سخنِ این شماره

زن
و
لبه های تیز فقر وخشونت

هشتم مارچ مصادف است به روز بین المللی همبستگی زنان جهان.درین روز، جامعهٔ جهانی به گونهٔ ویژه یی توجهٔ دست اندرکاران ستراتیژیهای جهانی را به نقش زنان در اجتماعات مختلف جهانی جلب میدارد. این نقش در عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مطرح بحث است. چنین تصور میشود که قرن بیست ویکم نیز مانند گذشته های دور و نزدیک دوران دشواری برای زنان در نقاط مختلف جهان خواهد بود. جهان امروز با چالشهای مهمی در برابر همسانی شهروندان خویش مواجه خواهد بود. به این چالشهای مهم نظر کوتاهی می افگنیم:

.....

بنیادگرایی: سوگمندانه باید گفت که جهان امروزبه این پدیدهٔ شوم درگیر مانده است. بنیاد گرایی از دایرهٔ ایدیالوژیها پا فراتر گذاشته و عرصه های دیگراجتماعی واقتصادی را نیز صدمه زده است. زنان از قربانیهای اصلی بنیاد گرایی شمرده میشوند. قرائتهای نا سالم از دین و گونه های بنیادگرایانهٔ تفسیر و قرائت از آن، زنان را در محدوده های ناسالم اجتماعی قرار داده است.

کمبود ستراتیژیهای همسانی جنسیتی: جهان امروز از نبود برنامه های سالم برای ایجاد فضای همسانیهای جنسیتی رنج میبرد. این دشواری حتی در کشورهای پیشرفتهٔ دنیا مشهود است. نبود این ستراتیژیها باعث گردیده است که زنان درحاشیه قرار گیرند و جهان، بزرگترین منبع انسانی خویشرا در حالت منفعل قرار دهد.

نبود برنامه های هماهنگی برای فعال سازی نقش زنان در جهان روبه انکشاف:

سدهٔ بیست، دوران تلاشهای گستردهٔ جامعهٔ بین المللی در تحت رهبری ملل متحد در زمینهٔ هماهنگی جهان برای فعالسازی نقش زنان در جهان به انکشاف بود. اما تصور میشود که ارادهٔ سیاسی گسترده برای هماهنگی جهانی در فعالسازی نقش زنان وجود ندارد. نبود این هماهنگی مهم میان جهان روبه انکشاف و جهان انکشاف یافته باعث گردیده است که بیشتر ۵۰ در صد زنان در قاره های آسیاو افریقا از دسترسی به ابتدایی ترین موازین اجتماعی محروم گردند.

فقر: با تأسف که در قرن بیست و یکم، فقر یکی از مهمترین عوامل تخطیهای حقوق زنان به حساب میاید. زنان فقیر در وابستگی تنگاتنگ به مردان، آزادیهای شهروندی شانرا قربانی میکنند. زنان که عنصر مهم خانواده به حساب میایند دچار ناتوانیهای بهداشتی میگردند و نمیتوانند کودکان سالم به بار آورند. خانواده که مؤلفهٔ مهم ایجاد جامعهٔ سالم به حساب میاید، بار سنگین این نا بسامانی هارا به عهده میگیرد که این وضعیت، صدمهٔ شدیدی به روند تکامل اجتماعی میزند.

خشونت: خشونتهای خانواده گی ماحصل نکات پیش زمینه یی است که در بالا از آن تذکر به عمل آمد. خشونتهای ساختاری در اجتماعات امروزی باعث انواع مختلف خشونتهای ناسالم اجتماعی میگردد. قربانی این خشونتها را بازهم زنان و کودکان تشکیل میدهد. خشونت

خانواده گی از نبود فرهنگ اجتماعی و سیاسی در رعایت نقش ارزشمند زنان در اجتماع نشأت میکند و ضربهٔ شدیدی به اجتماع وارد میکند.

شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، تعمیم فرهنگ رعایت و احترام به مقام شامخ زنان را در دستور کار خویش به عنوان مؤلفهٔ مهمی قرار داده است. از همینجاست که شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان تلاش دارد تا در هماهنگی سایر نهاد های مماثل خویش برای کاهش خشونت در مقابل زنان گامهای مشترکی بردارد.

انگاره به عنوان نشریهٔ ارزشمند اجتماعی، شمارهٔ کنونی را به نقش با اهمیت زنان در ایجاد جامعهٔ استوار به دموکراسی از طریق حقوق بشر در زیر چتر حاکمیت قانون قرارداده است. درین شماره تلاش شده است تا زنان برجستهٔ کشور دیدگاههای شانرا در زمینه های مختلف اجتماعی مطرح نمایند. انگاره افتخار دارد تا در پنجمین سال نشراتی خویش به این گفتمان با اهمیت اجتماعی می پردازد.

دست اندرکاران انگاره آرزومند هستند تا شما با خوانش مقاله ها و پیامهای نویسنده گان و مؤلفین دیدگاههای مطرح در انگاره، نظریات خویش را با بخش نشرات و معلومات شبکه که نانشر اندیشه های شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر است، شریک سازید.

به پذیرهٔ هشت مارچ

صباح

دیده بانِ جنسیت وانهدام ارزشها

درگفتگوی اختصاصی با بانوان صاحبنظر

زن ستیزی های قرون وسطایی ودنبالهٔ آن که تا دوران شکستن تندیسهٔ شهما مه به روزگار ما میرسد ، بدون شک داغ ننگی بر ناصیهٔ تاریخ مخنث خواهد بود نظایری از چنین اجحاف و ناروایی ها را و از سویی چنان شکیبایی جانفرسایی را در نسلهایی از بشریت کمتر میتوان سراغ داشت . در چنین احوالی و چنین مجالی بخاطر داریم که در آن فراسوی سالها و روزگاران پیش از تنش ها و انقلابات ، در سرزمین ما، زنان در کنار مردان ، چه در روستا نشینی و چه در شهر نشینی، فراخور هر روز گاری در برون از منزل به کاری اشتغال داشته اند . از کارگاه ها ومزارع تا ادارات ودفاتر .

اینک که باور ها را در قلمرو داعیهٔ " حق زن " و توانمندی های او راسخ تراز گذشته می یابیم ، سیما هایی از بانوان آگاه را به دعوت "انگاره " فرا میخوانیم و پرسشها وپاسخ های مان را در گسترهٔ این بحث با هم در می آمیزیم.

مهمانان ما هریک خانم نجیبه ایوبی فعال حقوق بشروسردبیرمجلهٔ کلید ، معاون سرمحقق دکتور شفیقه یارقین رییس شورای علمی و مسؤول زبانهای رسمی سوم در نصاب تعلیمی وزارت معارف، خانم خالده خرسند, نویسنده و از فعالان حقوق بشر دراین گفتمان شرکت دارند .ابتدا پرسشهایی را با خانم نجیبه ایوبی مطرح میکنیم :

□ خانم ایوبی، شما آگاهی دارید که آزادی بیان یکی از پیش زمینه های مهم دموکراسی و جامعهٔ مدنی به شمار میرود. شما وضعیت آزادی بیان در کشور را چگونه ارزیابی می کنید؟

آنچه به نام آزادی بیان در کشور، بعد از سقوط طالبان به میان آمده، در افغانستان بی سابقه می باشد، البته اگر آنرا همه جانبه مطالعه نماییم آزادی به معنی واقعی آن وجود نداردچرا که هنوز هم هستند مباحثی یا موضوعات و تابوهایی که کسی را یارای سخن گفتن در آن باره نمیباشد، در طول چند سال گذشته، ما داشته ایم نمونه هایی از بحث هایی که هنوز تابو اند و کسانی که به آن پرداختند به نحوی با عکس العمل ها مواجه شدند، در حالیکه اگر آزادی بیان به معنی اصلی آن وجود میداشت، آن موضوعات و موارد نیز به بحث گذاشته می شد.

□ رسانه ها دستاورد بزرگ و مهم تحولات اساسی در کشور پس از دوران طالبان پنداشته میشود. از سویی هم آزادی رسانه ها یکی از کناره های ارزشمند حقوق شهروندی نیز به شمار میرود. رسانه ها در کشور در دو بعد رشد کرده اند، بعد کیفی و بعد کمیتی. شما به عنوان یکی از دست اندرکاران عرصهٔ رسانه یی در کشور، این دستاورد را چگونه ارزیابی مینمایید؟

■ کثرت رسانه ها هم مثل کثرت احزاب سیاسی یکی از خصوصیات کشورهای بعد از جنگ شمرده می شود، من هر دو را یعنی هم رشد کمی و هم کیفی را استقبال کرده آنرا ضرورت جامعهٔ افغانستان میدانم.

□ درین شش سال گذشته، زنان برجسته یی در عرصهٔ روزنامه نگاری رشد کرده اند. اما درکنار آن، بانوان خبرنگار یکتعداد قربانیهایی را متحمل گردیده اند؛ به باور شما چه عواملی باعث این قربانیهای متعدد در میان زنان روزنامه نگار شده است.

■ مناسبات فرتوت گذشته، دید مرد سالارانه و نگاه جنس دومی به زن عوامل این قربانی ها را تشکیل میدهد، آدم ها مخصوصاً مردان هنوز فقط توانسته اند ظاهرشان را مدرن و فیشنی بسازند، از درون هنوز هم اسیر همان افکار کهنه و دید کهنه و بر خورد کهنه با زن استند، درون و بیرون مردان جامعهٔ ما هنوز هم در گیری هایی دارد، اینان هنوز نتوانسته اند آنچه را که تمثیل یا تقلید میکنند، منحیث یک حقیقت باور کنند، بناً هرنوع پیشرفت زن، اینان را از درون سر خورده میسازد و بعد آنرا مانند یک عقده بیرون می ریزند وبعد زنی قربانی می شود.زنان باید در این مورد هوشیارانه و آگاهانه برخورد نمایند.

□ چنین تصور میشود که تندروی و بنیاد گرایی، سد مهمی فراراهٔ توسعهٔ نقش زنان در اجتماع گردیده است. شما به عنوان بانوی برجستهٔ خبرنگار در کشور، نقش بنیاد گرایی را در برابر ارزشهای حقوق شهروندی به ویژه حقوق زنان چگونه ارزیابی می نمایید؟

■ بنیاد گرایی میتواند مانع عمده ای فراراه پیشرفت زنان شمرده شود؛ ولی اگر آگاهی و شناخت از قانون و توانمندی تطبیق همه جانبهٔ قوانین نافذهٔ کشور بوجود آید، میتوان با پدیدهٔ بنیاد گرایی مقابله کرد. قانون اساسی افغانستان زن و مردرا شهروندانی با حقوق برابر می شناسد؛ ولی تفاوت در تطبیق قانون است.

یکی از چالشهای مهم در برابر ژورنالیستها را نبود همباوری ارزشی برای ایجاد کانونهای ژورنالیستیک تشکیل میدهد وازجانب دیگر، نهاد های مدنی نقش مهمی را در تعمیم فرهنگ شهروندی بازی می نمایند. به نظر شما چه باعث میگردد که روزنامه نگارهای کشورنتوانسته اند تا نهاد واحدملی قبول شده یی که بتواند اراده و خواستهای روزنامه نگاران را تمثیل نماید، تشکیل دهند؟

■ نمیدانم مراد شما از کانون های ژورنالستیک چیست؟ اگر منظور اتحادیه ها باشد میتوان گفت موجودیت سه چهار اتحادیه در کشور نماینده گی از یک وضع آشفته درین زمینه مینماید، همانطوری که ما بیشتر از ۱۰۰ حزب سیاسی و بیشتر از ۳۰۰ نهاد اجتماعی داریم، تازه اتحادیه ها تا شماره ۴ رسیده. مشکل در اینجاست که گاهی سلیقه ها و چشمداشت های مادی، این عرصه را در کشور ضربه پذیر ساخته است. کمرنگ بودن یک نگاه صنفی، رقابت های ناسالم، برخورد موضوعی و روزمره به اهداف و ضرورت های عرصهٔ خبرنگاری در کشور و گاهی هم نا پخته گی های مسلکی، سبب شده تا ما هنوز نهاد واحد ملی که مورد قبول و نمایانگر ارادهٔ روز نامه نگاران کشور باشد، نداریم ولی خوشبختانه درین اواخر سلسله گفتگوها و تفاهم ها بوجود آمده که اگر تعدادی از عناصر در اتحادیه ها از خواست های شخصی و استفاده های نا سالم خود از اتحادیه چشم بپوشند، امکان بوجود آمدن یک فدراسیون ژورنالیستان کشور که متشکل از تمام اتحادیه های موجود در کشور خواهد بود. وجود دارد.

□خیلی جالب خواهد بود از زبان شما پیرامون وضعیت خبرنگـاران زن در کشور بشنویم. شما رییس کلید گروپ هستید و در سراسر کشور شناخت و نمایندگی دارید. تحلیل شما را درین زمینه خواهانیم.

■ شما بر حق استید، با در نظرداشت موقف زن در سالهای قبل از جنگ که در کشور زنان زیادی امور مهم کشور را به پیش میبردند، در هفت سال گذشته با آنکه در عرصهٔ زنان دستاورد هایی داریم ولی فکر میکنم از امکانات موجود درین زمینه اگر حد اکثر استفاده می شد و منابع در اینمورد درست مدیریت می شد، ما می توانستیم به مراتب جلو تر از موقعیت فعلی قرار داشته باشیم.

□ در هفت سالی که گذشت، جامعهٔ بین المللی مبحث حمایت از زنان افغانستان را در دستور کار خویش قرارداده است. هفت سال مدت کمی نیست. درین مدت همایشهای بزرگی در سطح ملی ومنطقه یی راه اندازی گردیده است. کنفرانس لندن، توکیو، برلین و پاریس و همایشهای ملی از حمایت های گسترده یی درزمینهٔ حقوق زنان کشور سخن میگویند. اما بر علاهٔ این همه تلاشها، هنوز هم زنان افغانستان در حاشیه قرار دارند. اگر از استثناآت انگشت شمار بگذریم، نقشهای زنان، کلیشه یی و نا محسوس بوده است. دیدگاه شما به عنوان یک بانوی فعال در زمینه های اجتماعی پیرامون این مسئله در چیست؟

■ هنوز به این باورم که در بسا جاها نقش زن یک نقش سمبولیک و فیشنی بوده، دولت و نهادهای غیر دولتی از زنان منحیث یک وسیله استفاده کرده اند تا بتوانند توجه دونر ها و جامعهٔ جهانی را بسوی خود معطوف بدارند و نشان بدهند که ما هم در مورد زنان مثل شما می اندیشیم در حالیکه کار اساسی درین مورد صورت نگرفته، به مساله تعلیم زنان و دختران کدام توجه خاصی مبذول نشده، در حالیکه همه میدانیم مشکل اساسی زن در افغانستان را پایین بودن سطح سواد تشکیل میدهد و بقیه همه مشکلات را میتوان در بیسوادی زنان ریشه یابی کرد ؛ ولی نه دولت، نه نهادهای مدنی و نه علما و روحانیون کشور توانسته اند نقش خود را چنانکه وضعیت خاص زن در افغانستان ایجاب می کند به سر رسانند.

در اینکه زنان هنوز در حاشیه اند با شما هم عقیده ام، من از دوتن اعضای شورای ولایتی یکی از ولایات کشور شنیدم که گفتند نقش شان خیلی سمبولیک است و مردانی که در شورای ولایتی حضور دارند به نظریات آنها ارزش لازم را نمیدهند و اصلاً منحیث نظر اصلی نمی شنوند. ما نمونه های زیادی ازین دست داریم. رفع این همه، در خورکار مُمتد و دوامدار است و تعهد لازم دارد. مردان باید با باور به این مسأله بر خورد کنند و زنان باید خیلی تلاش کنند تا این خلأ پرشود.

ما در برابر نسل های آینده مسؤولیم، اگر نتوانیم از امکانات دست داشتهٔ امروز برای تغییر حالت عمومی و موقف زن افغان استفادهٔ لازم نماییم، نسل های بعدی ما را نفرین خواهند کرد.

در مسأله زن باید نگاه ها از سطح به عمق کشانده شود، تعمیم سواد در میان زنان باید از فکر به عمل پیاده شود، در سیاست گزاری های دولت به زنان باید عطف توجه شود، به مردان باید آگاهی لازم داده شود، ظرفیت سازی در میان زنان باید در سیستم داخل شود.

ضرورت بوجود آمدن یک جنبش زنانه که مردان و سیستم را وادار به پرداختن جدی به مسالهٔ زن بسازد محسوس است؛ چون من فکر میکنم که هنوز زنان افغانستان چنانکه لازم است بسیج نشده اند، آشفته گی درین عرصه نیز احساس می شود ؛ ولی خیلی امیدوارم که سالهای آینده برای زنان سالهای خوبی باشد و ما بتوانیم شاهد تغییراتی در زنده گی همه زنان کشور باشیم که در دور ترین نقاط، در کوهپایه ها و قریه های دور دست کشور زنده گی میکنند، میدانم که تا رسیدن به این آرمان ، راه درازی برای رفتن داریم ولی:

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

وحال بر میگردیم به خانم دکتور شفیقه یارقین، سیمای مطرح درادبیات کشور که سالهاست به پاسداری ازمقام انسان وجایگاه وی درادبیات ، تلاش پیگیر دارد وپرسشها را ازرابطهٔ تبعیض با ادبیات آغاز میکنیم :

خانم شفیقه یارقین، شما میدانید که تبعیض و برتری جویی درادبیات جهان پیوسته تجربه شده است. امروز در جهان روبه تغییر و انکشاف، ادبیات تبعیضی ارزشهای حقوق بشری را صدمه شدید میزند. آیا شما تبعیض جنسی را در ادبیات کشور احساس میکنید؟

در جامعه یی که همه ارزشها، داوریها و برخوردهایش در مسایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره بر مبنای سنتهای کهنه، عنعنات دست و پاگیر آمیخته با خرافات و ناآگاهی از تحولات در مناسبات اجتماعی کشور و جهان و بیخبری از انکشافات دانش و تکنالوژی معاصر باشد، در کشوری که با وصف موجودیت قوانین نافذه و احکام شرع و سنت نبوی هنوز هم عرف و قواعد عنعنوی قومی و قبیله یی مسلط باشد، در ملتی که هنوز هم تعلیم، تحصیل و کار دختران و زنان گناه شمرده شود و در بعضی از جاها تحصیل جز تعلیمات اسلامی مدرسه یی حتی برای پسران مجاز نباشد، طبیعی است که در چنین جامعه یی عدالت اجتماعی را نمیتوان برقرار کرد و در جایی که عدالت اجتماعی نباشد، موجودیت هر نوع تبعیض را میتوان یافت که یکی از آنها تبعیض جنسی است و اگر این تبعیض را در ادبیات پی جویی کنیم، به مظاهر متعدد آن برمیخوریم که به گونهٔ نمونه میتوانیم از اینها نام ببریم:

– از آنجاییکه از گذشته های دور تا آغاز سدهٔ یی که در آن قرار داریم، زمینهٔ آموزش دانش و هنر برای پسران مهیا و برای دختران دور از دسترس بوده، تاریخ ادبیات کشور ما و کشور های همجوار ما، تاریخ ادبیات مردان است و نقش زنان چنان کمرنگ است که در میان صدها شاعر و ادیب و مورخ و غیره و

غیره نام دو– سه زن با یک یا دو بیت شعر و یکی دو کلمهٔ مختصر پیرامون نام و زادگاه و تاریخ احتمالی وفات آنان نمیتوان یافت.

– زنان ادیب و شاعر نمیتوانستند احساسات و عواطف لطیف زنانهٔ خویش را تبارز دهند و از آرزوهای خود سخن گویند، لذا اگر هم سوادی کسب میکردند و قریحه یی داشتند، باز هم ناگزیر بودند یا مانند مردان شعر بگویند و خود را در پشت این حصار حفاظتی از ملامت و تهمت نگه دارند یا مانند پروین جز به نصیحت و اشعار اخلاقی نپردازند و یا اگر سنت شکنی میکردند باید از همه چیز خود میگذشتند، چنان که رابعه از جان گذشت و فروغ از نام و کودک دلبندش.

– زنان کشور ما حتی آنانی که امروز از تحصیلات عالی و شغل آبرومند و کرسیهای بالای دولتی برخوردارند، هنوز هم از نظر اقتصادی و آزادیهای مدنی و فرهنگی و غیره وابسته به رأی و اجازهٔ خانواده و شوهرند و کمتر امکان اشتراک در نشستهای ادبی، به ویژه شبهای شعر و قصه دارند، در حالیکه همین بحثهای ادبی و شبهای شعر و قصه و نقد است که استعدادها را پالایش میدهد و به پخته‌گی میرساند.

– در جامعهٔ ما همچنانی که در همه مسایل مربوط به تساوی جندر به زنان کمتر توجه میشود، در چاپ آثار شاعران و نویسنده‌گان زن نیز بی توجهی موجود است. هیچ ارگان دولتی یا غیر دولتی یا انجوی ملی و بین المللی به این فکر نکرده است که آثار ادبی زنان را گرد آورد و زمینهٔ چاپ آنها را فراهم سازد. گاهی اگر نهادی بخواهد اثر یا آثاری در زمینه های ادبی به چاپ برساند، چون داوران همه از مردانند، در گزینش و چاپ آثار به مردان سهم بیشتر میدهند؛ زیرا آثار مردان را پخته تر از آثار زنان میبینند. حال آن که اگر شرایط خانواده‌گی و اجتماعی، وقت، زمینه ها و امکانات و سایر مشکلات و موانع زنان در نظر گرفته شود، باید به زنان آفرین گفت و به آثار آنان حتی اگر در سطح پایینتر از آثار مردان هم باشد، حق تقدم داده شود، زیرا اگر این امکان هم به زنان داده نشود، نباید متوقع رشد زنان در ساحهٔ هنر و ادبیات بود. عوامل دیگری نیز در زمینه وجود دارد که اگر همه را در این بحث به بررسی بگیریم، به سایر سوالات نمیتوانیم بپردازیم.

□ آیا میتوان باورمند به آینده یی بود که زنان کشور خود را در ساختار های اجتماعی شریک بدانند. آیا میتوان تصور کرد تا روزی برسد که افغانستان رهبران سیاسی زن را تجربه کند؟ رهبرانیکه در مدیریت و رهبری ساختارهای اجتما عی نقشهای برجستهٔ شانرا به معنـی واقعی تجربه کنند، نه آنکه کلیشه های «زن بودن»، آنها را به رهبری کشاند.

■ متأسفانه تا حال در کشور ما احزاب و سازمانهای سیاسی یی که برای انسجام و بسیج زنان ایجاد شده باشد و یک زن یا گروهی از زنان آن را رهبری کنند، موجود نبوده است و سازمانهای زنان همواره در عقب احزابی بوده اند که از سوی مردان اداره میشده و از زنان برای رسیدن به مقاصد و اهداف همان حزب صرف نظر از این که آن مقاصد چقدر به نفع جامعه بوده، چقدر ملی، مردمی و وطنی بوده، چقدر صادق و پاک بوده یا نبوده- استفاده میشده است. از همین جهت است که حتی در پارلمان افغانستان، اکثریت بزرگ زنان نمایندهٔ ملت به جای این که در موضع دفاع از زن قرار داشته باشند، یا رأی و نظر مستقل یا استدلال و تصمیم فردی خود را ابراز نمایند، بیشتر در موضع حزبی قرار دارند که در انتخاب شدن شان آنان را یاری کرده است. اکثریت قاطع کاندیدان مستقل زن در انتخابات پارلمانی نتوانستند برنده شوند، حتی اگر صد بار شایسته تر، با فهم و با تجربه تر، فصیح تر و با جرأت تر از کاندیدان زن برنده بودند.

در مقامات عالی دولتی و کرسیهای مهم سیاسی و حتی در پستهای ریاست و مشاوریت نیز اکثراً زنانی مقرر و منصوب میشوند که از سوی یک حزب با اقتدار، یک دولت خارجی یا یک مرد با نام و نشان از لحاظ قومی، مذهبی، یا ثروت مادی، حمایت شوند. شعار شایسته سالاری فقط در لفظ وجود دارد و تساوی جندر هم جز یک نمایش کاذب دموکراسی نیست. در گذشته اگر گفته میشد که در عقب هر مرد موفق یک زن موفق وجود دارد، امروز باید گفت که در عقب اکثر زنان به کرسی و مقام رسیده، مردی دارای قدرت و ثروت ایستاده است. البته اگر شعارهای شایسته سالاری و قضاوت بر اصل دانش و تجربه، صداقت و وطندوستی و دیگر اوصاف نیکو میبود، زنان شایسته و کاردان بسیاری در عرصهٔ سیاست میتوانست به ظهور برسد.

□ شما بحیث رئیس شورای علمی و مسؤول زبانهای رسمی سوم در نصاب تعلیمی وزارت معارف ایفای وظیفه می کنید، آگاهی دارید که وضع نصاب تعلیمی معارف افغانستان درحالت اسـفباری قرار دارد ؛ چنانکه درسه دههٔ گذشته، حلقات حاکمه ، به نحو آشکارا اندیشه های سیاسی وسلیقه یی خود را خلاف موازین حقوق بشر از طریق کتب درسی بر نسلهای پسین تحمیل نموده اند . شما بحیث یکی از مسؤولین کارشناس در امور معارف افغانستان چه برنامه های تعلیمی را برمبنای اصول و ارزشـهای حقوقی برای طـرح و تدوین کتب تعلیمی معارف کشور پیشنهاد نموده اید ؟

■ اینکه در گذشته نصاب تعلیمی چگونه بوده است و یا چقدر سیاسی تدوین میشده است، موضوعیست که به گذشته تعلق دارد و مردم از چند و چون آن به خوبی آگاهند، اما اگر به نصاب تعلیمی موجود معارف کشور برگردیم، در تدوین نصاب تعلیمی جدید معارف کشور تلاش

شده است تا تعلیم و تربیه از سیاست به دور نگه داشته شود و بر اساسات دانش و تکنالوژی معاصر، معتقدات دینی و تعالیم اسلامی، عنعنات پسندیدهٔ افغانی، وطندوستی، مردم دوستی، حقوق بشر به ویژه حقوق زنان و کودکان، احترام به قوانین ملی و بین المللی، صلح دوستی، علاقمندی به حفظ محیط زیست، احتراز از هر نوع تبعیض، خشونت، جنگ، مواد مخدر و مسکر و اجتناب از هر نوع رفتار، گفتار و پندار ناسالم و ناپسندیدهٔ اجتماعی و فرهنگی پی ریزی و تدوین گردد. پالیسی و اهداف معارف افغانستان روشن و تدوین شده است و کتابهای درسی مکاتب، مدارس و دارالمعلمینها نیز بیرون از محدودهٔ این پالیسیها، اهداف و نصاب تعلیمی بوده نمیتواند. من به عنوان متخصص زبان و ادبیات، در حد توان و صلاحیتهایی که برایم داده شده بود، توانستم یکی از مواد قانون اساسی کشور را که تعلیم به زبان مادری بود، تا حدی تحقق بخشم. با جذب بهترین کدرهای زبانهای رسمی سوم و تدویر ورکشاپها و سیمینارها و دادن رهنماییهای لازم به آنان در نوشتن کتابهای درسی بر اساس متود آموزش فعال، به این دستاوردها برسم:

- دیپارتمنتهای زبانهای شغنانی، واخانی، پشه یی، بلوچی و گوجوری ایجاد گردید.
- دیپارتمنتهای زبانهای اوزبیکی، ترکمنی و نورستانی انکشاف و تقویت شد.
- مفردات هفت زبان رسمی سوم (اوزبیکی، ترکمنی، بلوچی، پشه یی، نورستانی، شغنانی و واخانی) از صنف اول تا دوازدهم تدوین گردید و به یکی از دو زبان ملی ترجمه شد.
- کتابهای درسی صنف اول و دوم اوزبیکی و کتاب صنف اول ترکمنی تجدید نظر و تصحیح و ادیت مسلکی و زبانی شده، به چاپ رسید.
- کتابهای درسی صنوف اول تا چهارم اوزبیکی، اول و دوم ترکمنی و پشه یی و صنف اول نورستانی چاپ گردید.
- کتابهای درسی صنوف پنجم تا نهم اوزبیکی، سوم تا هفتم ترکمنی، دوم، چهارم و پنجم نورستانی، اول تا پنجم شغنانی، اول و دوم واخانی، دوم تا هفتم پشه یی و اول و دوم بلوچی تألیف و تایپ گردیده و در مراحل مختلف (ادیت زبانی، ادیت مسلکی و دیزاین) قرار دارد که در شش ماه اول امسال نه تنها این کتابها از مرحلهٔ دیزاین نهایی خواهد گذشت، بلکه کار تألیف کتابهای درسی صنوف بالاتر نیز رویدست گرفته خواهد شد و کار بالای تألیف کتابهای رهنمای معلم این کتابهای درسی نیز آغاز خواهد گردید.
- در کتابهای تألیف شدهٔ مذکور همهٔ آن پالیسیها، اهداف و نصاب تعلیمی و تربیتی که در بالا از آنها تذکر رفت، در نظر گرفته شده است.
- پیشنهاد من برای برنامه های بعدی اینها خواهد بود:

۱. جذب و تربیهٔ کدر های جوان برای تألیف کتابهای زبانهای رسمی سوم.

۲. ایجاد دیپارتمنتهای زبانهای رسمی سوم در دارالمعلمینها و دانشگاههای کابل و ولایات کشور برای تربیهٔ معلمان مسلکی در تدریس کتابهای زبانهای رسمی سوم.
۳. تدویر ورکشاپها و سیمینارها و ترینینگها برای معلمان زبانهای رسمی سوم.
۴. جمع آوری کتب و ادبیات شفاهی و لغات اصیل زبانهای رسمی سوم از محیط لسانی مربوط و استفاده از آن در کتابهای درسی.
۵. تهیهٔ کتب ممد درسی برای آموزش بهتر وسریعتر زبان مادری، نظیر: شعر، داستان، سرگرمیها، دانستنیهای سودمند و غیره برای کودکان و نوجوانان به زبانهای رسمی سوم.
۶. تنظیم و تدوین روش واحد املای زبانهای رسمی سوم.
۷. تنظیم و تصویب ساعات درسی زبانهای رسمی سوم (در مراحل ابتدایی، متوسطه و ثانوی) و جادادن آن در پلان تعلیمی معارف کشور.
۸. نظرخواهی در مورد کتابهای چاپ شده و تجدید نظر و اصلاح دوامدار این کتابها.
۹. اعزام معلمان زبانهای رسمی سوم برای کسب تجارب و تقویت زبانهای مادری شان به کشور های همزبان.
۱۰. نظارت از توزیع کتابهای زبانهای رسمی سوم و آغاز و ادامهٔ تدریس هر زبان در محیط زبانی مربوط.

□ شما از سالهای تأسیس انجمن نویسنده گان افغانستان تاکنون درعرصهٔ ادبیات زبانهای دری و ازبیکی مقالات پژوهشی ، شعر ، داستان و سایرژانر ها ، آثار ارزشمندی آفریده اید . دیدگاه شما از منظر یک بانوی متعهد در قبال محو خشونت علیه زنان کشور درآثار تان چگونه بازتاب یافته است ؟

■ من هم در شعر های دری و هم در شعر ها و داستانهای کوتاه اوزبیکی ام صدای بیداری و آگاهی، فریاد عصیان علیه خشونت و نابرابریها، ترنم مهر، عطوفت و فداکاری و نالهٔ مظلومیتهای زنان را انعکاس داده ام. من به زنان امید داده ام تا از افتادنها برای بلند شدنها، از ناله ها برای فریاد شدنها و از محرومیتها برای رسیدن به آزادیها و اوجها استفاده کنند و از عمق سیاهیها و تاریکیها مانند گلها و دانه ها به سوی نور و روشناییها سر بکشند. کوشیده ام تا جایگاه آنان را برای شان نشان دهم تا در نومیدیهای ناشی از ظلم و بیعدالتیهای اجتماعی به این تصور نرسند که از این جایی که هستند، به بالاتری نخواهند رسید. بیتهایی از میان شعر های خود نمونه میآورم تا مصداقی باشد بر گفته هایم.

نـــدارم ســـر خـــواب و آســـوده‌گـــی
که دریـــای مسـت و خروشنـــده ام
مترسـان مـــرا از رقیبـــان، کـــه مـــن
ز گـــردآفـــریـــدان رزمـــنـــده ام

گلی در دامن سبز طبیعت نیست چون رویت
به خوشبویی نبـــاشد هیچ عطری بهتر از بـویت
تویی آن بانوی افسونگر شرقی کـه میگویی
نه یک شب، بل هزاران شب، حکایتهای دلجویت
قدم بگذار و بگذر از موانع، تا جهان دانـــد
غـرور هنـــدوکش آســا و طغیـانهـای آمـویت

از تنگنا برون آ، پـــرواز کـــن عـزیزم
پـــرواز را به شـــادی آغـاز کـــن عـزیـــزم
دست به گل نشسته رست از زمین بـاور
بلبل تـــرین قفـــس را آواز کـــن عـــزیـــزم
سر تـــا به پا حضوری، تندیسهٔ غروری
اوج است جـــایگاهت، احـــراز کـــن عـــزیـزم

امـــروز منم بـــانـــوی در بند قفس
زنجیـــر فـــگنـــده بـــر گلـــو بـــار نـفس
گـــر بـــا من خسته همصدایـی نکنی
آزادی مـــــن خیـــال میبـــاشـــد و بـــس

مـــن بـــوی گلم به پرده پنهان نشوم
مـــن درد مظالمـــم کـــه درمـــان نشـــوم
خـــواهنـــد مرا به کنج زندان فگنند
آزاد بمـــیـــرم و بـــــه زنـــدان نشـــوم

از نســل یلان و قهــرمانـانم مــن
پــاکیزه ز نـــور پـــاک ایـمانـــم مــن
سهـــراب نمیشـــود مقابــل با من
زیـــرا که ز گـــــــردآفـــریدانــم مــن

زن شیشهٔ نـازک است مشکن دل او
بـــا مهر ســـرشته انــد آب و گـــل او
زن شاخ گل است و مرد چون پیچک عشق
همـــواره بـــود کنـــار او، مـــایـــل او

▫ مقابله با خشونت علیه زنان در کشور ما بدلیل نا همگونی ها وناهمسانی های متعدد قومی، قبیله یی و حتی عقیدتی، دشواری های فـــراوانی را درقبال دارد که بنابر فقر سواد و عوامل بالا، کار نویسنده و شـاعر در گسترهٔ کمپـــاین محو خشونت علیه زنان در خلا قرار میگیـــرد . شما چه راهکاری را برای رهایی از این برزخ به راهیان ادبیات مطرح میکنید .

■ در جایی که چشم نمیتواند دید، باید از گوش به جای چشم کار گرفت و در جایی که گوش نمیشنود، باید از راه چشم در درون جان دری باز کرد. در کشور ما که سطح سواد در پایین ترین مرز خود و سطح فقر اقتصادی و فرهنگی در بالاترین مرز خود قرار دارد، ادبیات نوشتاری از راه چشم نمیتواند کار و مسؤولیت خویش را انجام دهد؛ زیرا اکثریت قاطع مردم یا سواد ندارند یا برای مطالعه وقت ندارند. رونق فرهنگ مطالعه در کشور مان را کسادی بازارهای کتابفروشی پایتخت و شهرهای بزرگ به خوبی حکایت میکند؛ بنابرین چه باید کرد؟ به نظرم این راههای پیشنهادی میتواند مؤثریتی داشته باشد:

– رادیو در قدم نخست؛ زیرا هنوز در همه نقاط دور و نزدیک کشورمان یا برق نیست یا شبکه های تلویزیون توسعه نیافته و به همه نقاط نرسیده است.

– تلویزیون در قدم بعدی؛ اما در صورتی که به جای نشر اعلانهای فریبنده و فلمها و سریالهای گمراه کننده، قدمهایی هم برای بیداری اجتماعی و شناساندن حقوق اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مردم و به ویژه زنان و کودکان بردارد.

– سینماهای سیار و نمایش فلمهای بیداری دهنده و آگاه کننده برای مردم قرا و قصبات.

– نگارش نمایشنامه های خوب کوتاه و بلند و عرضهٔ آن از راه رادیو، تلویزیون، سینماهای سیار و سی دی ها.

– همایشها یا کنفرانسهایی که در آن زن و مرد اشتراک داشته باشند و با شعرها، داستانها، نمایشنامه ها، فلمها و جر و بحثهای آزاد پیرامون موضوع خشونت و نابرابریهای اجتماعی بتوان مرد را متقاعد کرد که زن هم حقوقی دارد و زن را نیز آگاهی داد تا دیگر ظلم پذیری را کنار بگذارد و ظلم مرد، خانواده و اجتماع بر زن را امر قسمت و تقدیر نداند.

– کمپاینهای تبلیغاتی؛ اما نه در شهرهای بزرگ و در میان قشر روشنفکری، بلکه در دهات و مزارع و کارگاههایی که از زنان به گونهٔ استثماری و اجباری کار کشیده میشود و مزد آن به جیب مردان میرود و با وصف آن باز هم بر زن مولد و پول آور ستم صورت میگیرد.

- معرفی زنان سرشناس کشور و جهان با شرح زنده‌گینامه، کارنامه ها و دستاوردهای آنان تا سرمشق دیگر زنان برای کسب دانش و سواد گردد.

□ درادبیات، بخصوص شعر و داستان، طرح مقابله با خشونت علیه زنان، بیان یک احساس عاطفی وتمثیلی است؛ چگونه میتوان این احساس را بالقوه ساخت و آیا نحوهٔ مبارزه با خشونت علیه زنان در ادبیات کنونی ما منجر به سیاسی شدن و آرمانی شدن و بالاخره به انزوا کشیدن ادبیات نخواهد شد ؟

■ وقتی یک شعر میتواند پادشاهی را چنان تحت تأثیر قرار دهد که بی توجه به این که در یک پا کفش دارد و در پای دیگر نی، بر اسپ بجهد و به سویی که شاعر میخواهد، شیفته وار بتازد؛ وقتی یک رباعی، سلطان بزرگ و مقتدری چون محمود غزنوی را که از کوتاه کردن زلف محبوبش ایاز سخت آشفته، غضبناک و اندوهگین است، در یک آن آرام و شاد سازد، پس میتوان شعر و داستان و در مجموع ادبیات بدیعی را برای هر مقصدی به کار برد، اما به شرط آن که از یکسو طرف خطاب شاعر و نویسنده، قادر به فهمیدن و درک آن گردد و از سوی دیگر شاعر و داستان نویس چنان قدرتی در کلام خود داشته باشد که بتواند در اعماق قلب و روح مخاطبش نفوذ کند و او را به هر سویی که میخواهد، بکشاند.

ادبیات سیاسی خشک و شعارگونهٔ عاری از روح و جاذبه، حتی خود آفریننده اش را نیز نخواهد توانست اقناع کند، چه رسد به مخاطبان و سخن پذیران او.

درفرجامین بخش این گفتمان پرسشهایی را با خانم خالده خرسند، نویسنده، پژوهشگر وازفعالان حقوق بشر درولایت باستانی هرات درمیان میگذاریم وابتدا از پژوهشهای تخصصی وی در رابطه به وضعیت زنان کشور می پرسیم:

□ خانم خالده خرسند ! از شما نوشته های جالبی در رسانه های کشور به نشر رسیده است. به نظر می رسد که شما دیدگاههای ارزشی شهروندی داشته و در زمینه پژوهش می کنید و تحلیل می نویسید. نوشته های شما بیشتر از نابسامانیهای اجتماعی پیرامون زنان، سخن می گویند. می خواهم این گفت و شنود را از همینجا آغاز نماییم، که این نابسامانیها را چگونه هنجار سازی می کنید؟

■ اگر برداشت من از پرسش، دقیق باشد، خیال می کنم پاسخ آن ، ابعاد بسیار وسیع دارد و شرح و توضیح همه ابعاد در حوصلهٔ این بحث نیست.

آنچه امروز و دیروز زنان افغانستان با آن مواجه بوده اند و تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند، تعصب، عدم آگاهی، فرهنگ پایین، جنگ، فقر و صدها گره دیگر ... بوده است.

کار بالای فرهنگ جامعه و رشد و ارتقای کمی و کیفی این پدیده، ما را برای رسیدن به ایده آل هایامان برای حقوق زنان کمک می کند؛ چرا که پدیدهٔ فرهنگ، موفقیتها، ارزشها و هنجارها را با خود نهادینه می کند. شاید آنچه گفته آمده ام، دورنمای کلی برای حل مشکلات زنان است؛ امّا قضیه از دید من باریکتر از این حرفهاست. زنان افغان، به دلایل گوناگون و به اساس مناسبات مردانه، جنسیت را در خودشان نهادینه کرده اند. زن افغان هیچگاهی دنبال جنس زن نبوده، بلکه به تعدیل، چانه زدن و دعوا کردن برای مؤلفه های جنسیت خود پرداخته است. این جنسیت زنانه، به واسطهٔ مناسبات و ساختارهای دینی ـ سنتی و در نهایت مردانه است که آیینه بر روی زن می گیرد؛ ولی آنچه که زن در این آیینه می بیند تصویر خودش نیست، بل چیزی است که مرد پشت آیینه ساخته است. با این حال زنی که هنوز خودش را پیدا نکرده و اصالت را از هویتش حذف کرده اند و او را با «خودِ تقلبی» ارضا کرده ا ند، کسی نیست که برای تغییر زندگی اش کاری کرده بتواند؛ چرا که نبود (هویت زنانه) مانع است که زن را محکوم به بیهوده گی و نا امیدی کرده و تمام نسبتهای زندگی اش را با حرکت، تکاپو، حاصل و حتا بودن به نابودی می کشاند.

با این توضیح می خواهم بگویم که آگاهی و دانش اندوزی زنان سهم آگاهانه و برخاسته از نیاز واقعی در تغییر برای بهتر شدن، خشت بنیادین در ساماندهی نابسامانیها در پیوند با مشکلات زنان است.

□ از نوشته های تان بر می آید که شما زنان افغانستان را، آسیب دیده های اجتماعی می پندارید، در حالی که برخی از زنان روشنفکر، زنان را به مثابهٔ مؤلفهٔ آسیب پذیر نمی پذیرند. آنها به این باورند که قبول آسیب پذیری، خود سانسوری و خود کم بینی بار می آورد و فرهنگ پذیرش ناتوانی در برابر مردان را تقویت می بخشد، دیدگاه شما در زمینه چیست؟

■ بلی، من با شما موافقم؛ ولی از جانب دیگر من نمی توانم باور کنم که ما با زنانی رو به رو نیستیم که به گونهٔ وسیع دچار خود کم بینی و خود سانسوری نباشند. آن روابط و مناسبات اجتماعی افغانی که زن را ساخته، خود بیمار است و به راحتی زیر سؤال می رود و محصول این مناسبات، آن کنله های وسیع از انسانهایی است که اساساً به قدرت و توانایی باور ندارند و چه ما بخواهیم و یا نخواهیم، ما با فرهنگ امتناع از خود باوری و قدرت باوری در مرد و زن افغان رو به رو هستیم و با آن زندگی می نماییم. در این ارتباط، من بارها گفته ام که بسا مؤلفه های فرهنگی مان است که خود کم بینی را در زنان نهادینه ساخته است؛ ولی من اعتقاد دارم که کتمان این که زنان محصول مناسبات قدرتمندانهٔ مردان و روابط حیله گرانهٔ انسانها برای برتر بودن یک جنس بر جنس دیگر استند، ما را با مشکل وحشتناک از آنچه که است رو به رو خواهد ساخت و از جانبی ما را از ریشهٔ مشکل دور ساخته و عمیقاً گمراه می کند. زنان افغانستان، به طور وحشتناک، آسیب دیده های اجتماعی اند و پذیرش عمیق و آگاهانهٔ این آسیبها، آن انرژی کلانی است که ما برای پیشرفت و تغییر زنان، به آن نیاز داریم.

□ خشونت در برابر زنان را در ادبیات چگونه ارزیابی می کنید؟ ادبیات زنان را در کشور چگونه می بینید؟ آیا در داستانهای شما خشونت در برابر زنان حضور داشته است. هرات، شهری که شما در آن زندگی دارید، قربانیهای زیادی مانند شهرهای دیگر کشور داشته است. از آن جمع زنده یاد خانم نادیا انجمن، قربانی این پدیدهٔ شوم گردید. چرا خشونت این قدر قربانی می گیرد؟

.....

■ تعریف انسان را توجه به جایگاهش در جهان و آن گونه که خود و پیرامونش را تجربه می کند،تعیین می نماید. بنابراین می توان حدس زد که در پیچ و خم تمام آثار ادبی جهان، آنگاهی که مسیر مشخص برای پاسخ به پرسش «من کیستم؟» نیابیم، حذف ساختاری آثار ادبی زنان را از گنجینهٔ آثار ادبی جهان متوجه می شویم. این بارزترین خشونب با آثار ادبی زنانه است،

که متأسفانه نوعی از اینگونه برخورد خشونت بار در ادبیات افغانستان نیز حضور دارد. بزرگان ادبی کشور، با حذف حضور فعال و سرنوشت ساز زن از آثار شان، سهم کلانی در شکل دهی ادبیات مردانه داشته اند. اگر فردوسی بزرگ، الگو هایی چون رستم و سهراب آفرید، تهمینه را تا آخر شاهنامه، در نقش کوچکی چون زن یک شبهٔ رستم نگهداشت و هرگز زن را برای خطر کردن و تجربه کردن لایق ندید.

چه بگویم از مولانای نامی، سعدی و حافظ ... که زنان در دنیای آثار شان جز نقش معشوقه های زمینی و مجازی سهم دیگر ندارند.

حضور تعداد اندکی از زنان ادیب در تأریخ ادبی کشور، مزید بر علت شده، به حذف دنیای زنان کمک کرده است. البته این حذف کامل نبوده و هستند عده یی از ادیبان زن که خوش درخشیده اند. و این که خشونت چرا این قدر قربانی می گیرد: واقعیت اینست که همه نارساییهای اجتماعی در خودکامگی و خودکامگی نیز در خودخواهیها، خودپسندیها و قدرت طلبیهای افراد خلاصه نمی شود. تولد، رشد و مرگ، یک پدیدهٔ اجتماعی همپیوند با دیگر پدیده های اجتماعی است و عملکرد یک نظام اجتماعی از دست به دست دادن هزاران پدیده به دست می آید. یکی از بزرگان می گوید: «کشورهامان، چون از تجمع ما پدید آمده اند، همان هستند که ما هستیم؛ قوانین و احکامشان برمبنای طبایع ما و اعمال شان کردار زشت و زیبای ماست، در مقیاس بس بزرگتر».

مناسبات خشونتبار انسان افغانی، الزاماً نیاز به تفکر عمیق و بررسی تأریخی دارد، چرا که اندیشه در مورد ریشهٔ مشکل است که ما را به حل آن کمک می کند؛ امّا متأسفانه فرهنگ «امتناع از تفکر»، ما را دچار مشکل فقدان در تجربه پذیری از گذشته کرده است و از برخورد تحلیلی ـ منطقی با گذشته عاجز ساخته است. خشونتگران، با پشتوانهٔ مناسبات سفت و سخت تأریخی، روابط برتری جویانه و قدرت طلبانه یی که به واسطهٔ پایگاههای قدرت اجتماعی، حمایت می شود، در عدم مجازات قانون، به راحتی دست به اعمال پرخاشگرانه می زنند.

از سوی دیگر، در جوامعی مانند افغانستان، برداشتهای مردمحورانه از دین و دیگر پایگاههای قدرت، بنیاد اکثر ساختار های اجتماعی را ریخته و در تشکیل و ادامهٔ نوع خاصی از روابط برتری جویانه و قدرت طلبانه، که در نهایت به خشونت می انجامد، نقش دارد.

□ در گزارشهای بین المللی از شهر شما به عنوان شهری نام برده شده است که از خودسوزیهای زنان رنج فراوان می برد. درین گزارشها آمده است که برخی ازین قربانیان را زنان روشنفکر و چیزفهم هرات تشکیل می دهد. انگار آنها به استقبال از مرگ می روند و به این ترتیب به زندگی «مرگبار» خویش پایان «همیشگی» می بخشند. شما که در زمینه های حقوق شهروندی نوشته و مقاله هایی داشته اید، چه تحلیلی ازین وضعیت ارایه می دهید؟

■ هرات، شهر علم و فرهنگ است و با آن که میراث بزرگ افتخارات گذشتهٔ فارسی زبانان را دارد، هنوز در چنگال نوعی از فرهنگ قبیله یی با مناسبات سنتی، روابط تعارفی و اقتصاد بسته گرفتار است. در ویژه گی اصلی ساختار این گونه جوامع، ثبات و عدم تحول، صلابت و خشونت از همه چیز بیشتر به چشم می خورد، تقریباً تمام ابعاد زندگی اجتماعی، زیر پوشش محرمات اجتماعی قرار می گیرند.

حالا تعدادی از زنان، با تحولات اخیر کشور، به اصطلاح چشم و گوششان بر روی آگاهی و زندگی مدرن باز شده، که این آگاهیهای نسبی، طعم تلخ ناامیدی عمیق را در میان دختران جوان و زنان هرات به وجود آورده است؛ چرا که این زنان خود را قادر به اصلاح نهادهای اجتماعی ندانسته و نهادها را اصلاح ناپذیر می پندارند و خود را توانا به تغییرات در درون نظامهای اجتماعی نمی بینند. این همان احساس بیهودگی و پوچی است، که چنگ بر گلوی خانمها، مخصوصاً خانمهای با سواد و آگاه انداخته و آنها را به ختم زندگی شان تشویق می کند. برعلاوهٔ این گونه تحلیلها، به راحتی می شود کمبود حمایتهای قانونی از زنان در مقابل انواع خشونتهای خانوادگی را، به بهانهٔ مسایلی چون «محرمات خانوادگی»، یکی از دلایل خودسوزی دانست.

من اعتقاد دارم که خودسوزی در میان خانمها یک چالش ژرف اجتماعی است، که کم توجهی و بی مسؤولیتی در مقابلِ کتلهٔ زنان را هشدار داده و عواقب بسیار بد آن بر کل اجتماع را خاطر نشان می سازد.

□ شما به عنوان یک بانوی نویسنده، یک مادر و یک همسر و بالاخره یک شهروند و یک مؤلفهٔ اجتماعی تا چه حدی خود را متعلق به اجتماع میدانید و اجتماع را تا چه حدی متعلق به خود می پندارید ؟

.....

■ یقیناً «آن » که قدرت و هویتش حذف شده و نفس وجودش در هاله یی از ابهام قرار دارد، دنبال یک وجب فضایی است که خودش را بیابد و تکه پارچه های نامفهومش را کنار هم بگذارد، تا برای یکبار هم که شده، خودش را برای خودش بسازد. من نیز به عنوان یک زن، هرگاه یک وجب فضای متعلق به خودم را در اجتماع پیدا کردم، خودم را متعلق به جامعه ام خواهم دانست.

□ فکر نمی کنید ما در کشور، شاهد خشونت خفه کن ساختاری هستیم؟ این نوع خشونت چنان بر شانه های اجتماع آسیب پذیر ما سایه افگنده است که قوت برداشت آن بر پایه های لرزان نهادهای مدنی سنگینی می کند. خشونت ساختاری، زمینه ساز اشکال مختلف خشونتهای اجتماعی می گردد و روان اجتماع را خشن و غیرقابل تحمل می سازد. به باور شما راهکاری که بتواند دشواریهای اجتماعی را درین زمینه کاهش بخشد، وجود دارد؟

■ دقیقاً با شما موافقم. این مناسبات و ساختار جامعهٔ ما است که گرفتار خشونت سیستماتیک و ساختاری است، که اثرات آن در شکل دهی روابط انسانها، در بسیاری از موارد غیرقابل کنترل است؛ امّا بالاخره کار مدنی و حقوق بشری و از جانبی هم ترویج فرهنگ حقوق بشر و ترمیم روابط آسیب دیدهٔ اجتماعی می تواند مقداری ما را از چنگال این نوع خشونتها رهایی بخشد.

□ در اخیر، اگر نظری بر نقشها و پیامدهای بازیگران امور اجتماعی پیرامون وضعیت زنان بیاندازید، ممنون خواهم بود. شما نقش نهادهای حکومتی، جهانی و نهادهای مدنی را در ترویج فرهنگ احترام به حقوق زنان چگونه می نگرید؟

■ در این مقطع از تأریخ افغانستان، نیاز شدیدی به فرهنگ شکیبایی احساس می شود. تمام بازیگران اجتماعی، نهادهای مدنی و نهادهای بین المللی، باید ترویج ویژه گیهای مقولهٔ شکیبایی را در برنامه ها ی دراز مدت خویش بگنجانند. ما به یک جامعهٔ شکیبا نیازمندیم، جامعه یی که در آن اندیشه های گوناگون، ادیان متفاوت، احزاب سیاسی مختلف و خلاصه گروه های گوناگون اجتماعی، با گرایشهای متفاوت اخلاقی، رفتاری و سیاسی، آزادانه بتوانند در کنار هم زندگی نمایند و هر یک حق داشته باشد که نظرات خویش را بر اصل برابری، چه در مرحلهٔ نظر

و چه در مرحلهٔ عمل نمایندگی نمایند. ترویج این فرهنگ، باعث کاهش نابرابری ساختاری و سیستماتیک شده و احترام به زنان، به عنوان آسیب دیده ترین طبقه را بار خواهد آورد.

محمـد رضـا فرزام

فقـــر و حقوق بشـــر

فقر و گسترش آن امروز به یکی از حساس ترین بحث ها در حوزه اقتصاد و سیاست تبدیل شده است . موجودیت گسست های بزرگ اجتماعی در سطح ملی و بین المللی به یک نحوی مرتبط است با این پدیده. با گذشت هرروز ما شاهد این هستیم که گسترش فقر، به یک چالش جدی در فراروی کسانی تبدیل می شود که برای حقوق بشر مبارزه می کنند. چون هر افزایشی در میزان افراد فقیر به این معنی است که درجمع کسانی که از ابتدائی ترین حقوق انسانی شان محروم، اند افزایش بعمل امده است؛ لذا برای تبین بهتر رابطه بین حقوق بشر و فقر، ما نیازمند چند بحث بهم پیوسته می باشیم .

در قدم اول ما تلاش می کنیم به این سوال پاسخ ارایه کنیم که آیا حقوق بشر به عنوان یکی از مقدس ترین میراث روشنگری برای بقا و پایداری اش نیازمند یک ساختار اقتصادی متناسب با خودش است یا نه ؟ که دراین بخش بدون شک ما نیازمندیم تا بدانیم که اقتصاد چیست و کدام نظام اقتصادی در بین نظام های موجود تسریع کننده است در راستای رشد ارزش های حقوق بشر ؟

اقتصاد، عبارت از علم انتخاب است که چگونگی استفاده معقول و مناسب ازمنابع موجود و کمیاب را برای رفع نیازمندی‌های نامحدود انسان مشخص می سازد . نیازمندی ها و خواست

.....

های انسان نامحدود است اما امکانات و منابع برای رفع چنین نیازمندی‌ها محدود ؛ لذا باید علمی و جود داشته باشد تا با تدبیرهای معقولانه، راهکارهایی را جستجوکند تا بیشترین استفاده ازاین منابع کمیاب صورت گیرد . علم اقتصاد درواقع پاسخگوی چنین یک نیازمندی دردرون جامعه می باشد؛ اما بحث اصلی این است که چه کسی و یا کدام نهادی توانایی و صلاحیت این را دارد تا نیازمندیهای افراد را تشخیص داده و منابع محدود را مورد استفاده قرار دهد ؟دراین جاست که مسئلهٔ نظام های اقتصادی و شیوهٔ تفکر شان دررابطه به این موضوع مطرح می گرد د . نظام های مختلف اقتصادی، راهکارهای مختلفی را دررابطه با پاسخگویی به این سوال مطرح می نمایند . سوسیالیست ها معتقد به یک اداره متمرکز و قدرتمند(دولت) بودند. و باور داشتند که تنها دولت درتشخیص نیازمندی ها و اتخاذتصمیم درجهت بکاربرد منابع درراستای مرفوع ساختن نیازمندی های انسان می تواند دقیق عمل کند و مطابق چنین یک دیدگاهی بود که آنها تمام عملکردهای اقتصادی، مانند تولید ، توزیع و مصرف کالاها و خدمات را تنها منحصر به دولت می پنداشتند و برای میلیون ها افراد خارج از ادارهٔ مرکزی دولتی حق انتخاب درمورد تعیین سرنوشت اقتصادی شان داده نمی شد. دراین نظام حتی باید خصوصی ترین تصمیم های اقتصادی افراد مانند این که چه بپوشند، چه بخورند، چگونه کار کنند و امثال آن، توسط دولت تعیین شود واما افراد یا فاقد نقش تعیین کننده دراین مورد بودند و یا نقش شان بسیارناچیز بود .

اما دریک اقتصاد مبنتی برایدیولوژی بازار گرایی این پیش فرض دارای اهمیت است که بازیگران اصلی دربازار و تصمیم گیرندگان اصلی، مصرف کنندگان و خریدارانی منفرد اند که به اندازه ی نامحدوددربازار وجود داشته و باهم دررقابتند. یعنی خواست های مصرف کنندگان دربازار آزاد رقابتی، محور تعیین کننده‌ی اصلی سیاست های اقتصادی دریک جامعه می باشد . دراین نظام به افراد به عنوان بازیگران اصلی اقتصادی خیلی بیشتراز دولت اهمیت داده می شود. بادرنظرداشت این موضوع که اهمیت موجودیت آزادی برای انسان‌ها درخصوص تعیین سرنوشت اقتصادی شان هیچ گاه کمتر از اهمیت وجود آزادی درخصوص تعیین سرنوشت سیاسی شان نیست. و حتا گاهی بعضی از نظریه پردازان اقتصاد مانند میلتون فریدمن چنین ادعا می نمایند که آزادی در حوزه‌ی اقتصادی می تواند پیش زمینه های لازم را برای رشد و گسترش حقوق بشرو دموکراسی در یک جامعه خلق نماید . لذا بازار آزاد رقابتی با درنظرداشت پیش زمینه های لازم برای تطبیق اش می تواند بستری باشد برای رشد ارزش‌های مدرن مانند حقوق بشر. البته اقتصاد بازار مبتنی بررقابت که متناسب به آن نهاد ها و ضمانت های لازم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای جلوگیری از لجام گسیختگی آن خلق شده باشد . مانند اتحادیه های کارگری و کارفرمائی و امثال آن که دریک قرارداد نانوشته ازمنافع صنف های خاصی حمایت می کنند و دریک رابطه کنش و واکنشی، قدرت همدیگررا

به بهترین و جه به نفع بهترین شرایط تعدیل می کنند. لذا می توان گفت که حقوق بشر بعنوان یکی از بزرگترین ارزش های انسانی عصر ما، نیازمند یک ساختار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خاص خود نیزهست که بقا و دوام آ نرادرجامعه تضمین کند .

اما این بحث یک پیش زمینه ای بود برای بخش دوم و اصلی ارزیابی ما در مورد رابطه بین فقر و نقض حقوق بشر. باید درنظرداشته باشیم که دراین جا ما با دوپیش فرض بحث خودرا دنبال می کنیم. پیش فرض اول این است که فقر عمدتا حاصل سیاست های تبعیض آمیز و توزیع نابرابر امکانات دربین افراد فقیر و ثروتمند و یا مناطق فقیرنشین و ثروتمند است، که عمدتا دولت ها این سیاست ها را اعمال می کنند و دوم این که منظور ما از فقر تنها فقراقتصادی یا نداشتن امکانات پولی نیست بلکه منظور ما از فقر، عدم داشتن توانایی ویا بی قدرتی بصورت کل نیز هست . به این معنی که انسانهای فقیر تنها با فقدان امکانات پولی مواجه نیستد؛ بلکه آنها فاقد قدرت جهت مشارکت درفعالیت های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و داشتن نقش فعال و تاثیر گذار دراین عرصه ها نیز هستند .

بایک رویکرد علمی تر به روشنی درمی یابیم که فقر درواقع، هم علت نقض حقوق بشراست وهم معلول آن . علت به این دلیل که موجودیت فقر گسترده دریک جامعه، اکثریت افراد آن جامعه را از ابتدائی ترین حقوق انسانی شان محروم می سازد . بخصوص در کشورهای با یک نظام استبدادی که فاقد ساختارهای پیشرفته درعرصهٔ اقتصاد نیز هست؛ مانند محرومیت افراد از اموزش و پرورش، صحت، امکانات مسکن و یا لااقل محرومیت از امنیت روانی . معلول نیز به این دلیل که برخورد های تعصب آمیز دولت ها و نهادهای مسؤول دربرابر یک گروه خاص نژادی و یامذهبی، درخیلی از موارد باعث می گرددکه گروه بزرگی از مردم از داشتن یک زندگی آبرومندانه محروم گردند . بنابر تحقیقاتی که اخیرا انجام یافته است، فقر درزندگی افراد فقیر دریک جامعه، برایند تعصب دربرابر آنان می باشد . ممکن، درصد کمی از انسان‌های فقیر، مسؤول فقر, شان باشند؛ اما فقر فقرا در اغلب موارد حاصل سیاست های تعصب آمیز دربرابر شان می باشد . این مسأله نه تنها درافغانستان و کشورهای جهان سوم بلکه درپیشرفته ترین کشورهای جهان نیز به شدت وجود دارد . به عنوان نمونه مؤسسه‌ی "جوزف راونتری" که یک نهاد تحقیقی معتبر دربریتانیا است، در یک تحقیق به روشنی اثبات کرد که فقر و برخورد های تعصب امیز دربرابر فقرا یکی از مصداق های اساسی نقض حقوق بشر دربریتانیا است .

فقیران جهان درتمام کشورها بخصوص کشورهای جهان سوم نمی توانند از امکانات و فرصت های برابر برای تأمین زندگی شان نظربه طبقه های بالاتر جامعه بهره برداری

نمایند؛ چون توانایی مالی کافی برای استفاده از آن امکانات را ندارند . مانند داشتن مسکن مناسب، استفاده از خدمات صحی مناسب، آموزش و پرورش و... درجامعه ما متاسفانه که بیشتراز شصت درصد مردم درزیرخط فقر زندگی دارند (روزانه کمترازیک دالر عاید دارند) ، می شود برخورد تعصب آمیزو توهین امیز با فقرا را در محیط مکتب ، جامعهٔ ، محیط کار و غیره به ساده گی و وفور مشاهد کرد .

فقر ازدید خیلی از صاحب نظران، به عنوان نقض صریح حقوق انسان ها یادآوری شده است . واین نظر تأکید دارد که دولت ها مسؤولیت دارند تا بواسطهٔ برنامه‌های فقرزدایی، فرایند توسعه را که هدف اساسی آن رهایی انسان از فقر و بیچاره گی است تسریع بخشند و نگذارند که فقر، حیثیت و کرامت انسان‌ها را خدشه سازد؛ چنانکه امروز فقر درجهان، حیثیت و کرامت میلیون ها انسان را خدشه دارکرده است . کوفی عنان سرمنشی سابق سازمان ملل متحد، درروز جهانی مبارزه با فقر، در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۲ به صراحت بیان کرد که فقر به منزلهٔ انکار حقوق بشر است . بیان صریح این مشکل از زبان یکی از بزرگترین شخصیت های جهانی نشان دهندهٔ آن است که امروز یکی چالش های جدی دربرابر حقوق بشر در جهان، فقر است . امروز میلیون ها درسراسر کرهٔ زمین به خاطر فقر و نداشتن پول از جامعه به انزوا کشانده شده و از بدیهی ترین حقوق شان محروم می گردند.

حال بصورت مشخص می خواهم درمورد بعضی از ماده های اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر که تاکید بربدیهی ترین حقوق انسانی دارند اما انسانها بخاطر فقرشان ازآن محروم می گردند مرورکوتاهی داشته باشم .

در مادهٔ بیست و ششم اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر از آموزش و پرورش به عنوان یکی از اساسی ترین و بنادین ترین حق یک انسان یاد آوری شده است که باید دولت ها به صورت جدی به آن توجه مبذول نماید؛ اما متاسفانه تعداد زیادی از کودکان در جامعهٔ ما به خاطر فقر خانوادهٔ شان مجبورند تن به کارهای شاقه دردهند . و یا این که زنان و دختران؛ دراکثریت مناطق کشور، ازامکان رفتن به مکاتب به دلیل فقر محروم اند .

ویا درمادهٔ بیست و یکم اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر امده است که مردم، خاستگاه قدرت بوده و تمام افراد جامعه، به صورت مساوی می توانند در ادارهٔ کشورشان به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم سهیم گردند. شما تصور کنید، قشر بزرگی از جامعهٔ ما بنابر فقدان وضعیت مالی خوب و یا برخوردهای تعصب آمیز دولت درامرتوزیع امکانات و فرصت های آموزشی، از آموزش و پرورش محروم می گردند و نمی توانند دانش لازم را برای اداره و رهبری جامعه‌ی

شان به دست آورند؛ لذا از این حق مسلم شان محروم گردیده و از مهارت های لازم برای مشارکت فعالانه درعرصهٔ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخوردارنمی شوند و نمی توانند درتعیین سرنوشت سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی شان نقش مؤثر بازی نمایند .

و یادرمادهٔ بیست و پنجم اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر،از داشتن زنده گی آبرومندانه برای انسان‌ها سخن رفته است . دراین ماده تاکید شده است که هرفرد حق دارد تا برای داشتن زنده گی آبرومندانه از مراقبت‌های بهتر صحی، مسکن مناسب، خوراک و حمایت های لازم اجتماعی، بخصوص درمواقع اسیب پذیری مانند بیکاری و... برخوردار باشد . استفاده ازاین امکانات مستلزم وضعیت اقتصادی بهتر است . بخصوص درکشوری مثل افغانستان که کمترین حمایت های لازم از افراد برای داشتن یک زنده گی آبرومندانه از طرف دولت وجود ندارد. انسان‌هایی که از توانایی کمترمالی و اقتصادی برخوردار اند بدون شک نمی توانند از خدمات بهتر و مناسب تر صحی، مسکن و.....استفاده ببرند . درکابل پایتخت کشور، امروز هزاران انسان زاغه نشین و گرسنه در حومه های شهر، دربدترین وضعیت ، زنده گی دارند و از کمترین امکانات ضروری زندگی برخوردارند . زنان بیوه برای نجات زندگی خود و فرزندان شان از چنگال مرگ، شخصیت شان‌را دربازار عرضه می کنند . و کودکان به جای رفتن به مکاتب، از طلوع تا غروب آفتاب درپس کوچه های شهر دربدترین و فاجعه بار ترین شرایط به دریوزه گی می پردازند. ویاخیلی زیاد اتفاق افتاده است که مردم بخاطرنجات خود و خانوادهٔ شان به خرید و فروش دختران اقدام کرده اند.

به عنوان نتیجه گیری باید گفت که اولاً فقر عاملی است برای محرومیت مردم ازاساسی ترین حقوق انسانی شان . فقر زمینه را برای خدشه دار شدن حیثیت انسانی مردم که مخالف با نورم های حقوق بشر است، آماده می کند . و این خود نقض صریح حقوق بشر می باشد . ثانیاً تنها سلب آزادی های سیاسی، نقض حقوق بشر نیست؛ بلکه سلب امکانات اقتصادی برای یک زندگی آبرومندانه و برخورد های تعصب آمیزبا گروههای خاص نیز نقض حقوق بشر تلقی می گردد. ثالثاً این که فقر یکی از بزرگترین چالش ها دربرابر مبارزین حقوق بشر درافغانستان است دراین جا دولت مسؤول است تا با سیاست های فقرزدایی اش، جلو نقض حقوق انسانها را بگیرد . و بالاخره این که جلوگیری از برخورد های تعصب آمیزدولت در برابر گروههای خاص ، توزیع امکانات و فرصت های برابر اجتماعی و آموزشی برای تمام مردم و روی دست گیری یک سیاست سالم توسعه، می تواند مارا به آیندهٔ حقوق بشر درافغانستان امیدوارسازد.

منابع :

- فریدمن، میلتون، آزادی و سرمایه داری، ترجمه غلامرضا رشیدی، تهران، نشرنی، ۱۳۸۰ .
- کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان، حقوق اقتصادی و اجتماعی درافغانستان ، بخش دوم ، ۱۳۸۶
- www.newsweek.com

عبدالغفور ليوال

مدنی حقوق، د بيان آزادي، د رسنيو آزادي او ستونزی

نه غواړم تيوريک تعريفونه وړاندې کړم، ځکه د پورتني سرليک پر وروستۍ موضوع تم کېږم او د لومړنيو ترکيبونو وضعيت په افغانستان کې څېړم. خو لومړی راځئ وګورو چې هر ترکيب څنګه له يو بل سره بېلښتونه او تړښتونه لري.

مدني حقوق : د ټولنيز ژوند لپاره د هغو وضع شويو اصولو مجموعه ده چې د فرد او ټولنې مسوليتونه، حقونه او حدود ټاکي او اصلي هدف يې د قانونمندۍ دودول دي، چې د بشري ژوند، آزادی او هوساينه په ټولنه کې تضمينوي.

د بيان آزادي : د هر فرد د فکر، وينا او ذهني شتمنۍ د ارائيې د آزادي حق دی، چې له قانون سره سم د بل فرد وضع شوي حقونه تر پښو لاندې نه کړي.

.....

د رسنیو آزادي : د ټولنیزو اړیکو د کار آزادي تنظیموي چې افراد او ټولنې د هغو په وسیله د بیان د آزادۍ حق تمثیل کړي.

او په دې توګه موږ ګورو چې د بیان آزادي د رسنیو له آزادۍ سره لفظی مترادفات نه دي، چې په افغانستان کې همدا هم ناسم تعبیر شوي دي. د بیان آزادي د بشري حقونو د یوه اصل په توګه یو نړیوال منل شوی ارزښت دی، چې د بشري حقونو په نړیوالو کنونسیونونو کې تسجیل شوي دي، حال دا چې د رسنیو آزادي د یوې ټاکلې ټولنې د سیاسي، کولتوري او ټولنیزو ځانګړنو په نظر کې نیولو له قید سره سم د مطبوعاتو د کار د څرنګوالي په اړه وضع کېږي.

تاسو وینئ چې هېوادونه او بېلا بېلې ټولنې د ځانګړیو شرایطو په پام کې نیولو سره بېلا بېل قوانین وضع کوي چې رسنۍ د هغو له مخې خپل فعالیت تنظیم کړي خو د بیان د آزادي لپاره داسې وضعي قوانین نه شته بلکې دا د ژوند د حق په څېر یو نړیوال اصل دی. خو راځئ وګورو، چې په افغانستان کې ددغو آزادیو او حقونو په اړه زموږ وضعیت څنګه دی او ستونزې مو کومې دي.

د ټولنپوهنې له نظره افغانستان لاهم یو کړکیچن (بحراني) هېواد دی، جګړه، بې وزلي، نامتجانس جوړښت او د ټولنیزې پوهې ټیټه سطح ددغه بحران عوامل دي. په بحران ځپلو ټولنو کې د قانونمندۍ ریښې کمزوري وي او بشري حقونه، بشپړ نه شي تأمیندای له همدې امله آزادي ګانې هم تر پښو لاندې کېږي. څوک د بیان آزادي تر پښو لاندې کوي؟

زموږ لپاره دا پوښتنه یو څه فیشني ده، ځکه موږ لا دې پوښتنې ته ځواب نه لرو، چې ولې دلته په دومره اسانۍ سره انسانان وژل کېږي؟ د انسان په لومړنیو حقونو لکه ژوند، شخصي امنیت او کورني حریم باندې تیری کېږي او له دې ولس څخه یې ډوډۍ، ښوونځی او ملي هویت اخیستل کېږي.

د بیان آزادۍ خبره به څنګه وکړو، چې د بیان وسیله یعنې ژبه (همدغه فزیکي ژبه چې زموږ په خوله کې ده) را څخه غوښېږي، دا یعنې څه؟غواړم ووایم، چې د جنایت د کېدو امکان او جرایم هغه وخت ډېرېږي چې سیاسي امنیت نه وي، موږ دېرش کاله سیاسي ثبات، امنیت او مدني ژوند نه درلوده له همدې امله د مدني آزادیو د ښېګڼو په اړه فکر نه شو کولای. سیاسي ثبات او د بشري حقونو د تأمین اصل یو د بل لازم او ملزوم دي، خو د دواړو لپاره څنګه کار وکړو او له کومه ځایه یې پیل کړو، موږ افغانان یې لا هم په چل نه پوهېږو. کله

چې وايو افغاني ټولنه يعنې ٪۸۵کليوال او ٪۱۵ښاري اوسيدونکي اوسنۍ احصايې ښيي چې له ٪۸۵کليوالو څخه هم تقريباً ٪۲۰پر ښارونو هجوم راوړي چې روزی بوده کړي او په دې توګه نه ښار د ښار په څېر دی او نه هم کلی د کلي په شان. د ښار او کلي تر منځ پټه جګړه په شدت راونه ده او کلی له ښار څخه د انتقام د اخيستلو په لټه کې دی. فرض وکړئ د وزير محمد اکبرخان مينې او شهرنو اوسيدونکي دا خپل مدني حق بولي چې نايټ کلپ دې ولري او څو ساعته دې په کې خوشاله تېر کړي خو د لرې پروت بدخشي يا هلمندي لپاره د نايټ کلپ درلودلو حق مسخره دی لا تردې بدتره، د کفر او بې لارې توب نښه او د له منځه وړلو او نابودولو مستحق، په دې منځ کې څوک حق په جانب دی؟ خدای خبر، په دې هم لانه يو خبر چې څنګه بايد ٪۱۵په حقونو خبر نفوس د ٪۸۵په اصطلاح بې خبر نفوس رهبري پر غاړه واخلي او له مدني ژوند سره يې اشنا کړي. ديموکراتيک اصول، د بشري حقونو داعيه او د بيان آزادۍ مسله خو تعليمي کار ته ضرورت لري. ځکه موږ خو دا د ټولې افغاني ټولنې لپاره غواړو نه يوازې د ٪۱۵بې بريښنا ښاريانو لپاره، چې هره شپه ۳ليتره تيل د خپلی کورنۍ له ګيډې څخه په راګرځول شويو پيسو اخلي چې جنراتور روښانه کړي او له ډېرو خواريو وروسته د تولسي ډارمه وګوري، که دا ډرامه چا د افغاني ارزښتونو پر خلاف وګڼله نو ګواکې د بيان آزادي پر ضد اقدام دې وګڼل شي او پر ګڼو ټولنيزو لانجو دې يوه بله هم ور زياته شي.

اوس نو تفاوت له ورايه ښکاري، داسې ښار او هسې کلی. دا حقيقت منو چې تر بلې هرې با ثباتې ټولنې موږ ډېر د بيان آزادۍ حق ته اړتيا لرو، ځکه موږ بايد د بيان آزادۍ له حقه استفاده وکړو او حقايق روښانه کړو، چې له بحران څخه راووزو، خو له بده مرغه د بيان د آزادۍ حق د تولسي په ډارمه کې منحصر پاتې ده، او څوک په دې فکر نه کوي چې بريښنا ولې نه شته. د بيان آزادي داده، چې ملت په زغرده له مقاماتو څخه پوښتنه وکړي چې:

افغانستان د روانو اوبو پراخې زېرمې لري او دغه هېواد ددغو اوبو په کارولو، تر خپل ضرورت ډېره بريښنا توليدولای شي، ولې په تېرو اووکلونو کې حتی يو لوی بند هم جوړ نه شو، چې لږ تر لږه وزير اکبر خان مينې، شهرنو او مکروريانو ته بريښنا ورکړي؟ د بيان د آزادۍ له حق څخه بايد ملت استفاده وکړي او خپل غږ داسې را پورته کړي چې ولې لا هم د انسان او مسلمان د وژلو کبيره ګناه د اسلام د سپيڅلې دين په نامه کېږي حال دا چې دغه دين په کلکه ددغې بېرحمۍ خلاف دی؟

له بده مرغه بهرنۍ ډرامې، نخاګانې، سیاسي کنځلې او د خپلو جنګي ډلو په ګټه ناسم تبلیغات زموږ لپاره د بیان د آزادۍ اصلي مفهوم دی.

نو باید څه وکړو؟

ځواب د یوه مثلث په منځ کې دی چې په درېیو کونجونو کې یې دولت، د مدني ټولنې بنسټونه او ملت واقع دي. خو زما په فکر لومړی مسؤلیت د مدني ټولنې د بنسټونو پر اوږو دی.

د مدني ټولنې بنسټونه او په هغو کې مطبوعات، ګوندونه، تعلیمي موسسې، فرهنګي ټولنې نا دولتي ټولنې، ټولنیز سازمانونه او د بهرنیو NGO ګانو څانګې ښایي په ملي سطح یو داسې میکانیزم رامنځ ته کړي، چې تر هر څه وړاندې ولس ته دغه ټول اصطلاحات د دوی په ژبه او ددوی د پوهې له سطحې سره سم وروپېژني.

لږ تر لږه په دې اړه عامه پوهاوي ته زمینه مساعده کړي چې د بشر حقونه د اسلامیت او افغانیت پر ضد دسایس نه دي. آیا موږ لاتر اوسه داسې یو عملي او علمي میکانیزم لرو؟ له ولس څخه زما هدف ٪۸۵نفوس دی، چې موږ د هغوی لپاره دلته راټول شوي یو. څنګه کولای شو یو شمېر اصطلاحات ومینځو؛ دموکراسي، سوله، بشري حقوق، ګوند، شفافیت، د بیان آزادي، مطبوعات او نور نومونه دومره سولول شوي او ناوړه استفادې ترې شوي چې د خلکو ډېر نه خوښېږي، دغه اصطلاحات باید بیا په ذهنیتونو کې ومینځل شي او دا د مدني ټولنې د بنسټونو کار دی. دا به سمه نه وي چې موږ دې د یوه ملت لپاره داسې څه وغواړو چې هغه یې په ټولو ښېګڼو نه وي خبر. د مثلث بله څوکه دولت دی، دولت هغه موسسه ده، چې قانون جوړوي، پلی کوي یې او نظارت یې کوي، دولت د خلکو له حقونو څخه ساتنه کوي او داسې یو سیستم دی چې ټول اجرات یې د ملت په ګټه وي. آیا په افغانستان کې همداسې ده؟ نه! ولې؟ ځکه د دیموکراسۍ د اصل له مخې د دولت پر کړنو نظارت نه شته. څوک به دا نظارت کوي؟ خلک! ولې خلک دغه نظارت ته په کمه ګوري؟ ځکه په اهمیت یې نه دي خبر، موږ ګورو چې د یوې تورې حلقې په منځ کې سرګردانه یو او هېڅ یو خپله دنده سمه نه ترسره کوو، یوازېنی دلیل یې هم د درې واړولوریو ناخبري ده او بې خبري خو معقول عذرنه شي ګڼل کېدای.

لنډه نتیجه همداده چې موږ باید له الفبا څخه پیل وکړو. د خلکو عنعنوي ارزښتونه په پام کې

ونیسو، عقایدو ته یې درناوی وکړو، له هغوی سره پر ځمکه کینو او د بشري حقونو په ښېګڼو یې خبر کړو.

دا هغه لاره ده چې لویدیځ انسان څو پیړۍ وړاندې عملي کړې وه. دا پروسه یوه علمي هڅه ده چې څنګه انسان د پاملرنې په محراق کې ودرولی شو، او موږ هم باید ددې وطن انسان د پاملرنې په محراق کې ودروو، چې ښه ژوند، آزادی او بشري حقونه د هر افغان لپاره زموږ هیله ده خو شرط یې دادی چې هر افغان په دې وپوهوو او هغه یې راسر ه ومني. دې ته د وررسېدو میکانیزم او لاره چاره څنګه جوړه کړو، زه پرې نه پوهېږم، دا ستاسو پوهانو کار دی، خو زه همدومره پوهېږم چې همدا نن یې باید پیل کړو.

قضاوت پال حضرت ګل حسامی

دبشرحقوق،دبشریت ګډه هیله

(له طبیعي حقوقو څخه تردبشردحقوقو پورې)

سریزه:

مخکې له دې چې داصلي موضوع په څېړلو پیل وکړو، بده به نه وي که چیرې په لنډه توګه داپوښتنه ځواب کړو چې دبشر حقوق څه دي؟

ددې پوښتنې په ځواب کې ویل شوي دي چې:دبشر حقوق دانسان دمامون او هوساژوند دغوښتنې احساس او په یو لړ قواعدو کې ددې احساس بیان دی، چې په زمان کې یې وده او بشپړتیا موندلې ده.

دبشرحقوق،هغه حقق دی چې له انسان پورې دانسان په عنوان اړه پیدا کوي ،یعنې انسان یوازې دانسان کیدوپه خاطریې،ددین،فرهنګ،ژبې،توکم (نژاد)،ملیت،دریځ،خپلوی،تېراو قومیت ته له پاملرنې پرته.

.....

هرانسان دانسان کیدو په حکم دحقوقو درلودونکی دی او دبشری حقوقو ترپښو لاندې کیدل دیوه هیواد کورنۍ مساله نده چې په هغه کې دانسانانو په حقوقو باندې تیرې کیږي ننۍ نړۍ چې دیو کلي حیثیت پیدا کوي،دهغې په هر ګوټ کې چې دیوکلي حیثیت پیدا کوي، دهغې په هرګوټ کې چې انساني حقوق ترپښو لاندې شي، دنړۍ دبل ګوټ انسانان په هغې باندې داعتراض غږ اوچتوي.څرنګه چې دنړۍ هیوادونو دملګرو ملتونو منشور،دبشردحقوقونړیواله اعلامیه او په هغې پورې اړوند تړونونو لاسلیک کړیدي او دبشردحقوق دخوندي کولو تعهدا وژمنه یې کړیده،نو دهمدې ژمنې له مخې دبشري حقوقو دپایمالولو په صورت کې له نړیوال غبرګون سره مخامخ کیږي.

لکه هماغسې چې دبشر حقوق دبشریت ګډه هیله ده او دطبیعي حقوقو له مهاله یې دبشر حقوقو پورې اوږده لاره وهلې ده،چې ددې بهیر څیړل دیوې کوچنۍ مقالې له حوصلې څخه بهر بریښي،دپراخو څیړنو غوښتنه کوي او موږ دا دزرګونو کلونو منزل په یوه شپه کې وهو او په ډیر لنډیز سره داپړاوونه دقلم په څوکه له لرغونو پیړیو څخه تردې مهاله رالنډوو.

لومړی څپرکی طبیعي حقوق

دطبیعي حقوقو اصطلاح په درې معناوو کې په کارولړل کیږي:

۱–په طبیعت او دکائیناتو په نړۍ باندې حاکم قانون.

۲–دعقل او عقلایي نظم قانون، چې دانسانانو په چال چلند او رفتار باندې حاکم وي.

۳–دحقوقو او آزاد یو ټولګه چې دانسان دطبیعت اوفطرت سره ملګری ده او فرد دانسان کیدو په حکم له هغه څخه برخمن وي.خو دفطري حقوقو اصطلاح اکثراً په دوهمه معنا کې استعمالیږي.

طبیعي حقوق(دهغه په دریمه معنا کې) دموضوعه حقوقو په وړاندې قرار لري.اوهغه دهمیشنی اوتلپاتې حقوقو مجموعه ده،چې په ټولو زمانو او ځایونو کې داجراء وړ ده او دهر نژاد،رنګ او جنس خلک رانغاړې طبعي حقوق دانتقال نه وړ حقوق دي چې دزمانې تیریدل نه احتوا کوي او ټینګښت یې تر دې حده دی چې هیڅ قانون جوړوونکی او شارع نه شي کولای هغه تغییر کړي، یا له هغه خلکو څخه سلب کړی،ځکه چې دا حقوق دانسان له طبیعت او فطرت څخه سرچینه اخلي او دانسانانو په ذات او فطرت کې وجود لري.

پوهانو او فیلسوفانو بشردخلقت یو ښکلی شهکار او اثر بللې او په فطري توګه یې هغه دځینو حقوقو څښتن ګڼلی دی، چې په طبعي حقوقو سره ورته تعبیر کیږي او داهغه حقوق دي چې دډیرو پخوانیو او سنیو فیلسوفانو په عقیده دلوی خدای (ج) او یا دطبیعت له خوانه انسان ته ورپه برخه شوی دی،داحقوق سپیڅلي،عالي او ارماني (ایډیال) دی او هرچیرته مطلق

موجودیت لري، لکه: دژوندانه حق،دآزادۍ حق ،دمساوات حق، دعدالت حق او داچې بشر دخپلې نیکمرغۍ له پاره هلې ځلې وکړي او له ژوندانه څخه خوند واخلي.

له موضوعه حقوقو څخه دطبیعي حقوقو توپیر دادی چې موضوعه حقوق یو ټاکلی واضع (وضعه کوونکی) لري او په ټولنه کې په رسمیت پیژندل کیږي او داجراء دضامن درلودونکی دی، حال دا چې طبیعي حقوق، دهغه دهغو داجراء ضامن دټولنې عمومي افکار دي. دا قانون هغه معدن (کان) ته ورته دی چې په طبیعت کې موجود دی، یوازې هغه باید کشف کړو ، داچې موږ دمعدن په کشف بریالی شو یانه شو دهغه په واقعیت یا موجودیت باندې کومه اغیزه نه لري. طبیعي قانون هم دارنګه دی،بشر دعقل په رڼا کې پوهیږي چې جهان یا نړۍ یو سنجیده نظام لري.

طبیعي حقوق دهغو اصولو او قوانینو مجموعه ده چې فطرت،هغه دانسان په عقل او منطق کې ایښي ده او قانون جوړوونکی باید دا هڅه وکړي چې دا اصول کشف او دهغې پربنسټ د چاروادارہ او بشري قوانین (موضوعه حقوق) و دروي او له دې جملې دې فردې حقوق، په ژمنه، وفا، دقرار داد په اجرا باندې الزام،ضمان ،دامانت بیرته سپارل، ماقبل ته دقانون نه رجعت، قصاص،له جرم سره دمجازاتو تناسب او نور.

دطبیعي حقوقو ټول اصول او احکام دعدالت او انصاف په اصل ، دانسان دشخصیت ارزښت ته په درناوي او دټولنې په خیرولاړ دیاوځینې ، دشخصي مالکیت حق پر هغه باندې ورزیاتوي او ځینې نور دظلم او ستم په وړاندې مقاومت هم دطبیعي حقوقو یوه برخه بولي.

دطبیعي حقوقو پلویانو دافکرتبلیغاوه چې دحکومت او چارواکو قدرت نامحدود نه دی او واکمنان نه شي کولای دا طبیعي قوانین له پامه وغورځوي.

دطبیعي حقوقو مفکوره دلومړي ځل له پاره دلرغوني یونان دفیلسوفانو او متفکرانو،لکه سقراط او افلاطون له خوا وړاندې شوه او بیایې روم، مصر او نورو ځایونو ته لاره وموندله او مسیحیت ترې اغیزمن شو. رواقیون په دې باور وو چې دبشر نیکمرغي له طبیعت سره په اوسیدو او توافق کې ده او هر هغه څه چې له طبیعت سره موافق وي عقلمندانه دي په دې توګه یې دطبیعي حقوقو دنظریې بنسټ کیښود.مسیحی الهیون او دکلسیا حقوقپوهان په دې باوري وو چې په ټولنه کې یو لړ طبیعي او نه زوال کیدونکي قوانین وجود لري،چې دهغوی په تعبیر دبشر په زړه کې حک (کښل) شوي دي او دا قوانین، الهي مشیت منعکسوي او ددولت په قوانین لوړتیا لري.

په منځنیو پیړیو کې دمذهب علماوو دخپلسره قدرتونو په وړاندې دمقاومت له پاره له دې وسیلې څخه ګټه واخیسته. دفرانسوي پاچاهانو پرضد دنامتو فرانسوي کشیش سن توماس داکن آثار ددې تفکر یوه څرګنده بیلګه ګڼل کیږي.

طبیعي حقوقو په شپاړسمه پیړۍ کې دصلیبي جنګونو په وخت کې پوخوالی وموند اوبیا د اووه لسمې او اتلسمې پیړیو په اوږدو کې دهالنډي ګروسیوسGrotinsهابزHobbesنامتو انګلیسي فیلسوف جان لاک او فرانسوي پوه او متفکر ژان ژاک روسو دآثارو په خپریدو سره دخپل اوج او لوړتیا ټکی ته ورسیدل او په انګلستان، امریکا او فرانسه کې دحقوقو داعلامیو دلیکونکو له پاره الهام بخښونکی شول.

دطبیعي حقوقو پلویان،له دې کبله چې له هغې نظریې څخه یې دزورواکو او ستمګرانو پرضد دیوې حربی په په توګه او له بیوزلوڅخه ددفاع له پاره کار اخیست او ددې حقوقو په لوړتیایي استناد کاوه، په اروپا او دنړۍ په نورو ګوټونو کې دآزادی غوښتنې ددودونی(ترویج) لامل شو او ددی مفکورې دخپریدو او بشپړتیا په تاریخ کې یې ستر رول ولوباوه.

دطبیعي حقوقو بدلونونو څیړنه ښیی چې دې نظریې لومړی په تیت او پرک ډول دملتونو او قومونو په منځ کې دټولنیزو اخلاقو په بڼه رواج درلود او دخلکو دمعتقداتو یوه برخه وه او بیا د ادیانو په څرګندیدا سره له دیني او مذهبي افکارو سره ګډیږي، او وروسته رنسانس په عصر او په اروپا کې دمذهبي رفورمونو په مهال دغیر مذهبي عقایدو په وړاندې دمذهبي تعصباتو په ښکته کښیناستو سره رنګ بایلي او ځانته عملي بڼه نیسي. داځل بیا دعقل پرښنسټ له هغه څخه بحث او خبرې اترې کیږي، خو هیڅکله له هلو ځلو څخه نه ودریږي او تل په بیلابیلو بڼو سره دبشر په خدمت کې دی نن ورځ سره له دې چې طبیعي حقوق دنظري حقوقو په نامه او د اجرا دضمانت او حقوقي تخنیک دنه درلودلو له مخې ترنیوکی او انتقاد لاندې دی،تراوسه هم دټولنیزو اخلاقو یوه برخه ګڼل کیږي او دخپل ځان له پاره پلویان لري.دلویدیځ سیاسي مفکوره اکثر له طبیعي حقوقو څخه اغیزمنه ده او اوس هم دا نظر به په لویدیځو ټولنو کې دموضوعه حقوقو الهام بخښونکی ده. دعدالت غوښتنې ملاحظې او له فردی حقوقو څخه ننګه تل دقانون جوړوونکو داستناد وړ دی او دقوانینو دالهام او سکوت په مواردو کې ،قاضي په دې هیوادونو کې مکلف دې، چې له انصاف سره موافق او دطبیعي حقوقو دموازینو له مخې دعوا ووته رسیدګی وکړي او حکم صادر کړي.

دوهم څپرکی بشري حقوق

په لومړی څپرکی، کې موویل چې دبشر دطبیعي حقوقو بحث داتلسمې پیړی تروروستیو پورې فلسفې او نظرې اړخ درلود، ورو،ورویې عملي تضمین پیدا کړ او دقانون پوهانو دمباحثو او خبرو اترو ډګرته ننوته، له دې څخه وړاندې دانګلیس پارلمان په ۱٦۸۹ ع کال کې یو قانون دحقوقو دلایحې په نامه تصویب کړی و. دې لایحې دانګلستان په هیواد کې دیو لړ مدني او سیاسي اصولو مراعاتول واجب وګڼل، له هغې جملې څخه چې دسلطنت مقام نه شي کولای دپارلمان تصویب شوي قوانین دتعلیق په حالت کې راولي او همدارنګه داختصاصي محاکمو تاسیس او دمالیاتو وضع کول او سولې په مهال کې دوسله وال ځواک ساتل یې دپارلمان ځانګړي تصویب ته پریښودل.دخپلو عقایدو په بیان کې دپارلمان داستازیو په آزادۍ هم ټینګاروشو. دانګلستان د ۱٦۸۹ ع نیټې دحقوقو له لایحی نه نژدې سل کاله وروسته دامریکا داستقلال اعلامیه Declaration of independence د۱۷۷٦ ع کال دجولای په څلورمه نیټه تصویب شوه.ددې اعلامیې په سریزه کې په څرګند ډول دبشر دافرادوله برابرۍ او دژوند انه له حق، دآزادۍ له حق او دنیکمرغه اوسیدوله حق څخه(چې څښتن تعالی انسان ته ورکړی دی) په څیر حقوقو څخه خبرې شوي دي او دا حقوق(ثابت) او (نه سلب کیدونکي) ګڼل شوي او همدارنګه ټینګار شوی دی دچې له دې کبله چې حکومت دخلکو له لوری عمل کوي او هرواک، چې لري یې، دخلکو په رضایت ولاړ دی او خلک کولای شي هغه حکومت چې له دې اصولو څخه بې لارې شي عزل کړي او پر ځای یې بل حکومت راوړي.

همدې اصول یو ځل بیا په (۱۷۹۱) ع کال کې دامریکا په اساسي قانون دلس ګوه اصلاحاتو دتعدیلونوترعنوان لاندې ومنل شو.تقریباً دهمدې تحولانو په سره هم مهال چې کې یې جریان درلود په اروپا کې دفرانسې سترانقلاب رامینځته شو . په دې هیواد کې هم اساسي قانون تدوین شو او دبشر او ښاریانو(اتباعو) دحقوقو داعلامیې ترعنوان لاندې یو څه اصول دهغه په سریزه کې درج شول، چې په لومړی ماده کې یې راغلی وو. ((بشري افراد ټول له هیڅ نژادی، مذهبي او اعتقادي توپیر پرته له نه سلب کیدونکو اوسپیڅلو حقوقو څخه برخمن دی) دفرانسې دبشر دحقوقو اعلامیې همدارنګه دخلکو دواکمنی پرحق، دقانون په وړانددې دهغوی برابري،دآزادی او مالکیت او امنیت په نسبت دفرد په نه بیلیدونکو حقوقو باندې ټینګار کاوه.

له هغې وروسته دبیلابیلو هیوادونو په اساسي قوانینو کې یوه برخه ددې حقوقو اعلام ته ځانګړې شوه. ددې ټولو اعلامیو منځپانګې داتلسمې پیړۍ دفلسفې – سیاسي افکارو سره

همغږی (هم آهنګی) درلوده او په تیرو پیړیو کې یې دطبیعي حقوقو پورې اړونده مفاهیمو او تعبیراتو کې جرړې او ریښې درلودې.

ځینې پوهان دبشر حقوق دهغو حقوقو مجموعه بولي چې دیو هیواد اوسیدونکو ته که هغه یې خپل اتباع وي که پردی، د دولت په مقابل کې ورته ورکړل شوی، ځکه دا لږ ترلږه هغه حقوق دی چې یو انسان که هرچیرته وي باید درلودونکی یې وي په همدې معنا کې دانسان حقوق هم کارول کیږي دانسان حقوقو دDrotde Homine داصطلاح ژباړه ده.

ټول افراد دانسانیت له مخې لږترلږه دهغو حقوقو خاوندان دي چې دهغوی دحیثیت ، تابعیت ،مذهب، نژاد یارنګ او جنس پورې اړه نه لري او هغو ته دانسان حقوق وایي. ددې حقوق کمیت دیو ملت داکثریت دفکر په طرز او دهغه دتمدن او تاریخي سوابقو پورې اړه لري او کومه ځانګړې قاعده او ضابطه چې دنوموړي کمیت پیژندوی وی، وجود نه لري او دولتو نه په نړیوالو اړیکو کې ددې مینه وال دې چې داحد اقل حقوق مراعات کړي، یا په بله وینا: دبشر حقوق یو له بل سره دهرې تولنې دافراد واودولت سره داړیکو دتنظیمولو له پاره اصول او منظم قواعد دې او په نړیوال ډګر کې یو له بل سره دانسانانو او ملتونو اړیکې دي.

دبشر حقوق په اوسنۍ نړۍ کې یو له بل سره دانسانانواو ملتونو دټولنیزو اړیکو دتنظیم له پاره ترټولو لومړنی اواصلي معیار دی. دبشر له حقوقو څخه ګړیدل په دې مطلب باندې لومړیتوب لري چې انسانان دکوم کلتور او یادین تابع دی، کوم نژاد او ملیت لري، دنړې په ختیځ کې اوسیږي، که دهغې په لویدیځ کې، دبشر دحقوقو څخه بحث دبیلابیلو دینونو، بیلابیلو کلتورونو، بیلابیلو قومیتونو او داسې نورو څخه له ګړیدلو او داسې نورو باندې لومړیتوب لري.

په ننۍ نړۍ کې دبشر حقوق له دې کبله مطرح شوي دي چې دظلمونو، دښمنیو ،جنګونو اووینې تویولو ته په نسبي توګه پاې ورکړل شي چې دبشر دتاریخ په اوږدو کې په بیلابیونومونو او ددین، نژاد، ملیت او هریوبل عنوان لاندې پیښ شوي دي. کولای شو دبشر دحقوقو دانسان پیژندنې ډیر لرغونې بنسټونه په بیلابیلو کلتورونو او دینونو کې ومومو.دنړۍ په ټولو دینونو او سترو کلتورونو کې انسان یو شریف موجود پیژندل شوی او په یو ډول د ډولونو یې له انساني کرامت څخه ګړیدلی دی.

دبشر حقوق له هیڅ یو فکري مکتب او فرهنګ او هیڅ کوم ملت او دولت سره پردی نه دي او دهرې جغرافیې سره سم یې ځانته یوه ځانګړې بڼه غوره کړیده،په واقعیت کې دا نړیوال حقوق په مدني چارو او په بیلابیلو فرهنګي، اقتصادي،سیاسي او ټولنیزو اړخونو کې ځای لري

او هیڅکله له خپلو نورو اړخونو څخه بیلیدونکی نه دي او دزنځیر دکړیو په څیر یو په بل پورې تړلي دي.

بالاخره دبشر حقوق دبشردحقوقو په نړیواله اعلامیه کې په منظم او منسجم ډول تثبیت او تسجیل شول او هم په اړونده تړونونو کې ترې پراخه یادونه وشوه او دملګرو ملتونو غړي هیوادونه او نړیوال حقوقي سازمانونه دنوموړو حقوقو په رعایتولوژمن شول، په دې هیله چې نوموړي حقوق، چې دټول بشریت ګډه هیله او مشترک هدف دی، په ښه توګه مراعات او انسانیت ترې برخمن شي، خپله لیکنه او څېړنه پاې ته رسوم.

منابع او ماخذونه:

١–ترمینولوژی حقوق،تألیف: ډاکترمحمدجعفرجعفري لنګرودی، کتابخانهٔ ابن سینا تهران،آبانماه (١٣٤٦) هـــ ش

٢–فرهنګ اصطلاحات نوین(چاپ اول) مولف:نورالله تالقاني،مطبعه دفعاع ملي١٣٥٩هـــ ش

٣–حقوق بشر از منظر اندیشمندان، پژوهیش وتدوین: محمد بسته نگار،شرکت سهامي انتشار(چاپ اول) ١٣٨٠ هـــ ش.

۴–نقدی برقرائت رسمي ازدین (بحرانها،چالشها، راه حل ها) نویسنده: ډاکتر محمد مجتهد شبستری، انتشارات طرح نو(چاپ دوم) ١٣٨١ هـــ ش

۵–در هوای حق وعدالت (از حقوق طبیعي تا حقوق بشر) تألیف محمدعلي موحد، نشر کارنامه (چاپ سوم) بهار ١٣٨۴ هـــ ش

٦–آزادی هاي عمومي وحقوق بشر، تألیف: دکتر منو چهر طباطبایي موتمني، چاپ سوم (باتجدید نظرکامل وافزوده ها) انتشارات دانشگاه تهران، تابستان ١٣٨٢هـــ ش

٧–حقوق بشر وآزادیهاي اساسي،تألیف دکتر سید محمد هاشمي چاپ اول، نشرمیزان،پاییز ١٣٨۴هـــ ش

٨–نشریه نامه شماره ۵٣ شهریور ١٣٨۵هـــ ش

عدالت تعاملی

راضیه صیاد

دست رسی به عدالت یکی از نیاز های عمده و اساسی هر جامعه و افراد آن میباشد؛ واما در کشورهایی که دوره های طولانی جنگ را سپری نموده اند، نهاد های عدلی و قضایی آنها ضعیف و یا کاملاً از هم پاشیده است.

در افغانستان، حاکمیت فرهنگ قبیله یی و نهادینه شدن سنت ها در متن ساختار های اجتماعی، سبب شده تا مردم برای حل و فصل دعاوی شان اعم از مدنی و جزایی، به جای رجوع به محاکم رسمی و استفاده از راه حل های قانونی، به ساختار های عرفی و سنتی، بیشتر روی آورند و از این طریق تلاش می نمایندتا به عدالت دست رسی پیدا کنند. این رویکرد از سوی مردم سبب می گردد تا میکانیزم حاکمیت قانون در کشور خدشه دار گردیده و عدالت به صورت درست تأمین نگردد.

این در حالیست که تأمین عدالت و حاکمیت قانون یکی از اهداف اساسی دولت به ویژه مراجع عدلی و قضایی به شمار می رود. به صورت عموم امروزه ما شاهد موجودیت دو نوع

.....

سیستم عدالت در افغانستان هستیم، سیستم عدالت رسمی و سیستم عدالت غیر رسمی یا عدالت تعاملی.

سیستم عدالت رسمی:

عدالت رسمی و یا عدالت قانونی، رسیده گی و حل و فصل دعاوی (مدنی و جزایی) در مطابقت با قوانین و مقررات ملی و اصول و ارزش های حقوق بشری، با رعایت یک سلسله تشریفات خاص، توسط ارگان های رسمی (که در مطابقت به قانون اساسی کشور عبارت از محاکم، سارنوالی، پولیس و وزارت عدلیه میباشند)، است.

قوۀ قضاییه منحیث یک نهاد مستقل در کشور، صلاحیت رسیده گی به تمام دعاویی که از طرف اشخاص حقیقی و حکمی مطرح می گردد را ، به عهده دارد. مادۀ ۱۲۲ قانون اساسی تصریح می نماید که هیچ قانون و هیچ حالتی، قضیه یی را از حوزۀ اختیارات قوۀ قضاییه به طوری که در فصل هفتم قانون اساسی معین شده است، خارج و به نهاد دیگری محول کرده نمی تواند.

در همین رابطه مادۀ ۱۰ اعلامیۀ جهانی حقوق بشر می گوید: "هر کس حق دست رسی عادلانه به محاکم مستقل و بی طرف را دارد تا به وسیلۀآن به دعوایش منصفانه و علنی رسیده گی شود."

ماده ۱۴ کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی چنین صراحت دارد:

"همه در مقابل محاکم و دیوان های قضایی برابر هستند. هر کس حق دارد به این که به دعوای او منصفانه و علنی در یک محکمۀ با صلاحیت، مستقل و بی طرف، طبق قانون اساسی رسیده گی شود و آن محکمه در بارۀ حقانیت، اتهامات جزایی علیه او و یا اختلافات راجع به حقوق و الزامات او در امور مدنی تصمیم بگیرد.

اما امروزه عواملی چون فساد در دستگاه قضایی، بی اعتمادی مردم نسبت به سیستم قضایی کشور، عدم آگاهی حقوقی، فقر، نا امنی، موقعیت محلی و جغرافیایی، محدود بودن به رسوم قبیله یی (زیرا در فرهنگ ما رفتن به مراجع عدلی و قضایی به ویژه محاکم را عار و ننگ می دانند)، هزینۀ هنگفت وبالاخره طولانی شدن روند رسیده گی به دعاوی سبب شده تا مردم بیشتر به میکانیزم عدالت تعاملی (غیر رسمی) روی آورند.

به اساس گزارش انکشاف بشری افغانستان ۲۰۰۷، که توسط مرکز پالیسی و انکشاف بشری تهیه گردیده است، چنین تخمین شده که بیش از هشتاد در صد واقعات قضایی در افغانستان از طریق شورا ها و جرگه ها حل و فصل می گردد و فقط بیست در صد این قضایا به نهاد های عدلی و قضایی میروند.(۱)

با آنکه یافته های این گزارش در مواردی با واکنش های نهاد های عدلی و قضایی به ویژه وزارت عدلیهٔ جمهوری اسلامی افغانستان روبرو شده؛ اما این حقیقت، قابل چشم پوشی نیست، که تعداد زیادی از قضایای مدنی و جزایی توسط محاسن سفیدان، سران اقوام ، متنفذین محل و شورا های قومی و محلی حل و فصل می گردد.

عدالت تعاملی:

عدالت تعاملی را به نام های دیگری مثل، عدالت سنتی، عرفی، اصلاحی، بومی، اعاده کننده (Restorative) و عدالت غیر رسمی نیز یاد کرده اند. در میان افغان ها بیشتر به نام عدالت اصلاحی، یعنی عدالتی که توسط جرگه ها وشورا های اصلاحی صورت می گیرد، معروف می باشد.

عدالت تعاملی در واقع رسیده گی و حل و فصل دعاوی خارج از چوکات نهاد های رسمی توسط جرگه ها و شورا ها با استفاده از قواعد عرفی و بدون در نظر داشت تشریفات خاص است.

عدالت غیر رسمی گونه های متنوع داشته و از ساختار ثابت و یکنواخت در تمام جوامع و کشور ها برخوردار نمی باشد؛ لذا اصطلاح جامعی را که در تمام روند ها، سیستم ها و هنجار ها ی عدلی غیر رسمی در سراسر جهان شامل شود، نمی توان سراغ داشت.

عدالت تعاملی در مجموع پروسهٔ حل و فصل اختلافات با استفاده از میکانیزم هایی است که بصورت مستقیم و غیر مستقیم تحت کنترول دولت قرار نداشته و بیشتر خود مردم در آن سهم دارند.

عدالت تعاملی به عنوان یک میکانیزم بدیل در حل و فصل دعاوی:

عدالت تعاملی و استفاده از جرگه ها و شورا ها به عنوان میکانیزم بدیل برای حل وفصل اختلافات در افغانستان به کار گرفته می شود. عدالت تعاملی راه حل های سریع ، ارزان و متناسب با فرهنگ حاکم را عرضه می نماید، که افراد ضعیف و ناتوان هم به راحتی می توانند، به آن دست یابند.

سیستم عدالت تعاملی، در اکثر کشور های دنیا به ویژه کشور های در حال توسعه، نفوذ زیاد دارد.

در کشور های بحران زده، که مراجع عدلی و قضایی بی اعتبار شده و یا هم بکلی از هم پاشیده است، میکانیزم عدالت غیر رسمی یک وسیلهٔ حیاتی برای حل وفصل منازعات به شمار می رود.

برخی از آمار ها نشان می دهد که بخش زیادی از دعاوی از طریق سیستم غیر رسمی حل و فصل می گردد. طوری که در مالاوی ۶۰٪ تا ۹۰٪، در بروندی تا ۸۰٪ و در سیرالیون ۵۸٪

تمام دعاوی با استفاده از راه حل های عرفی حل وفصل می شود. در بنگله دیش ۶۰٪ الی ۷۰٪ دعاوی از طریق "سالیش" یا چوکات عرفی رسیده گی می شود.(۲)

در افغانستان مهم ترین نهاد قضایی غیر رسمی جرگه ها و شورا ها می باشد. در این ساختار ها یک تعداد افراد برای رسیده گی برای یک موضوع خاص و در یک موقع خاص گرد هم می آیند.

جرگه ها و شورا ها:

جرگه ها معمولاً به منظور حل و فصل اختلافات در شرایط خاص برگزار می گردد و دارای اعضای ثابت و مشخص نمی باشند. شورا ها نیز دارای مفهوم مشابه به جرگه ها اند، اما با این تفاوت، که جرکه ها بیشتر در میان اقوام و قبایل پشتون یعنی بیشتر در جنوب وجنوب شرق کشور معمول و مروج بوده حالانکه شورا ها در سایر نقاط کشور و یا میان اقوام دیگر بر گزار می گردد.

جرگه ها دارای انواع مختلف ذیل اند :

- جرگه های محلی یا مرکه ها: در این نوع جر گه ها بیشتر به اختلافات مدنی و دوسیه های کوچک جزایی افراد محل به وسیلۀ بزرگان و "مرکه چیان" رسیده گی می شود.
- جرگه های قومی: به اختلافات میان ا قوام رسیدگی می کند.

جرگۀ ملی: یا لویه جرگه که دارای صلاحیت های بزرگ در سطح ملی بوده و فیصله های مهم را در مسایل مهم سیاسی کشور صادر می کند. این جرگه منحیث یک نهاد ملی در قانون اساسی نیز ذکر گردیده است.

جرگه ها و شورا ها در سیستم عدلی و قضایی کشور نقش بارز دارند، مردم به دلایل متعدد از دادخواهی و حل و فصل دعاوی ایشان از طریق رسمی دولتی خودداری می نمایند و رسیده گی از مجاری غیر رسمی و شورا را ترجیح می دهند.

در بخشی از گزارش برنامۀ حاکمیت قانون مربوط به موسسۀ صلح ایالات متحده امریکا از سه ولایت شمال کشور (بلخ، کندز و تخار) در پیوند با سیستم عدالت رسمی به تاریخ ۲۱ اپریل ۲۰۰۶ آمده است:

"اکثر ساکنان از محاکم و قضات نفرت دارند و از توسل به آنها برای حل دعاوی خود اجتناب می نمایند. مردم شکایت می نمایند که محاکم بسیار کند، گران و فاسد هستند. قضات منصوب دولت کابل اغلب قضات دورۀ طالبان هستند و معلومات شان نسبت به قوانین (دولتی یا شریعت) بسیار اندک بوده و مشهور اند که اغلب رشوه می گیرند"(۳)

رسیده گی دعاوی البته دعاوی مدنی توسط جرگه ها و شورا ها در مطابقت با قانون اساسی کشور نه تنها مردود نبوده بلکه بار سنگین محاکم را نیز کاهش می دهد.

در رابطه به دعاوی فامیلی در اسلام نیز دیدگاه ویژه یی وجود دارد. چنانکه در آیهٔ ۳۵ سورهٔ نساء آمده است:

ترجمه: یعنی اگر شما از اختلاف میان زن و شوهر در ترس و هراس باشید، یک نفر حکم را از اقارب شوهر و یک حکم دیگر را از خویشاوندان زن تعیین کنید. در صورتی که هر دو حکمین عزم و ارادهٔ اصلاح را میان زن و شوهر داشته باشند خداوند (ج) برای شان توفیق می دهد.(۴)

اما باید به خاطر داشت که جرگه ها همیشه فیصله های ایدآل نداشته بلکه در برخی موارد خلاف کرامت انسانی و موازین حقوق بشر است. رسیده گی قضایای جزایی با در نظر داشت عدالت تعاملی خلاف معیار های ملی و بین المللی در ساحهٔ حقوق جزا می باشد؛ زیرا هدف عمده و اساسی مجازات، که اصلاح و تربیهٔ مجرم و حمایه و دفاع جامعه است برآورده نمی شود. در شورا ها وجرگه ها صرف بر جنبهٔ حق العبدی قضایا رسیدگی می شود نه جنبه های حق الله آن. بدین معنی که مجرم دین خود را نسبت به شخص متضرر می تواند ادا کند نه نسبت به جامعه.

پس به صراحت میتوان یاد آور شد که حل و فصل دعاوی جزایی با آنکه بسیار کوچک هم باشد، باید توسط مراجع عدلی و قضایی رسیده گی شود تا باشد، از ارتکاب جرایم جلوگیری شده حاکمیت قانون در کشور تحکیم یابد.

جرگه ها و شورا های اصلاحی از یک طرف دارای مزایا و از طرف دیگر دارای نارسایی های عدیده و کلانی می باشند، که در زیر به هر یک می پردازیم:

جنبه های مثبت عدالت تعاملی:

- دسترسی عموم و یا اکثریت مردم به سیستم عدالت تعاملی جهت رسیده گی به قضایای شان؛
- جلوگیری از ضیاع وقت و صرفه جویی در مصار ف؛
- کاهش دوسیه ها و کار محاکم؛
- جلوگیری از فساد و رشوه خواری؛
- جلوگیری از مداخلات مقامات رسمی و دولتی؛
- حفظ ارزش های محلی عرفی، زیرا در افغانستان رفتن به محاکم یک نوع عیب به شمار می رود؛
- برقراری صلح و ریشه کن ساختن نزاع میان افراد، اقوام و طایفه ها؛
- تصمیم گیری بر اساس توافق طرفین؛

نواقص و نارسایی های عدالت تعاملی:

باآنکه عدالت تعاملی به عنوان میکانیزم بدیل برای حل وفصل اختلافات به کار می رود، اما عدالت تعاملی هیچ گاه نمی تواند جانشین عدالت رسمی (عدالت قانونی) شود؛ بلکه صرف می تواند مکمل آن باشد زیرا عدالت تعاملی نواقص و نارسایی های آتی را دارد:

- در سیستم عدالت تعاملی حقوق زنان، اطفال و سایر اقشار آسیب پذیر جامعه اکثراً نقض می شود، زیرا نظام جرگه ها و شورا ها معمولاً یک نظام مرد سالارانه بوده و از فیصله های آنها در اکثر موارد زنان و اطفال متأثر می شوند. چنانکه در اکثر نقاط کشور معمول است هر گاه مردی مرتکب قتل، زنا و سایر جرایم قبیح دیگر شود، جرگه فیصله می نماید تا در بدل و جهت جبران، دختر و یا خواهر مجرم را برای یکی از بسته گان نزدیک مجنی علیه مانند برادر، پدر و یا پسر او به **"بد"** بدهند. در واقع جزای مجرم را دختر معصوم مذکور متحمل می شود. این عمل خلاف کرامت انسانی و ارزش های حقوق بشری است و در قوانین ملی نیز مردود دانسته شده است. اما با آن هم به عنوان یک عرف میان مردم معمول شده است.
- اجرای این سیستم در کاهش جرایم تأثیری ندارد، زیرا در این سیستم طوری که در بالا هم ذکر شد در راستای اصلاح و تربیهٔ مجدد مجرم اقدام عملی صورت نمی گیرد.
- در این سیستم تفکیک میان دوسیه های جزایی و مدنی و جود ندارد.
- در نظام عدالت تعاملی فیصله ها بیشتر تحت تأثیر زور مندان، جنگ سالاران و متنفذین قومی و محلی صورت می گیرد و در سایر موارد حقوق اشخاص ناتوان نقض می شود.
- جرگه ها و شورا ها معمولاً یک مرحله یی است، نه آن طوری که در عدالت رسمی طرفین حق استیناف خواهی را دارند. در این سیستم در همان مرحلهٔ اول، به اساس توافق طرفین، فیصله صورت می گیرد. پس در این سیستم به هیچ وجه جرگه پاسخ گو و مسؤولیت پذیر نیست.
- اعضای جرگه اشخاص مسلکی و حقوق دان نیستند. حتی در بسیاری از موارد بی سواد و فاقد هر نوع آگاهی از قوانین و مقررات می باشند. از طرف دیگر این اشخاص به اساس معیار های خاص تعیین نشده بلکه به اساس علایق شخصی تعیین می شوند.
- محروم نمودن اشخاص از حقوق بشری شان. زیرا در این نوع جرگه ها طرفین دعوا حق سخن گفتن را ندارند و از سایر حقوق شان چون حق گرفتن وکیل مدافع و ... محروم اند.

در نتیجه، عدالت تعاملی میتواند در پهلوی عدالت رسمی با زدودن جنبه های منفی و افزودن جنبه های مثبت آن در حل و فصل دعاوی مدنی مفید واقع شود. عدالت رسمی

باید بر ساختار های عدالت تعاملی، جرگه ها و شورا های اصلاحی و بر قانونیت فیصله های آنها نظارت داشته باشد. تا از یک طرف عدالت به صورت درست، همه جانبه و در همه جا بتواند تأمین شود و از طرف دیگر حقوق افراد هم نقض نشود. از جانب دیگر دولت باید برنامه های بزرگی را به کمک رسانه ها و برنامه های آگاهی دهی حقوقی، اینکه مردم از طریق عدالت رسمی بهتر میتوانند به عدالت دست رسی پیدا کنند، روی دست گیرد. پس در صورتیکه فیصله های عدالت تعاملی با احکام شریعت، قانون اساسی و سایر قوانین و با اصول و هنجار های حقوق بشر مخالفت نداشته باشد میتواند به عنوان یک میکانیزم بدیل در حل و فصل دعاوی غیر جزایی قابل قبول باشد.

پی نوشت ها:

۱- گزارش انکشاف بشری افغانستان ۲۰۰۷، پیوند نهاد های مدرن و سنتی: حاکمیت قانون و جستجوی عدالت، ص (۹۱)

۲ - Ewa Wojkowska, Doing Justice: How informal justice systems can contribute, UNDP- Oslo Governance Centre, The Democratic Governance Fellowship Programme, December(۰۰٦,p.۹.)

۳ - Thomas Barfiel, Neamat Nojumi, and J Alexander Their, the Clash of Two Goods; "State and Non- State Dispute Resolution in Afghanistan, United States Institution of Peace,

۴- آیه ۳۵، سوره نساء

دموکراسی، انتخابات و انسانی ساختنِ سیاست

محمد حسین سرامد

به نظر می‌رسد که مسألهٔ قدرتِ سیاسی و مباحثِ مرتبط با آن، محوری‌ترین مسأله در سیاست به شمار می‌رود. ما بدونِ آن که قصد داشته باشیم که به تمامِ مواردِ پُرشمارِ مربوط به قدرت بپردازیم، یاد آور می‌شویم که در نظامِ دموکراسی، تمامِ این مباحث، بر محورِ اراده و منافعِ مردم می‌چرخد؛ از این رو مسألهٔ قدرتِ سیاسی و تمامیِ مباحثِ مرتبط با آن را همواره باید با تکیه بر اراده و رضایتِ مردم و برای رسیدن به خواستهای مردم، موردِ بررسی و ارزیابی قرار داد و اراده و منافعِ مردم را از این جهت، معیارِ ارزیابیِ قدرت به شمار آورد. این دیدگاه، اولاً قدرت را ناشی از ارادهٔ مردم می‌داند و ثانیاً، قدرت در صورتی مشروعیت دارد که برای تحققِ خواسته‌ها و منافعِ مردم استفاده شود. بنابراین در نظامهای دموکراتیک، قدرتِ سیاسی، خاستگاه مردمی دارد؛ یعنی منشای اصلیِ قدرت را خواست و رضایتِ مردم تشکیل می‌دهد. باید درنظر داشت که در اینجا، کلمهٔ «مردم» بر مجموعِ افرادی اطلاق می‌شود، که در یک جامعه عضویت دارند و به لحاظِ هویتِ اجتماعی و سیاسی، دارای اشتراکاتِ رسمی و موردِ توافقِ همگانی اند و هرگز نمی‌توان آنها را از همدیگر تجزیه کرد و برای شان هویتِ فردیِ مستقل از همدیگر قایل شد. یعنی، ممکن است افرادِ بی‌شماری در تشکیلِ مردم نقش داشته باشد، بدون آن که بتوان ادعا کرد که چه کسی مردم است و یا کسی و یا کسانی را به معنای دقیقِ کلمهٔ مردم به شمار آورد.

.....

در عینِ حالی که ممکن است همهٔ مردم همواره در عملکردهایی که به نامِ مردم اجرا و ثبت می‌شود، نقش نداشته باشند. در اینجا به نظر می‌رسد که مسأله به ناحق گرفتارِ تعقید می‌شود، ولی واقعیت این است که مفهومِ مردم تا حدودِ زیادی پیچیده و تعریف ناپذیر است و منظورِ ما نیز از بیانِ این جملاتِ لا در لا بیانِ این پیچیدگی است. وقتی از «رضایتِ مردم» نیز سخن می‌گوییم، منظورِ ما رضایتِ همان مجموعهٔ افرادِ تعریف ناپذیر است، که نقشِ سیاسی و اجتماعیِ مساوی در تشکیلِ مردم دارند و از هویتِ اجتماعی و سیاسیِ همسان و تجزیه ناپذیر برخوردار اند. بنابراین، رضایتِ مردم، یک مفهومِ تجزیه ناپذیر است و نمی‌توان آن را در میانِ افراد پراکنده فرض کرد. به تعبیرِ روشن‌تر: برای ایجادِ مرجعیتِ قدرتِ سیاسی، به اراده و رضایتِ مردم، به معنای یک کتلهٔ واحد از کسانی که قدرت بر آنها تسلط خواهد یافت، توسل می‌جوییم، با آن که ممکن است همهٔ آن «کسان» رضایتِ خود را به صورتِ صریح ابراز نکرده باشند. این سخن بدان معنا نیست که برای تشکیلِ قدرتِ سیاسی، باید میانِ تمامیِ اعضای «مردم» توافق ایجاد شود. چنین چیزی، مخصوصاً در میانِ تعدادِ بی‌شمارِ اعضای مردم در ملتهای پُرنفوسِ امروزی، همواره محال می‌نماید. پس به لحاظِ اصولی نباید انتظار داشت که میانِ تمامِ افرادِ مردم، توافقِ نظر وجود داشته باشد.

نکته‌یی که تاکنون تذکر دادیم، ایجاد کنندهٔ یکی از اصولِ اساسیِ نظامهای دموکراتیک است: قراردادِ اجتماعی. یعنی قدرتِ سیاسی، بنابر قرارداد میانِ مردم ایجاد می‌شود. براساسِ اصلِ قراردادِ اجتماعی، زمامداران و صاحبانِ قدرت، در واقع، امانتدارانِ قدرت اند، که بنابر اراده و رضایتِ مردم، به این مقام تکیه داده اند. اصلِ قراردادِ اجتماعی، قدرت را از انحصارِ افراد و حلقاتِ خاص بیرون می‌آورد تا هیچگاه مطابقِ میلِ فردیِ آنان بر مردم اِعمال نشود. پیشتر از آن که قدرت را ناشی از ارادهٔ مردم بدانند، برای آن خاستگاههای آسمانی و دور از دسترسِ مردم قایل بودند و یا آن را میراثِ اسلافِ زمامداران می‌دانستند. ما به دلایل و توجیهاتِ این نظریه‌ها کاری نداریم، ولی در این نوشته برای ما این مهم است که در هرکدامِ این صورتها نتیجهٔ واحد آن بود که قدرت در انحصارِ افراد و حلقاتِ خاصی قرار می‌گرفت و بنابر میلِ فردیِ آنان، بر مردم اِعمال می‌شد و نیاز به تذکر ندارد که در آن صورت مردم از قدرت به عنوانِ امکانی برای رسیدن به خواستها و منافعِ شان محروم بودند، در عینِ حالی که همواره توسطِ قدرت سرکوب می‌شدند. یعنی قدرت در آن صورت «قدرتِ سرکوبگر» بود.

یکِ دیگر از لوازمِ اصلِ قرارداد این است که قدرت از لحاظِ زمانی محدود می‌شود و زمامداران و یا به تعبیرِ دقیقتر، امانتدارانِ قدرت، برای مدتِ معینی، در مرجعیتِ استفاده و اِعمالِ قدرت قرار می‌گیرند. معین و محدود بودنِ زمانِ حکومتِ زمامداران به این معناست که مردم صلاحیتِ آن را دارند که بعد از مدتِ معینی، کسِ دیگری را امانتدارِ قدرتِ خود بسازند. از این رو قرار گرفتن در مرجعیتِ رهبری و اِعمالِ قدرتِ سیاسی، تنها از طریقِ جلب و کسبِ رضایتِ

مردم امکان پذیر است و هر کسی که خواسته باشد در این مقام قرار گیرد باید موردِ توافق و رضایتِ مردم باشد، در غیرِ آن از هیچ طریقِ دیگر امکانِ رسیدن به مرجعیتِ اِعمالِ قدرتِ سیاسی امکان پذیر نیست.

درنظامهای دموکراتیکِ امروزی، اراده و رضایتِ مردم، از طریقِ انتخابات تبارز می‌یابد. انتخابات، امکانِ آن را فراهم می‌سازد که مردم، فارغ از هرگونه ترس و فشار و نگرانی، آزادانه، زمامدارِ موردِ نظرِ خود را برگزینند. مکانیسمِ انتخابات به گونه یی است که به صورتِ طبیعی، توافقِ نظرِ اکثریتِ مردم را آشکار می‌سازد. یعنی، هرکسی که می‌خواهد در مرجعیتِ رهبری و استفاده از قدرتِ سیاسی قرار گیرد، باید توافقِ اکثریتِ مردم را با خود داشته باشد؛ تا بتواند به مرجعیتِ اِعمالِ قدرت برسد. در واقع، فرضِ انتخابات بر این است که حکومت باید توسطِ اکثریت، یا نمایندۀ اکثریت، اداره شود؛ زیرا ما ناگزیریم که سرانجام، راهی برای رسیدن به یک توافقِ نظرِ کُلی، برای ایجادِ یک حکومت، داشته باشیم. در جوامعِ امروزی، که متشکل از میلیونها نفر شهروند است، دستیابی به این توافق، به گونۀ مستقیم امکان ندارد و چنانی که اشاره شد، رسیدن به یک توافقِ همگانی نیز عملاً ناممکن است؛ پس باید ناگزیراً به رأی و نظرِ اکثریت تن درداد. در واقع، این یکی از نواقصِ بزرگِ دموکراسی شمرده می‌شود، که رأی و نظرِ اقلیتها در مقابلِ اکثریت، کنار گذاشته می‌شود و موردِ بی‌توجهی قرار می‌گیرد و یا خواستِ آنان قربانیِ خواستِ اکثریت می‌شود، در حالی که دموکراسی اصولاً «حکومتِ مردم» تعریف می‌شود و قرار است که مردم در سایۀ دموکراسی، به حقوق و مطالباتِ خود دست بیابند، امّا در عمل، حکومت مطابقِ خواستِ اکثریتِ مردم ایجاد می‌شود، نه همۀ مردم. اگر قرار است دموکراسی، نظامی باشد که مردم را برای رسیدن به خواستهایش کمک کند، این پرسش همچنان بی‌پاسخ باقی می‌ماند که چرا باید اقلیتها در مقابلِ اکثریت، از خواسته‌ها و مطالباتِ خود محروم شوند؟.

اگرچه از لحاظِ ساختاری و فنی، این نقض در نظامهای دموکراتیک و انتخابی وجود دارد، ولی حکومتِ اکثریت، به هیچ وجه به معنای آن نیست، که اقلیتها از حقوقِ اساسیِ شان نیز محروم شوند. اکثریت، بنابر مکانیسمِ انتخابات، تنها در مرجعیتِ ادارۀ حکومت و رهبریِ قدرتِ سیاسی قرار می‌گیرند و به هیچ صورت نباید باعثِ ضایع شدن حقوق و خواسته‌های مردم شوند. اصل بر این است که حکومتها باید تابعِ خواستهای مردم باشند، مهم نیست که مردم از لحاظِ سیاسی چه موقفی دارند، آیا به حکومتِ موجود رأی داده اند یا نه؟ ولی نباید حقوق و آزادیهای اساسیِ آنان موردِ بی‌احترامی و بی‌توجهی قرار گیرند.

نقشِ انتخابات، صرفاً، انتقالِ مسالمت آمیزِ قدرت است. اگر تأریخِ بشر را نگاه کنیم، به روشنی می‌بینیم، که زمامداران با قتلِ عام و کشتارها و ظلمهای گسترده‌یی، قدرت را به همدیگر تحویل داده اند و همواره باعثِ ظلمها و تجاوزاتِ بی‌شماری بر حقوق و امتیازاتِ مردم شده اند.

بحث انتقال قدرت، یا آنچنانکه کارل پوپر می‌گوید، خلع زمامداران همیشه معضل اصلی در سیاست بوده است. پوپر قدرت خلع زمامداران را به نام قدرت منفی یاد می‌کند و

مهمترین کارکرد انتخابات را نیز همین می‌داند. به زعم او آنچه اهمیت دارد این است که «دموکراسی باید امکان رهایی بدون خون‌ریزی از یک دولت را که به حقوق و وظایف خود احترام نمی‌گذارد، یا حتا اگر صرفاً سیاست‌های آن را نادرست می‌دانیم، فراهم سازد.»(درس این قرن، کارل پوپر، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند) انتخابات بعد از هردوره‌ی معین این فرصت را به مردم می‌دهد که به راحتی و سهولت قدرت را به مرجع دیگری، یا کسی دیگر منتقل کند.

اما این سوال را فراموش نکنیم که آیا انتخابات در تمام جوامع نقش موثر خود را می‌تواند یکسان بازی کند؟ یا به تعبیر دقیق‌تر چگونه می‌توان یک انتخابات موثر داشت؟ چه چیزی می‌تواند نقش انتخابات را در انتقال قدرت به نفع مردم برجسته تر سازد؟

این سوال‌ها نکته‌ی بسیار مهمی را پیش می‌کشد که به لحاظ جامعه‌شناختی قابل طرح است و تحقق موثر نقش انتخابات شدیداً به آن وابسته است: نقش آگاهی مردم از حقوق سیاسی و اجتماعی شان در ایجاد نظام های دموکراتیک و اینکه چگونه می‌توانند نقش فردی خود را در درون ساختارهای اجتماعی به موثرترین شکل بازی کنند تا بتوانند نظام شایسته‌ی دموکراتیک و مردمی را ایجاد کنند.

باید دقت کنیم که مسأله‌ی اصلی در دموکراسی مردمی ساختن سیاست و قدرت است؛ یعنی سیاست را به جای آنکه وظیفه‌ی افراد و یا گروه‌های خاصی بدانیم و آن را در درون قصرها و پشت دیوارهای ضخیم و دروازه‌های آهنین محصور بسازیم، به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی به آن نگاه کنیم که در اثر رابطه‌ها و توافقات اجتماعی به وجود می‌آید و دوباره بر مردم اعمال می‌شود. یا تعبیر دیگر از سیاست و قدرت باید تقدس زدایی و اسطوره‌زدایی شود و به آنها به عنوان پدیده‌های کاملاً زمینی و مردمی و نیز عرفی نگاه شود. هرگاه چنین دیدگاهی در باره‌ی سیاست و قدرت پدید آمد به این نتیجه نیز باید تن دهیم که بستر اصلی تکوین سیاست مردم است و میدان بازی آن نیز روابط اجتماعی می‌باشد. بازیگران اصلی آن نیز مردم اند.

نکته‌ی بالا یک بحث پدیدارشناسانه در مورد سیاست و قدرت است، ولی با در نظر گرفتن منشأ مردمی قدرت و ارزیابی آن با معیارهایی مثل رضایت مردم، منافع مردم، اصول عدالت و... می‌توان مسأله را از نگاه اخلاقی نیز مطرح ساخت. در آن صورت من تعبیر مردمی ساختن سیاست و قدرت را دوست دارم به «انسانی ساختن سیاست و قدرت» تبدیل کنم. اگر سیاست و قدرت انسانی نشود می‌تواند منجر به ظهور خطرناک‌ترین نظام های استبدادی شود و به سرکوب حقوق و آزادی‌های مردم بپردازد. بحث‌هایی مثل رعایت ارزشهای عدالت و حقوق بشر، مشروعیت، تساهل و مدارا، همدیگرپذیری و امثال آن، که از اساسی ترین معیارها برای ارزیابی نظام‌های سیاسی شمرده می‌شوند، بیشتر ماهیت اخلاقی دارند و جالب است که توجه کنیم تکامل دموکراسی نیز ناشی از اخلاقی‌شدن سیاست و قدرت است.

بنا بر استدلال بالا می‌توان گفت که «انسانی شدن سیاست و قدرت» لازمه‌ی «مردمی شدن سیاست و قدرت» است. یعنی انسانی شدن سیاست از اینجا قابل اثبات است که قدرت را دارای منشأ و خاستگاه مردمی می‌دانیم و برای آن شرط «مشروعیت» را قایل می‌شویم. این نکته بیانگر این مسأله نیز است که دموکراسی و مردمی ساختن قدرت و سیاست خود یک اصل است، نه این که صرفاً ضرورتی باشد برای مسایل دیگر از قبیل عدالت و...

مسأله‌ی دیگر این است که قدرت باید توسط مراجع قانونی و مشخص مورد استفاده قرار بگیرد تا از تعدد مراجع قدرت و انارشیسم سیاسی جلوگیری شود و مردم بدانند که در مقابل کدام مراجع مسؤول اند و چه کسانی حق دارند که از قدرت استفاده کنند و هر مرجع مطابق قانون کدام مسؤولیت ها را به دوش دارد. همچنان نکته‌ی مرتبط با این مسأله خلع مرجعیت قبلی قدرت سیاسی و انتخاب مرجعیت جدید است که در بالا به آن اشاره شد. کسی که این مرجعیت را دارد باید با اراده‌ی مردم انتخاب شود. از این رو انتخابات به عنوان یک راهکار برای مردمی ساختن سیاست و خلع مرجعیت قدرت و گزینش مرجعیت جدید یکی از مهمترین اصول سیاست تأسیسی در جهان امروز است.

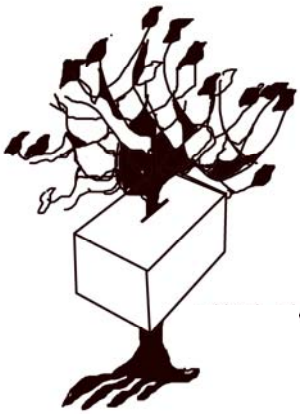

با اتکا بر نکات بالا، انتخابات را باید از موقف مردم نیز مورد توجه و ارزیابی قرار داد؛ زیرا بستر اصلی انتخابات مردم است؛ یعنی مردم باید با اشتراک فعالانه‌ی شان در انتخابات تصمیم بگیرند که قدرت را از مراجع قبلی منتقل سازند و مرجعیت تازه‌ای برای استفاده و اعمال قدرت برگزینند. با تکیه بر این نکته باید درنظر داشت که آگاهی مردم از حقوق و نقش شان در معادلات سیاسی و انتقال قدرت، و نیز حساسیت آنان در برابر سرنوشت شان بسیار مهم است، زیرا مردمی که نتوانند با اراده و خواست آگاهانه‌ی خود در انتخابات شرکت کنند اولاً ممکن است برای نقش شان هیچ اهمیت قایل نباشند و ثانیاً ممکن است انتخاب آنها دقیق نباشد و در اثر آن افراد ناشایسته در موقف استفاده و رهبری قدرت قرار بگیرند. در این صورت انتخابات فقط در حد یک شکل دموکراتیک تنزل می‌یابد و از ارزش و محتوای خود خالی می‌شود و ماهیت اصلی خود را که همانا تمثیل خواست و اراده‌ی مردم است، از دست می‌دهد و در نتیجه نمی‌تواند اثر شایسته‌ی خود را برای ایجاد یک حکومت دموکراتیک و متعهد به خواست ها و حقوق و آزادی های مردم خلق کند. فراموش نکنیم که انتخابات صرفاً یک مکانیسم و وسیله‌ای است برای دموکراتیک ساختن سیاست و حکومت.

روشن است که در صورتی که مردم نقش خود را در انتخابات آگاهانه بازی نکنند، سیاست نیز از انحصار افراد و حلقات خاص بیرون نخواهد شد و حکومت دموکراتیک نیز به وجود نخواهد آمد. در این صورت انتخابات، بدون نتیجهٔ آن، هیچ ارزشی نمی‌تواند داشته باشد. باید توجه کرد که حکومت مثل چتری است که مردم بر فراز سر خود برمی‌افرازند و باید مردم از سایه‌ی آن مستفید شوند. در غیر آن حکومت با قدرتی که در اختیار خود دارد، صرفاً به سرکوب مردم خواهد پرداخت. بنابراین حکومت تبلور اراده‌ی مردم است که توسط انتخابات تبارز می‌یابد و دقیقاً متناسب است با سطح ظرفیت و آگاهی سیاسی مردم و حساسیت آنان در قبال سرنوشت سیاسی شان. از این جا می‌توان گفت که دموکراسی توسط مردمی ایجاد می‌شود که در انتخابات آگاهانه شرکت کنند و پس از انتخابات نیز نقش حفاظت کننده‌ی خود را با حساسیت آگاهانه‌ی سیاسی در قبال سرنوشت شان بازی کنند. و سیاست نیز زمانی مردمی می‌شود که مردم در فعالیت های سیاسی فعالانه شرکت کنند. هرگاه مردم نتوانسته اند در انتخابات به خواسته‌های خود دست یابند، نسبت به روند انتخابات بدبین شده اند و در نتیجه به مجموع روند دموکراسی شک کرده اند، ولی باید در نظر داشت که انتخابات همان مکانیسمی است که مردم باید با اشتراک فعالانه در آن خود به ایجاد نظام دموکراسی شایسته‌ی شان اقدام کنند. همچنانکه در بالا اشاره شد، دموکراسی در حالت کمال یافته اش به اخلاق مردم و زمامداران تبدیل می‌شود. یعنی دموکراسی در حد شعار و رعایت چندراهکار بی‌محتوا تحقق یافتنی نیست، بلکه دموکراسی باید در باور و رفتار مردم راه باز کند و به اخلاق مردم تبدیل شود. انتخابات همه چیز نیست بلکه فقط راهکار و امکانی است که سیاست و قدرت را از انحصار افراد و گروه‌های خاص بیرون می‌کشد و در میان مردم می‌آورد، ولی مقدار استفاده از آن و نیز «انسانی ساختن سیاست» حد اکثر به آگاهیِ سیاسی و حساسیت سیاسی خود مردم وابسته است. روشن است که مردمی که نتوانند از این امکان هوشیارانه و آگاهانه استفاده کنند، دموکراسی به معنای اخلاقی آن تحقق نخواهد یافت.

نکتهٔ مهم اینجاست که مردم باید خود به حمایت دموکراسی بپردازند. هرگاه مردم آگاهانه و هوشیارانه این کار را انجام ندهند، روشن است که دموکراسی بدون زمینه‌های اجتماعی خود به وجود نخواهد آمد و دوام نخواهد آورد. پس دموکراسی همواره با تصمیم و انتخاب آگاهانه‌ی مردم به وجود می‌آید. از این رو می‌گویند که دموکراسی مال مردمی است که از نقش خود در سیاست آگاهی دارند و همچنان به نقش خود احترام و ارزش قایل اند. با تکیه بر این نکات می‌توان به صورت مقایسه ای بررسی کرد که مثلاً در آمریکا چرا دموکراسی قوام و قدرت بیشتر دارد تا در افغانستان؟ پاسخ این سوال ما را به نقش مردم در دموکراسی آگاه‌تر خواهد ساخت.

په افغاني ټولنه کې دښځو ټولنیز دریځ

څېړندوی حبیب الله رفیع

افغاني میرمن دتاریخ له سپیده چاودنه له نارینه سره څنګ پرځنګ دژوند په چارو بوخته وه، ټولنیزې چارې یې پرمخ بیولې او دخپلې ټولنې په وده او ودانۍ کې یې درنه ونډه درلوده،هغه تورې او له وحشته ډکې دورې چې په اروپا،هند او عربو کې پر ښځه تیرې شوې، پردې نه دې راغلې او پردې سربیره یې په ټولنه کې یو ځانګړی درنښت او احترام هم درلودلی دی.

په لرغونې آریایي ټولنه کې چې کورنۍ ځانګړې ارزښت درلود، نو دکورنۍ بنسټ او بنیاد میرمن وه، روایات، مجسمې،سرودونه،تصویرونه،لیکونه او ډبرلیکونه ټول په دې ګواه دي چې ښځې د لرغونې افغاني ټولنې په سنبالښت کې له نارینه سره اوږه په اوږه ونډه درلوده او دنده یې درلوده چې په ټولنه کې خوځښت او تحرک راولي او دټولنې بڼه واړوي.

هو! دتاریخ په ټولو دورو کې ښځه دنارینه ترڅنګ – څنګ وینو، دابزارو او وسایلو په جوړولو کې ورسره شریکه ده، دلوښو په ګلکارۍ کې خپل ظریف او هنري دوق په کار

.....

اچوي، دټوکرانو په اوبدلو کې ورسره ده ، دوحشي میوو،دانو په راټولولو او بیا دکښت او میوو په کرلو کې دده ترڅنګ–څنګ ولاړه ده، دغارونو په کیندلو او بیا دڅېریو، کیږدیو او کورونو په جوړولو کې ورسره مرستیاله ده او دژوند کار او ښکار په شریکه کوي، میړه دکور ګټندوی اوخواړه راوړونکی دی او مور بیا دخوړو ویشونکې او ټول کهول ته رسوونکې.

په لرغونې آریایي نیمه تاریخي او تاریخي دوره کې دټولنې لارښوونکي، روزوونکي او دفکر پالونکي ریشیان یا هغه روحاني مشران دي چې خلکو ته دسرودونو له لارې لارښوونه کوي. دوی دطبیعت له رموزو او اسرارو سره آشنا کوي،دکایناتو رازونه ورته سپړي او دوخت له ذهنیت سره سم یې دنیکۍ او نیکمرغۍ لارې ته رابولي، داولس دهمدې لارښوونکواو رهنمایانو په ډله کې هم دهغه وخت میرمنې شته او په ګډه دخپل ولس معنوي پالنه او روزنه کوي او دریګوید سرودونه په صراحت وایي چې:

((له پخوا زمانو څخه تراوسه پورې ښځو دقربانیو په وړاندې کولو او دمذهبي قوانینو په خپرولو کې خپل ټول زیار ایستلې او خپل وس یې هیڅ نه دې سپمولی، نو دپاک اوسپیڅلي قانون ساتندویې او پالونکې هم دوی دي.))

میرمن اپالا،میرمن انداني،میرمن پورچیستا،میرمن پاولومي،میرمن پراجني،میرمن سوریا،میرمن ګوشا،میرمن مودر،میرمن ویو اوارا،میرمن یامي دویدي او اوستایي دورې هغه ریشیانې او لارښوونکې دي چې له پوهې ډک شعرونه یې تراوسه راپاتې دي او په خپله ټولنه کې یې دپوهې رڼا خپروله.

په آریانا کې دسامانې کلنۍ میله چې کله به له ماښامه تر سهاره او کله به له سهاره ترماښامه جوړیده، د نارینه و او ښځو له خوا په ګډه لمانځل کیدله. په همدې میله کې به ځوانانو او پیغلود خپل راتلونکي ګډ ژوند پریکړه هم کوله، دخپلې خوښې دواده موافقه به یې کوله او بیا یې به یې کورنۍ ددوی په غوښتنه او خوښه نجلۍ په رسمي توګه غوښته او ودونه به په ځانګړو مراسمو ترسره کیدل.

افغاني عنعنې ښځې ته په خپله غیږه کې لوی او دروند مقام ورکړي،د((مال له سره او سر له ناموسه ځار)) متل دښځې دحیثیت او مقام دساتنې او ژغورنې له پاره جوړ شوی. ښځه په افغاني عنعنه کې دومره درنه او قدرمنه ده چې دتورو په پړکا او دوینو په شړکا کې به دجګړې ډګر ته دننه شوه او دجنګ دواړو خواوو ته به یې پلوونیو. ددې دپړوني په درناوي به جګړه بنده او سوله رامنځ ته شوه او په دې توګه میرمن دسولې کوتره وه، خو له پردو او پر هیواد له متجاوزینو سره به بیا افغاني میرمن دافغاني غازیانو قوت– الظهر وه، وسله او خواړه به یې ورته رسول او کله به چې ددوی د ماتې ویره وه، نو بیا به یې دغیرت او ننګ سندرې ورته

ویلې .د ماتې پیغورونه به یې ورکول او ددښمن مقابلې ته به یې هڅول او تشجیعول، چې زموږ ډیر تاریخي میدانونه میرمنو ګټلي، لکه دمیوند جګړه، چې له انګریزانو سره شوې او نژدې وه چې افغانې ځوانان ماته وخوري، دملالې څو نارو او هڅوونکو فعالیتونو له ماتې نه په بري بدله کړه.

افغاني میرمنې ښې روزونکې هم وې، دوی به له هماغه ماشومتوبه خپل ماشومان دهیواد ساتنې او پالنې ته هڅول او د پلار دننګ درسونه به یې ورتر غوږه کول. له میرویس نیکه نه دنازو انا تلقینونو لوی سړی جوړ کړ او لوی لوی کارونه یې وکړل او همداسې په سوونو ملي اتلان دپوهو میندو په غیږه کې لوی شوي او ټولنې ته وړاندې شوي دي.

افغانستان ته داسلام دسپیڅلي دین له راتلو سره افغاني میرمنو دپاکۍ او عفت په غیږه کې درسونه زده کول،په مدرسو کې درس ته کښیناستې او حتی مدرسې یې جوړولې.دهرات ملکې میرمن ګوهر شاد په هرات کې پنځه پنځه نیم سوه کاله وړاندې یوه داسې لویه او پراخه مدرسه جوړه کړې وه، چې مینارونه یې لا تراوسه هم دهنر نمونې او دعلم نخښې دي، په جوماتونو او کورونو کې ددرس سلسله له ډیر پخوانه راروانه وه چې نجونو مساوي ونډه پکې درلوده او دهمدې مدرسو او لوست ځایو له برکته موږ په خپل تاریخ کې ګڼې عالمې، فاضلې، شاعرې او مبارزې ښځې لرو.

په ۱۹۱۹کال کې دافغانستان دخپلواکۍ ترلاسه کیدل په هیواد کې دنوي ژوند پیلامه دقانوني حکومت آغاز،دعلم او معارف آغاز،دمطبوعاتي نهضت آغاز او دنورو مدني اوعصري پرمختګونو آغاز او همدې آغاز دښځو دمنظمې زده کړې او منظمو اجتماعي فعالیتونو آغاز او پیلامه هم له ځانه سره درلود، چې د ۱۹۲۱ کال د جنورۍ په ۹مه نیټه دهیواد په مرکز کابل کې دمستوراتو ښوونځی دلوړو کورنیو دګڼو ښځو دیوې غونډې په ترڅ کې پرانستل شو چې په لومړۍ ورځ یې ۳۴ زده کوونکي درلودې، خو څوورځې وروسته ۸۰تنې شوې او تر اپریل پورې یې شمیره ۲۰۰تنو ته ورسیده، چې بیا ورته د((عصمت)) په نامه یو بل ښوونځی جوړ شو او دکال په پاې کې چې دانعامونو دویشلو مجلس جوړ شوی و، ددې ښوونځیو نجونو دومره لیاقت او کفایت موندلی و چې دحاضرینو په وړاندې یې دبیلابیلو علومو په باب ویناوې وکړې او کنفرانسونه یې ورکړل. دهمدې ښوونځي له ادارې نه دارشاد النسوان په نامه جریده خپره شوه او دهمدې ښوونځیو زده کوونکې دطب له پاره لوړو زده کړو ته دترکیې اسلامي هیواد له واستولې شوې خو په هیواد کې پیښ شوي، اړ دوړ دښځو دزده کړو مخه ونیوله.

تریوې اوږدې وقفې وروسته ورو ورو دنجونو عمومي او مسلکي زده کړې بیا پیل شوې، چې په ۱۳۱۸کال کې بیرته منظمې شوې، په ۱۳۲۰کال کې دنجونو دزده کړو لیسه جوړه شوه،

په ۱۳۳۵ کال دارالمعلمات ورته جوړشو. په همدې کال دښځو دګڼو ټولنیزو فعالیتونو په منظور د((میرمنو ټولنه)) جوړه شوه،په ۱۳۳٦کال کې دساینس او ادبیاتو پوهنځی هم جوړ شو او تر ۱۳۳۹کال وروسته نجونو له هلکانو سره یو ځای په کابل پوهنتون کې زده کړې پیل کړې. همدا وخت په پوهنې وزارت کې دنجونو د روزنې ریاست جوړ شو او ورور ورو د ښځو زده کړو او اجتماعي فعالیتونو ښه وده وکړه اوښځو په افغاني ټولنه کې دنارینه و ترڅنګ دکار او ټولنې دخدمت ښه زمینه ترلاسه کړه.

په ۱۳۵۷ کال په افغانستان کې ثور له غمیزې سره ظاهراً دښځو دحقوقو په نامه، خو په حقیقت کې دبې بندوباری او دښځو دافغاني حیثیت دراټیټولو له پاره کار پیل شو. دزیاتو ښوونځیو نجونې د درس په ځای کنسرټونو او نڅاوو سوق شوې او نورې بې لارې کوونکې مشغلې ورته پیدا شوې. له دې امله وو چې ډیرو کورنیو خپلې لونې له ښوونځیو او ادارونه راوګرځولې او دښځو اجتماعي دریځ دافراط ښکار شو.

ترې راوروسته په اصطلاح دمجاهدینو په حکومت کې له یوې خوا پرښځو راز راز بندیزونه ولګیدل او له بلې خوا یې حیثیت هم په خطر کې شو، ښځې دتفریظ ښکار شوې او له هر راز ټولنیزو فعالیتونو څخه منع کیدل.

اوس دتاریخ په دې حساسه پوړی کې دافغاني نیرمنوغوښتنه د دوی دعنعنوي افغاني او اسلامي حقوقواعاده ده دوی غواړي چې له افراط او تفریظ نه وتلې د اسلامي احکامو او افغاني اخلاقو په رڼا کې په ټولو ټولنیزو چارو کې برخه واخلي ، علم چې په هر مسلمان او مسلمانه فرض دی زده کړي، دسولې په بهیر کې دپلو او پړوني تاریخي رول ولوبوي او دهیواد په آرامی کې دخپلې وروسته پاتې او خپل شوې ټولنې په ودانی او پرمختګ کې خپل تاریخي ونډه واخلي او دخپل راڼه تاریخ تسلسل وساتي.

مروری بر وضعیت اطفا ل در افغانستان

نجیب الله ببرکزی مسوول انسجام
پروگرامهای کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان

اطفال در افغانستان از جمله گروپ های آسیب پذیر بوده که در جریان جنگهای سه دهه بیشترین صدمه به زنان و اطفال این کشور وارد گردیده و هنوز هم بعد از جنگ، از جمله گروپ آسیب پذیر در افغانستان به شمار میرود. به اساس احصاییه ۵۷٪ نفوس در افغانستان را افراد پایانتر از سن ۱۸ تشکیل میدهد و همین اکنون بیشترین صدمه در شرایط کنونی به اطفال وارد شده و هم پی آمد های سه دهه، تاثیرات مستقیم و غیر مستقیم بالای آنها دارد . وضعیت و موقف اجتماعی این کودکان در افغانستان مختلف بوده که ۲۳ نوع آسیب پذیری اطفال این کشور را تهدید می کند. از نگاه جنسیت، موقف اجتماعی ، فقر در سطح خانواده ها ، سطح پایین سواد والدین ، مرگ و میر کودکان ، معلولیت و معیوبیت آنها از جمله عوامل تقویه کنندۀ این آسیب پذیری ها بوده که در ذیل به آن اشاره می کنیم.

.....

۵۷٪ نفوس کشور را افراد پایینتر از سن ۱۸ تشکیل می دهد.

۶۰۰۰۰ طفل تنها در شهر کابل مصروف کار های شاقه هستند.

۶۵۰۰۰ طفل معتاد به مواد مخدر بوده که با آمدن مهاجرین از کشور های همسایه و بیکاری به تعداد آن افزوده میشود.

۲۰۰۰۰۰ طفل در اثر جنگ ها و ماینها معلول و معیوب گردیده اند.

در حدود ۱۰۰۰۰ طفل در پرورشگاهای تحت پوشش دولت و خصوصی به سر می برند؛ در حالیکه بیشتر از ۸۰٪ آنها یتیم نبوده و به اثر مشکلات اقتصادی به شیوه ها و اشکال مختلف شامل این پرورشگاها شده اند.

در حدود ۷۵۰۰۰ طفل هنوز هم در قید گروپ های مسلح غیر مسئوول قرار دارند. علاوه بر این اطفال متخلف از قانون.

اطفال عودت کننده ، مهاجرین و بیجا شده گان داخلی.

اطفال کوچی ها .

اطفال کارگر .

قاچاق اطفال.

اختطاف اطفال.

استفاده های فزیکی و جنسی.

ازدواج های قبل از وقت.

ازدواج های اجباری؛ از جمله مشکلاتیست که اطفال در افغانستان با آن مواجه اند.

این وضعیت در حالیست که افغانستان در سال ۱۹۹۴ به میثاق بین المللی حقوق اطفال پیوسته است و برعلاوه، تعهداتی را بر اساس قانون اساسی کشور در قبال اطفال اعلام نموده است.

ماده ۵۴ قانو ن اساسی افغانستان در مورد حمایت از اطفال چنین بیان میدارد:

خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل میدهد و مورد حمایت دولت قرار دارد. دولت به منظور تامین سلامت جسمی و روحی خانواده ، بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال وبرای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام تدابیر لازم اتخاذ میکند.

کنوانسیون حقوق طفل یگانه سند بین المللی در راستای تامین حقوق طفل میباشد که ۱۹۳ کشور این سند معتبر بین المللی را به رسمیت شناخته و آنرا تائید نموده اند.

اعلامیهٔ جهانی حقوق کودک و پروتوکول های اختیاری (ضمیمهٔ میثاق بین المللی حقوق اطفال) ، پروتوکول اختیاری در مورد فروش کودکان، فحشای کودکان و فلم های

غیراخلاقی کودکان وپرتوکول اختیاری در مورد مشارکت کودکان در درگیری های نظامی، متمم کنوانسیون حقوق کودکان سال ۲۰۰۲ از جمله اسناد بین المللی دیگریست که دولت ها را به اتخاذ تدابیر ویژه برای حمایت از اطفال فرا میخواند.

تا هنوز که از تصویب و تعهدات دولت افغانستان و کنوانسیون حقوق طفل ۱۴ سال می گذرد، هیچنوع راپور از وضعیت اطفال کشور به کمیتهٔ راپور دهی سازمان ملل ارایه نشده است که میتوان عدم ارسال راپور وضعیت اطفال یکی از عوامل عمدهٔ مشکلات اطفال در افغانستان دانست. این در حالیست که کشور های همسایه ، منطقه و جهان در سال اول تعهد و پیوستن به کنوانسیون حقوق طفل، در هر ۵ سال راپور وضعیت اطفال را به سازمان ملل ارایه میکند و بعد، از طریق همین سازمان و سازمان های دیگر، موضوعات مربوط به حیات اطفال از طریق دولتها و از طریق ادارات ملل متحد و همچنان از طریق ان جی او های بین المللی و نهاد های مدنی و مستقل مورد توجه قرار میگیرد.

در افغانستان، اطفال در ۵ سال گذشته، بعد از جنگ های دراز مدت شاهد پیشرفت ها و تغییراتی در زندگی شان بوده اند؛ اما این تغییرات در قدم اول همه شمول نبوده و در قدم دوم با توجه به مشکلات و نیازمندی های اطفال قابل لمس و اندازه گیری نمیباشد .به صورت عموم، افغانستان یک کشور سنتی است و پیروی از عنعنات و رسم و رواج های متعدد در بسیاری حالات اطفال را در معرض آسیب پذیری بیشتر قرار میدهد. اطفال افغان در مناطق شهری و روستایی به مشکلات متفاوتی مواجه میباشند. زندگی اطفال درمناطق روستایی کشور بیشتر تحت اثر رسوم و عنعنات حاکم در محل قرار دار. این عنعنات نحوه دسترسی اطفال به صحت، تعلیم و تربیه و سایر نیازمندی های آنان را تحت اثر قرار میدهد . طور مثال پسران چانس بیشتر برای دسترسی به تعلیم و تربیه نسبت به دختران دارند .ازدواج های قبل از وقت عامل دیگر در عدم دسترسی اطفال به خصوص دختران به صحت و تعلیم و تربیه میباشد.

فامیل ها با داشتن تعداد زیاد اطفال به مثابهٔ روش پسندیدهٔ زندگی فامیلی، اطفال را بیشتر در خطر عدم دسترسی به غذا، تعلیم و تربیه، صحت و فرصتهای مساوی برای رشد شخصیت شان قرار میدهد .این خطر با توجه به تبعیض جنسیتی حاکم در جامعه دختران را بیشتر هدف قرار میدهد.

در شهر ها با اینکه اطفال از فرصت های بیشتر برای دسترسی به تعلیم و تربیه و صحت برخوردار اند و فامیل ها بیشتر ترجیح میدهند تا اطفال شان درس بخوانند، با توجه به کثرت نفوس، عدم دسترسی به اشتغال و تامینات اجتماعی، مهاجرت های دوامدار و گسترده

از دهات به سوی شهر ها ؛ اطفال بازهم بیشتر از بزرگسالان آسیب پذیر میگردند .تعداد مکاتب و سهولت های تعلیمی متناسب به نیازمندی نبوده، شمار اطفال کارگر و اطفال گدا روبه افزایش است .اطفال فرصت کمی برای تفریح و سرگرمی دارند.

رقم بالای بی سوادی به خصوص در میان مادران، باعث گردیده است که اکثر والدین تصویرروشن از روش های تربیت و پرور ش اطفال نداشته باشند، برعلاوه، خشونت در برابر زنان در خانواده ها نیز در حال رشد است که این دو عامل اخیر به گسترش خشونت در برابراطفال کمک نموده است و اطفال در نتیجه، در محیط خانه، مکتب و اجتماع به خشونت مواجه اند.

با وجود این همه دشواری ها و اندک امکانات و پیشرفت ها، هنوز هم در حدود ۳۰۰ مکتب بروی اطفال به اثر تهدیدات مخالفین دولت یا بسته گردیده است ویا به آتش کشیده شده اند که در حدود ۲۵۰ هزار طفل واجد شرایط از حق تعلیم و تربیه محروم ساخته شده اند .

مراجع مطمین برای دسترسی به ارقام وجود ندارد، تعیین فیصدی نفوس اطفال، سن اطفال و سایر مواردی که نیاز به ارقام دارد معمولاً به شکل تخمینی ارائه میگردد.

اطفال نیازمند به مراقبتهای ویژه مانند اطفال معیوب کمتر مورد توجه قرار گرفته اند و معمولاً برنامه ریزی ها و پلان های ملی و محلی نیازمندی های ویژه این دسته از اطفال را مورد توجه جدی قرار نداده است. با وجودیکه ستراتیژی ملی اطفال دارای معلولیت از طرف کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان به وزارت محترم کار و امور اجتماعی تهیه و ارسال گردیده هنوز هم اطفال دارای معلولیت از مشکلاتی چون خشونت ها ، توهین و تحقیر ، عدم دسترسی به تعلیمات همه شمول رنج می برند.

به همین شکل در مادۀ ۵۳ قانون اساسی کشور چنین ذکر گردیده است:

«دولت بمنظور تنظیم خدمات طبی و مساعدت های مالی برای بازماندگان شهدا و مفقودین و برای بازتوانی معلولین و معیوبین و سهمگیری فعال آنها در جامعه، مطابق احکام قانون، تدابیرلازم اتخاذ مینماید، دولت حقوق متقاعدین را تضمین نموده و برای کهن سالان ، زنان بی سرپرست ، معیوبین و معلولین و ایتام بی بضاعت، مطابق احکام قانون کمک لازم به عمل می آورد»

در قانون اساسی کشور، بطور مشخص روی مسئلۀ کار اطفال بصورت تحمیل، کار اجباری ممنوع است در ماده۴ ۹ صریح ذکر گردیده است:

«در حالات جنگ،آفات وسایر حالاتی که حیات و آسایش عامه را تهدید کند، سهمگیری فعال از وجایب ملی هر افغان میباشد. تحمیل کار بر اطفال جواز ندارد.»

باوجودیکه کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان تلاش دارد تا دولت پروتوکول های سازمان بین المللی کار یا ILO را به رسمیت بشناسد و آنر ا تطبیق نماید تا باشد که از کار شاقۀ اطفال

و بد ترین نوع کارهای در معرض خطر، جلوگیری صورت گیرد، هنوز هم ۶۵۰۰۰ طفل تنها در شهر کابل به دستفروشی، قالین بافی و کارهای شاقهٔ دیگر مصروف هستند که در تعیین زمان کار آنها به ساعات کار ، سن استخدام و مختل شدن پروسهٔ تعلیم و تربیه هیچ نوع توجه صورت نگرفته است.

درمورد حق طفل برای دسترسی به تعلیم و تربیه نیز در مادهٔ۴ ۳ قانون اساسی تذکر عمل امده است به تعلیم حق تمام اتباع افغانستان است که تا درجه لیسانس در
موسسات تعلیمی دولتی بطور رایگان از طرف دولت تامین میگردد . دولت مکلف است به منظور تامین متوازن معارف در تمام افغانستان ، تامین تعلیمات متوسطه اجباری ، پروگرام های موثر طرح، وتطبیق نماید و زمینهٔ تدریس زبانهای مادری را در مناطقی که به انها تکلم میکنند فراهم نماید.»

بتاسی از مادهٔ فوق ، قانون رسیده گی به تخلفات اطفال از طرف دولت غرض تامین حقوق آنعده اطفالیکه در تعارض با قانون اند ، نافذ ساخته شده است.

ولی وضعیت اطفال در مراکز اصلاح و تربیت قابل تشویش است هنوز هم در بیشترین ولایات اطفال در خانه های شخصی که به کرایه گرفته شده اند به سر می برند؛ در حالیکه مرکز اصلاح، منحیث خانهٔ، دوم اطفال، از امکانات حد اقل معیار های مرکز اصلاح باید اراسته میبود حتی از راپور های خشونت، لت وکوب و استفاده های فزیکی از این مراکز گزارش داده شده است.

برعلاوه در این اواخر، ستراتیژی اطفال در معرض خطر، از طرف وزارت کار و امور اجتماعی وشهدا و معلولین ترتیب و از طرف دولت تصویب گردیده است که میتواند از جمله اسناد ملی در راستای تامین و حمایت از حقوق اطفال محسوب گردد.

پیشنهادات:

دولت ها مکلف اند تا در اعاده حقوق اطفال در جامعه باید به نکات ذیل توجه بیشتر مبذول دارند.

- بوجود آمدن اصلاحات در قوانین برای حمایت ، انکشاف و بهبود اطفال.
- تطبیق و تهیه ستراتیژی ها ،پلانها و برنامه های آگاهی دهی حقوق اطفال.
- توجه بیشتر در رابطه به برنامه های آگاهی دهی از طریق تلویزیون ملی روی موضوعات محو خشونت علیه اطفال ، احترام به شخصیت طفل ، منع کار های

شاقه برای اطفال ، تدویر برنامه ها و پروگرام های موثر برای اطفال دارای معلولیت.

- حمایت از اطفال قربانی ، یتیم و بی سرپرست ، معتاد مواد مخدر و اطفال کارگر از طرف دولت.
- رعایت و احترام حقوق طفل در خانواده ها ، اجتماع و مکاتب.

بسوی فهم امکان وجودی وماهیت

دمکراسی ، حقوق بشر ومدنیت غربی

م،ج، احمدی

شاید خنده آور باشد اگر بگوییم که تاریخ، تمدن وفرهنگ مورد ستایش امروز بشر ماهیت وجودی خود را مدیون درگیری اندیشمندانهٔ متفکرین بزرگ با چند پرسش ساده میباشد. اگر بفهمیم و بپذیریم که انسان تنها موجودی درگیر با ... می باشد، آنگاه روزنه یی بسوی فهم این که سر چشمهٔ تاریخ ، تمدن و فرهنگ بشر چیست، نیز بر روی ما گشوده خواهد شد. چون در گیری انسان با...به این معنا است که انسان تنها موجودی است که میتواند از ... بپرسد، وباآن نسبت فعال داشته باشد . انسان از این راه یعنی در پرسش گیری های خودش از... جایگاه، نسبت ها – در عالی ترین صورت نسبت با هستی، موجودات وانسانهای دیگر – وماهیت وجودی وکمال مندش را می یابد . بنا برین وقتی انسان در پرسش گیری های خودش به تمام معنا خودش را می یابد، این پرسش ها

.....

بصورت بنیادین چه پرسش هایی میتواند باشد ؟ این پرسش ها بدون شک ساده ترین پرسش هایی بوده است ازاین سنخ :

- هستی چیست؟
- انسان کیست وچیست؟
- انسان در چه نسبتی با هستی ، موجودات و انسانهای دیگر قرار دارد ؟
- جایگاه انسان در هستی و در میان هستنده گان کجاست .
- موجودات درچه نسبتی با هم قرار دارند ؟
- حقیقت چیست؟ و...

پاسخ به پرسش های فوق برای انسان هایی که اهل تأمل وتعمق هستند، چه در گذشته چه در حال وچه در آینده، دشوار ترین کار به حساب می آید ؛ چون قدرت تأمل چنان عظیم است که امکان به ظهور آمدن رافراهم میکند .

اما آیاپاسخ به پرسش هایی از سنخ پرسش های فوق ممکن است ؟ برمیگردد به این که پاسخ فی نفسه چیست ؟در یک جمله به نظر من پاسخ، آزمون وحجاب زدایی انسان تا بی نهایت از حقیقت پرسش وپرسشگر هایش میباشد که در ساحت همین پرسشگریها وآزمون انسان در آن است که:

چیز ها حقیقت خود رابرما میگشایند، یا به زبان دیگر چیز ها بر ما گشوده تر میشوند.

- نسبت انسان با هستی وموجودات آشکار میشود.
- انسان جایگاه ونقش خودش را در هستی می یابد .
- ودرنهایت زنده گی انسان باتمام ابعاد ، واقعیت ها وارزش هایش معنا وحیثیت می یابد .

بنا براین، پاسخ به پرسش های بنیادین، آزمودن وحجاب زدایی انسان تا بی نهایت از پرسش های بنیادین وحقیقت آنها می باشد . و بر بنیاد همین آزمودن انسان در پرسش های بنیادین است که زنده گی انسان بُعد می پذیرد و ابعاد– ضمنی وبنیادی – زنده گی انسان از رهگذر چنان پرسش های بنیادین وآزمون انسان درآن پرسش هاسامان می یابد واز راه همان پرسش ها وآزمودن، فهم پذیر می گردد.

بنابرین، آنچه در ساحت زنده گی انسان ازرهگذر پرسش های بنیادین وآزمودن انسان دراین پرسش ها امکان پدیداری یافته اند – از نظام های برده داری واشرافی باستان گرفته تا نظام های برابری خواه و دموکراتیک امروز– ضرورتاً ازرهگذر همین رویکرد پرسش منشانه نیز باید فهمیده شود؛ یعنی فهم تمام آنچه ساحت بعد مند زنده گی انسان مدنی (تاریخ ، تمدن ،فرهنگ ،علم ، دین ، سیاست ،تکنولوژی ، ....) را تشکیل میدهد ، وابسته به رویکرد بنیادین (رویکرد پرسش منشانه) ی انسان نسبت به هستی ، موجودات وخود انسان می باشد .

چون تمام آنها از رهگذر رویکرد پرسش منشانهء انسان امکان ظهوری یافته اند.

ازآن رو که رویکرد پرسش منشانه به هستی ، موجودات و انسان بصورت قطعی سنت تفکر فلسفی غرب راتشکیل میدهد، ازین طریق مدنیت وفرهنگ غرب نیز با تمام غنا مندی علمی، فکری، سیاسی ،اجتماعی ، ادبی و هنری اش ضمیمهٔ ضروری وجدا نا پذیری است بر این رویکرد .وفهم حقیقت آن نیزفقط از همین راه ممکن است .

با توجه به آنچه ذکر شد نوشتهٔ حاضر مقدمه یی است از رهگذر رویکرد مذکوربر پرسش از ماهیت وجودی وامکان وجودی دمکراسی، حقوق بشر ومدنیت غربی که سیر سیاره یی شدن را تجربه میکند .

اما چرا رویکرد پرسش منشانه نسبت به دمکراسی ،حقوق بشر ، مدنیت غربی و...را پیش گرفت؟

پاسخ : پرسش یگانه، امکانی است برای ما که بتوانیم با ماهیت حقیقی پدیده ها در نسبت قرار گیریم و ازاین راه حقیقت وجودی آنرا امکان گشایش ببخشیم وآنرا در نسبت با حقیقت وجودی آن بفهمیم . به این ترتیب وقتی از رهگذر رویکرد پرسش منشانه یی معطوف به حقیقت امور، حقوق بشر، دمکراسی ومدنیت غربی پرسش می نماییم ، به معنای گشودن راهی است به سوی آن چیزی که به حقوق بشر، دمکراسی و مدنیت غربی امکان پدیداری و شگفتن داده است و دمکراسی، حقوق بشرو مدنیت غربی، حیثیت وجودی و ماهیتی خودش را مدیون آن "امکان" می باشد. وقتی توجه پرسش منشانهء مان را به "امکان" که سرچشمهٔ حیثیت وجودی و ماهیتی حقوق بشر، دمکراسی و مدنیت غربی است، معطوف میداریم، به معنی پرسشی معطوف به تعمیم، تفهیم و حتی نقد تعبیری خاص از دمکراسی ، حقوق بشرو نیت غربی نیست ، که امروزسنت رایج در پرسش گیری ها وتحقیقات مان را نیز تشکیل میدهد، بلکه به معنی پرسشی معطوف به آن چیزی بنیادین است که هم امکان وجودی حقوق بشر ، دموکراسی و مدنیت غربی میباشد، وهم امکان وجودی این سنت پرسشگریی ضمیمهٔ رایج وشکل گیری تعابیر متفاوت از آن وهم امکان وجودی زیستن در پرتو آن میباشد؛ اما چگونه می توان به آنچه بصورت مبهم و نا آشکار، امکان وجودی حقوق بشر ، دمکراسی ومدنیت غربی مینامیم راه بگشاییم ؟

پاسخ : شرط لازم برای گشودن راه بسوی آنچه ماهیت وجودی و امکان وجودی حقوق بشر، دمکراسی و مدنیت غربی را تشکیل میدهد، ارائهٔ تصور درست از ماهیت انسان مدارانهٔ دمکراسی، حقوق بشر ومدنیت غربی است .(۱)

---

(۱) البته تصور درست ارائه کردن از ماهیت انسان مدارانهٔ دمکراسی ، حقوق بشر و مدنیت غربی به معنی فهم ماهیت وجودی وامکان وجودی آن نیست؛ بلکه بمعنی آشکار ساختن نسبت ضروری آن با "من" یا فاعلیت انسان می باشد .از طریق آشکار شدن همین نسبت است که ما قادر می شویم از راه پرسشگری به ماهیت وجودی و امکان وجودی آن راه بریم.

سوله او امن دبشري ټولنې لومړنی اړتیا

س. م. باور

سوله یوه ډیره مقدسه، سپیڅلې اوښکلې کلمه ده. مقدسه او سپیڅلې خو ځکه ده چې په قرآنکریم کې یې ستاینه شوې او هغې یې خیر (الصلح خیر) بللې ده، اوښکلې ورته ځکه وایو چې دبشریت هستي، پایښت اوسو کالي په هغې پورې نیغ په نیغه اړه لري.

که دبشري نړۍ په هر ځای کې سوله نه وي، معلومه خبره ده چې هلته به جنګ جګړه برلاسې وي اوپه دې خو پوهیږو چې جګړه بشریت ته له تباهۍ، خوروني، ړنګونې اوله مینځه وړنې پرته بل زیری نه لري. یې له دې چې انساني تمدن له خاورو سره خاورې او انسانیت داور په لمبوکې وسوځي، په وینو کې یې ولمبوي او یا یې دویر او ماتم پرټغر کښینوي، بل سوغات او لاس ته راوړنه له ځانه سره نه لري.

کله چې دبشري تاریخ پاڼې را اړوو، وینو، هغو خلکو چې دسولې صفا، په خپل مینځ کې او له نورو سره دسوله ییز ژوند لاره خپله کړې ده، د ترقۍ او تمدن له کاروان سره مله شوي او ډیر ژر دسوکاله او مرفه ژوند خاوندان اوډیرې سترې نیکمرغۍ یې په برخه شوي دي. خو سرچپه، هغوی چې په شخړو او

.....

جګړو کې پخپله کیوتلي اویا په یوه او بله بڼه د نورو له خوا جنګ ته اړیستل شوي دي، نتیجه یې مرګ ژوبله، ویجاړتیاوې، تباهي، بربادي، فقر، بیوزلۍ او ډول ډول بد مرغۍ ګرځیدلي دي.

لرې نه ځو د خپل ګران هیواد افغانستان مثال راوړو، چې داځه دپاسه درې لسیزې دجنګ داور په لمبو کې سوځي، دلته ددې جګړې په مشروعیت او نا مشروعیت، عواملو او دلایلو څه نه وایو، یوازې دسولې دشتوالي او دجګړې ددوام له امله درامنځ ته شوي زیان خبره کوو، چې څنګه مو څوزره کلن تاریخي مدنیت، مادي او معنوي شتمنۍ ددغې بهرنۍ او کورنۍ جګړې داور په لمبو کې وسوځیدلې، موږ یې په سلګونو کلونه دترقۍ او مدنیت له کاروانه په شاوعور ځولو او دټولنیز ژوند په بیلا بیلو برخو کې یې دومره زیان راورساوه چې اوس یې جبیره نا شونې ښکاري.

نوویلای شو چې:

سوله دخیر ښیګڼې نوم دی، چې په مفهوم کې یې ټولې مادي او معنوي ښیګڼې نغښتې دي.

سوله او امن دژوند نوم دی، دبسیا او سوکاله ژوند، چې هرډول مادي او معنوي نیکمرغۍ ورسره ملې دي.

سوله دترقۍ، آبادۍ او ښیرازۍ نوم دی، چې بشري ټولنې ته دپرمختلنې او هوساینې ځواک او واک ورپه برخه کوي نو دپایلې په توګه وایو چې: سوله او امن دبشري ټولنې لومړنۍ اړتیا ده.

"بینوایان"یونړیوال ادبي شهکار او دهغه لیکوال

س.م پیغام

بینوایان دفرانسې دنولسمې پیړۍ ډیر لوی رومان دی، چې نومیالي فرانسوي لیکوال ویکتور هوګو لیکلی دي. دلته لومړی دنوموړي اثر لیکوال درپیژنو،بیا دکیسې لنډیز راخلو او په پاې کې یې پرمحتوا یوه ځغلنده تحلیلي کتنه کوو.

ویکتور هوګو، په ۱۸۰۲م کال دفرانسې په یو کوچني ښار (بزانسون) کې وزیږید، پلاریې جنرال هوګویو لوی منصبدار او د امپراتورۍ دوختونو یو سردار و. ده کوچني ویکتور له ځان سره ایټالیې او اسپانیې ته بئوتلو،دغه ماشوم له هغو ښکلو لمر وهلو ځمکو څخه ځینې خاطرې په مغزو کې وساتلې،کله چې دې لس کلن شو پلار یې بیرته پاریس ته ورسره راووست او په یوه جلا کور کې یې، چې دفویانتین په کوڅه کې ؤ هستوګنه غوره کړه، هوګوله همدغه وخته دپخوانیو شاعرانو دآثارو د مجموعې په مطالعه او د ځینو مقالو په لیکلو

.....

پیل وکړ او دغې هیلې ته یې په زړه کې ځاې ورکړ، چې "یادې هیڅ نه وم او یادې شاتو بریان شم". ده لومړی خپل شعرونه په کلاسیک سبک وویل او خپاره یې کړل بیا یې رومانتیزم ته مخه وکړه. کومه سریزه چې ده دکرمول پرکتاب ولیکله هغې د رومانتیزم په مکتب کې د ده مشري او لارښودي څرګنده کړه. دده ادبي او هنري ځواک دومره زور وموند چې په بیلوبیلو ادبي ځانګو کې یې خپله طبع و آزمویله. ده د ۱٦کالو په موده کې له ۱۸۲۷م څخه تر ۱۸۴۳م پورې زیات رومانو نه ولیکل او خپاره یې کړل،چې په هغو کې یې "نتردام دوپاری" زیات شهرت وګاټه.

دغه راز ده څه نورې رسالې او داشعارو مجموعې او سفرنامې شرقیان،خزاني پاڼې، دماښام نغمې ،پټې نارې ،وړانګې او سیوري په نظم کې ولیکلې. دوروستي اثر ناکامۍ دده دی خبرې ته ورپام کړ چې اوس درومانتیزم دوره تیره شوې ده.

هغه وخت چې دبوربون کورنۍ بیرته دفرانسې دسلطنت واګې په لاس کې ونیولې دغه لیکوال د سلطنتي حکومت طرفدارو او کله چې دلویې فلیپ استبدادي دوره راغله، نو ده دمطلقه حکومت ملاتړي وکړه، خو له ۱۸۴۸م کال نه وروسته دیموکرات شو. په عقیدو کې دغه راز بدلولو نه اصولاً دکوم خاص غرض او مقصد له پاره نه دی.امکان لري هغه دهر سیاستوال دژوندانه په لومړنیو مرحلو کې راغلې وي.خو ویکتور هوګوبې سببه په دې هڅه کې شوی دی چې په خپلو آثارو کې دهر ډول دروغو او سفسطې په وسیله په هغو پرده واچوي، ترڅو چې دخپل ژوندانه دافکارو او عقایدو په برخه کې یو خاص البته مصنوعي ، یووالی راپیداکړي، په هر صورت هوګود خپلو افکارو ددغه تشتت او تیتوالي دجبران کولو له پاره خپله ټولنیزه آزادي غوښتنه، دعمر ترآخره پورې پالي او بیا خپله عقیده نه بدلوي.

ده دریم ناپلیون له مطلقې واکمنۍ سره سخته مبارزه وکړه، نو ځکه دکودتا وروسته یې دې له بروسکل څخه ژرزه او بیا ګزمزه ته تبعید کړ، تر دې چې دسر سیوري پیدا کولو له پاره سر ګردانه شو.

دحوادثو او پیښو ترڅپیړې لاندې د ده ادبي ذوق زور وموند او داشعارو درې مجموعی یې "کیفرونه" ۱۸۵۳ ،مشاهدات او دپیړیو افسانه (۱۸۵۹) چې دده له مهموآثارو څخه دي، په دغه وخت کې خپرې کړې ، تردې وروسته یې نوي رسالې او رومانونه ولیکل په لسو ټوکونو کې د بینوایان کتاب یې چې لوی شاهکاری دی په همدغه وخت کې ولیکه. د ۱۸۷۰م کال دسپتامبردکودتا او ددریم ناپلیون ماتې دفرانسې دروازې د ده پر مخ پرانیستلې او هوګو بیرته خپل هیواد ته لاړ. ده په آلمان پورې داکزاس او لورن دالحاق پر ضد مبارزه وکړه او بیا په نمایندګۍ وټاکل شو. هوګو خپل نور ۱۵کاله عمر. د"درې نوی"، د"سیند کارګران" او د

"خندیدونکي" سړي داشعارو او رومانونو په لیکلو تیر کړل . دې په خلکو کې د ډیر درنښت او ګرانښت وړ شوی او دولتر په ځیر دده په مړینه هم ملي ویر جوړ شو. دجنازې مراسم یې په داسې توګه ترسره شول چې دا ډول مراسم دبل چاپه باره کې دتاریخ په حافظه کې ډیر کم دي. دده جنازه یو شپه دنصرت تر ځلي لاندې، چې ځراغونه ورته لګیدلي وو، کیښودله شوه او دهغې شپې په سبا دپاریس خلک ترپانتون پورې دده له جنازې سره لاړل او پر مزار یې وژړل((۱۸۸۵ م کال))

د ((بینوایان)) لنډیز او تحلیل

دیو داسې لوی اثر لنډیز او تحلیلول ډیر ګران کار دی، ځکه د داستان پیښې یوه له بلې سره نژدې تسلسل نه لري. سره ددې هم ترهغه چې امکان لري اختصار اولنډیز یې په لاندې ډول وړاندې کیږي:

کیسه داسې ده چې په شاقه کارونو محکوم ژان والژان له بندي خانې څخه تښتیدلی دی، څرنګه چې خلک دیو خطرناک محکوم په تښتیدلو خبر شوي دي، ټولو خپلې دروازې په مشکوکو خلکو تړلې دي،دلمر دلویدو نه وروسته دژمي ساړه او دخطرناک محکوم ویره، ټول خلک په خونو ننه باسي. ژانوالژان یو کوچني ښار ته، چې کشیش یې ابه میربل نومیږي،ورځې،خو څوک ده ته دخپل کور ورنه پرانیزي. هوټلونو ته پناه وروړي.دکشیش خور چې دجنایت کاره بندي په تیښته خبره شوې ده،خپل وروریره وي چې دغه نابلل شوی میلمه ته په خپل کور کې ځاې ورنه کړي، خو کشیش چې ځان دمسیح په مسند ناست سړی بولي، درحم ،شفقت او انسان دوستۍ ښه مثال او څرګندوی دی، نه ډاریږي او ژانوالژان په خپل کور کې مني.شپه شوه، ژان والژان چې دکاله خلک ټول ویده ولیدل، نوڅو شمعدانونه او نقره یې پیشقابونه یې غلا کړل او په خپله مخه لاړ. په لاره کې پولیس دا نیسي، وروسته بیا کشیش هلته ورځي او وایي چې دغه شیان ده په خپله ورکړي دي او پولیسو ته وایي چې خوشی یې کړی. وروسته له هغه کشیش ژانوالژان ته نصیحت کوي چې باید سړیتوب ولري او پرسمه لار دې روان شي. ژان والژان خجالت وباسي او ځوړند سر روانیږي، خو چیرې په لار کې له یو ماشوم څخه یو نقره یې سکه غلا کوي، مګر دغه غلا دده وروستنې جرم دی.

ناڅاپه دمعصوم ماشوم نارې او دکشیش نصیحتونه دژان والژان په غوږو کې انګازه اچوي، ضمیر یې راووښیږي او له خطرناک محکوم او جنایت کار سړي څخه مسیو مادلن شریف او نیکو کار انسان جوړیږي. دې د دغه مستعار نوم په پرده کې کوښښ کوي چې ښه حیثیت

پیدا کړي. وروسته بیا څو کار خانې، جوړوي او دبیوزلو حال ته سخت متوجه کیږي. په دې وخت کې له فاننتین نومې بدبختې ښځې سره علاقه پیدا کوي. دابښځه دڅوتنو عیاشو ځوانانودهوا او هوس ښکار شوې او په مینه کې یې فریب خوړلی دی. دا اوس یوه ماشومه چې کوزن نومیږي هم لري او دیو شیاد او بې لارې سړي په میلمستون کې اوسي.

دا دخپلې یوازینې لور دخوراک او پوښاک برابرولو له پاره لومړی دخپل سرښکلي ویښتان پلوري او بیا خپل سپین غاښونه خرڅوي او په خپله کنډاسه خوله ګرځي په دغه ښځه دغه ټولې بدبختۍ دمنسبومادلن دکارخانې په څنګ کې تیریږي آخر دادهغه په مخ ناړې توکي او په دې ترتیب سره اوسنی مسیومادلن یا پخوانی ژان والژان د ښځې په تکلیف خبریږي او ورسره مرسته کوي. څوک دمسیومادلن په هویت اوپیژندنه کې څه شک نه لري، خو یو په زړه سخت ا ووچ قانوني متخصص، چې په ژاور مشهور دی، دمسیو مادلن په نسبت شک من دی او دده دهویت دمعلومولو په هڅه کې دی.

ناڅاپي مسیو مادلن خبریږي چې تښتیدلی محکوم ژان والژان نیول شوی دی او له بندي خانې څخه دتیښتې او په جرم باندې دبیا مرتکب کیدو په تور اوتومت به محاکمه شي.

ددغه خبر په اوریدو سره له ماښام نه ترسهاره پورې ټوله شپه دده په ضمیر کې دعقل او وجدان ترمنځ جګړه پیدا شوه، آخر وجدان زور ور کیږي او مسیو سبا سهار محکمې ته ورځي، ځان ورمعرفي کوي او هغه بل بې ګناه سړی ته نجات ورکوي او دی بندی کیږي.

مسیو مادلن او یا ژان والژان بیا له بندي خانې څخه تښتي، دا ځل دفانتین ماشومه نجلۍ کوزت هم ورسره بیایي، خو هوښیار پولیس ژاوردی هوسا او آرامه پیغله جوړیږي او یو زلمی چې ماریوس نومیږي او له یوې اشرافي کورنۍ څخه دی په کوزت مین کیږي او له ژان والژان څخه په پټه کې ورسره ګوري.

په هغه ورځ چې پاریس دجګړې او اړ دوړ په اور کې سوځي، ژان والژان دیو لیک په میندلو د کوزت او ماریسو په مینه خبریږي، سملاسي هغه سنګر ته ورځي چې هلته ماریوس له خپلو ملګرو، یعنې د (لب دری) دټولنې له نورو افرادو سره یوځای جنګیږي، خو ماریو ټپي شوی او بیهوشه یې پیدا کوي، بیایې پخپلو اوږو راوړي ماریو روغتیا مومي او ژان والژان ددوی دواده مراسمو ته دشوق اوښکې تویوي.

ژان والژان کوزت ته، چې ځان یې پلار بولي، ډیر ښه جهیزه ورکوي او بیا خپل هویت ماریوس ته ښیي او په خپله دګوښه کیدنې او دانزو اژوند غوره کوي. تر دې وروسته ژان والژان یوازې ژوند کوي او دکوزت په بیلتانه کې، چې لور یې ګڼلې وه، اوښکې توبوي. آخر دتکلیفونو زغملو طاقت نه ورته پاتې کیږي او مري.

.....

په دې اوږ رومان کې یوه ګډه وډه له ماجراګانو ډکه دنیا شته – په کتاب کې له اصلي مطلب نه ټوپونه، حشوی او زواید ډیر دي. دښکلوصحنو او برخو په لرلو سره سره په ځینو ځایو کې خبرې ډیرې اوږدې شوي دي. هوګو په خپل دغه اثر کې ډیر موضوعات او بیلابیل هنرونه او فکرونه راغونډ کړي او له هغه څخه یې داسې معجون مرکب غوندې رومان جوړ کړی دی چې هم ادبي دی او هم تاریخي،فلسفي،انتقادي او حماسي هم دی، په عین حال کې یې له دغو رشتواوڅانګو څخه یوه هم نه ده پکې بشپړه کړي.ددغه اثر ډیره لویه مشخصه ،ځانګړې اړخ اوجنبه انسان دوستي او دبیوزلو خلکو طرفداري ده.دا هغه یوازینی ارزښت دی چې دغه کتاب یې لري او دغه اثر ته یې دنړیوال ادبي شهکار ارزښت ورکړی دی.

داستعدادونو د ودې او غوړيدنې لارې چارې

محقق سيد محی الدين هاشمی

هر انسان په فطري توګه له يو لړ استعدادونو څخه برخمن دی، چې له خپلو جسمي فکري ځواکونو او امکاناتو څخه په کار اخستنې سره ډېر هغه کارونه چې داستعدادونو په قلمرو کې يې راځي،ان داسې ستونزور کارونه هم چې په لومړي نظر ناشوني او له امکانه وتلي ښکاري، ترسره کولی شي.

هوکې!استعداد يوه خدايي ورکړه ده، چې پر انسان يې لورينه شوې ده، خو دغه خدايي ورکړه دانسان په وجود کې داسې پټه نغښتې ده چې ليدنه او تشخيص يې ځانګړی مهارت غواړي، د ودې، غوړيدنې او برسيره کيدنې له پاره يې لازمې پاملرنې او دلارو چارو برابرولو ته ډېره زياته اړتيا ده. په عامه توګه يوه پر مختللې، دعلم او پوهې پر بنسټونو ولاړه ټولنه وي او که يو علمي، فرهنګي، ښوونيز،روزنيز، (تعليمي تربيتي)،او....ارګان يا سازمان وي او که د ټولنيزو فکري او جسمي خدمتونو کومه بله اداره، کولی

.....

شي چې د خپلو افرادو، په ځانګړې توګه د ماشومانو او نویو ځوانانو، او که په عامه توګه ووایو دټولو هغو کارکوونکو، چې په دغو مؤسساتو او ادارو پورې اړوند دي، دغه پټ ځواک یا استعدادونه بې ومومي، د ودې کولو او غوړیدلو له پاره بې هر اړخیزې هڅې او ممکنې لارې چارې برابرې کړي.

دبیلګې په توګه: که په یوې ټولنې کې دښوونې او روزنې له پاره مناسب شرایط او لارې چارې برابرې وي، نوښتګر، ښوونکی کولی شي چې پخپلو نوښتونو او مسلکي مهارتونو سره په زده کوونکو کې استعدادونه په ډیره ښه او مناسبه توګه وروزي او په کار بې راولي.

په دې کې شک نشته چې که د یوې ټولنې ټول وګړي په فطري او عنعنوي توګه له ډیرو ښو استعدادونو څخه برخمن هم وي، خو دې ته مو باید پام وي چې په هغو وګړو کې دا پټ نغښتي استعدادونه هیڅکله هم نه شي کولی چې په خپل سر مطلوب ټولنیز بریالیتوب ، په زړه پورې نتیجې او پایلې له ځانه سره ولري، ځکه چې پټ او ناغوړلیدلي استعدادونه هغه وخت راڅرګندیدلی،غوړیدلی او اغیزمنه وده موندلی شي، چې په ډیره سمه، معقوله اومنطقي توګه بې روزنه او پالنه وشي. دا کار تر هر څه زیات په لومړي قدم کې د دغو سازمانونو دچارو د مشرانو او مسوولینو او بیا د ښوونکو، پالونکو او روزونکو ځانګړې پاملرنې، پوره غور او دقت ته اړتیا لري، چې څنګه اوله کومو لارو دغه استعدادونه دټولنې په وګړو کې ومومي او دهر اړخیزې ودې له پاره بې له ډیرو اغیزمنو لارو چارو، بیلابیلوتخنیکونو او مهارتونو څخه کار اخلي.

که چیرې په ټولنه کې دافرادو د استعدادونو ګلونه په مطلوبه توګه وغوړیږي اوبیا ورڅخه په ډیره معقوله توګه استفاده وشي، لاس ته راوړنې به بې داسې حیرانوونکي بریالیتوبونه وي چې خلکو ته به معجزه وبریښي او ورته به ګوته په غاښ پاتې شي.موږد دغه وړ بریالیتوبونو ډیرې ښې بیلګې همدا اوس نړۍ په ډیرو ټولنو کې لیدلی شو. دهمدغو استعدادونو بې شمېره بریالیتوبونه دي چې کله دعلم او تخنیک په ساحه، کله بیا د ښوونو، هنرونو او صنعتونو په بیلابیلو برخو کې ځان راڅرګندوي. په فضا کې الوتنې، دډله ییز ارتباط وسایل: راډیو، ټلویزیون، فکس، کمپیوټر، ټلیفون، مخابرې، طبی پرمختګونه او په خیرانوونکې توګه دانسان دبدن غړو پیوندونه، دنومیالیو لیکوالو، شاعرانو او هنرمندانو ادبي او هنري پنځونې اونوښتونه، ټول داستعدادونو دښې، سمې روزنې، پالنې او غوړیدنې له برکته دي.

هغوی چې ددغې خدایي سترې لورینې دغوړیدلو او مناسبې پالنې له اغیزو څخه سترګې پټوي او باورپرې نلري، سخت تیروتلي او په ډیرسترې غلطۍ کې واقع شوي دي. هغوی هم دپرخان باور له روحې څخه برخې او داستعدادونو دروزنې،پالنې او ودې پر اهمیت باندې نه پوهیږي اویا نه شي کولای له دغې خدایي لورینې څخه په منطقي ا ومعقوله توګه کار واخلي. خو هغوی چې دسلیم عقل او پوهې خاوندان دي، دغې الهی لورینې ته په ډیره درنه سترګه ګوري ، دهغې دودې او فطري غوښتنې له مخې دژوند هره شیبه غنیمت ګني، هم دخپلو او هم دنورو داستعدادونو د ودې ، غوړیدلو او پالنې له پاره له هیڅ ډول هلو ځلو

څخه لاس نه اخلي او دپوره باور په تکیه او ډاډ په دغه لار کې خپل ځان له هر ډول ستونزسره د مقابلې له پاره چمتو کوي.

نوویلای شو چې: دغه دبیلابیلو استعدادونو دګلونو غوړیدنه، او ددغو نیالګیو سیوري او میوې ته رسونه باید دټولنیز ژوند په بهیر کې د ډیرو مهمو مسئلو څخه وګڼل شي او هغې ته کلکه پاملرنه باید د هر چا، په ځانګړې توګه په لومړي ګام کې دمیندو، پلرونو، او بیا د ښوونیزو او روزنیزو چارو د سمبالوونکو له پامه هیڅکله ونه غورځیږي. ځکه همدوی کولای شي چې په ماشومانو او ځوانانو کې داستعدادونو دهر اړخیزې ودې او پالنې په مسلهٔ کې ډیر اساسي او ارزښتناک رول په ډیره آسانه او اغیزمنه توګه تر سره کړي. دوی دې له هغوی سره دنژدې ا وهمیشنیو تماسونو او اړیکو له مخې د هغوي ذوقونه، مینې او علایق، روحي اورواني تمایلات او ځانګړنې په ډیر غور او ژور نظر وګوري، کیدای شي چې ډیر ژر دخپلو څیړنو اوکتنو په نتیجه کې دهغوی دپټو استعدادونو په موندلو او ځانته معلومولو کې بریالي شي اوبیابې د ښوونې او روزنې په بهیر کې د ودې، غوړیدنې له پاره لازمې او مناسبې هڅې وکړي.

فطري استعدادونه، ځانګړې قریحې او ذوقونه په واقعیت کې ارزښتناکې پانګې او خزانې دي، چې په خلکو کې پټ نغښتي دي. ددغو پټو خزانو دموندلو له پاره پلټنه ډیره ضروري ده. که په دغه لاره کې په غور او تدبیر قدم پورته نشي، دا ویره هم شته چې همداسې پټې به پاتې، بالاخره له خاورو سره خاورې او د هیچاپه ښه به رانشي. که غواړو چې پر مختللې ټولنه او سوکاله ژوند ولرو، په ځانګړې او هم ډله ییزه توګه د استعدادونو روزنې ا وپالنې له پاره هڅو ته ډیره اړتیا ده. په دې لړکې دټولو فکري او جسمي کارونو د ټولنیزو ارګانونو او ادارو دچارو سمبالوونکي تر هر چا زیات مسوول دي، چې په لومړی ګام کېدتر لاس لاندې افرادو استعدادونه ځانته معلوم کړي، د کارونو دسرته رسولو په بهیر کې دهغوی داستعدادونو دغوړیدنې او ودې له پاره لارې چارې برابرې کړي او تر پوره تشخیص او کتنې وروسته دې بیا هر چاته داسې چارې وروسپاري چې دسرته رسولواستعداد او ځواک یې ولري.

تجلیل از هشتم مارچ، احتـرام به حقوق و کرامت انسـانی زن است

ح.س

هشتم مارچ برابر است با روز جهانی زن. روز هشتم مارچ به عنوان «روز زن» تقریباً به صورت اتفاقی تعیین شد. این روز حاصل مبارزات سخت و پیگیر زنان در کارخانه های آمریکا و آلمان و بعضی کشورهای دیگر، در جریان قرنهای نوزدهم و بیستم، است. کارخانه های بزرگ کشورهای صنعتی در قرن نوزدهم به نیروی انسانی ارزان برای کار ضرورت داشت. انحصار کارخانه‌ها و منابع کار باعث می‌شد که انسانها با شرایط بسیار طاقت فرسا و دستمزد ناچیز به کارهای بسیار شدید تن در دهند. نیروی زنان برای این هدف، ارزانترین گزینه بود، از این رو زنان از وضعیت بسیار ناگوارتر برخوردار بودند. در سال ۱۸۵۷ در این روز کارگر زنان نساجی در یک

.....

کارخانهٔ بزرگ پوشاک، در نیویارک آمریکا، برای اعتراض علیه شرایط توانفرسای کار و وضعیت اقتصادی ناگوار شان دست به اعتصاب زدند. با آن که اعتصاب آنان با توجه به انحصاری بودن زمینه‌های کار و امکانات مورد نیاز زندگی نمی‌توانست زیاد مؤثر تمام شود، ولی خاطرهٔ این روز در ذهن کارگران کارخانهٔ نساجی نیویارک باقی ماند. تمرکز امکانات اقتصادی در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، شرایط کار را هرچند سخت تر می‌ساخت، ولی زمینه برای گسترش اعتراضات کارگر زنانِ در کارخانه‌های بزرگِ کشورهای صنعتی نیز بیشتر می‌شد. در روز هشتم مارچ سال ۱۹۰۸، کارگر زنانِ در کارخانهٔ نساجی نیویارک، خاطرهٔ پنجاه سالگی اعتصابِ سال ۱۸۵۷ را زنده کردند. اعتصاب آنان، صاحبان کارخانه را به وحشت انداخت و باعث شد که آنان را در محل کار شان محبوس کنند و آتش سوزی ناگهانی، که در این کارخانه اتفاق افتاد، باعث شد که حدود ۲۱ تن از این کارگران قربانی آتش سوزی شوند. پس از آن جنبشهای زنان، هشتم مارچ را به خاطرهٔ جاودانهٔ رنج و محرومیت زنان تبدیل کرد و در سال ۱۹۱۰ این روز را، به صورت رسمی، به عنوان «روز جهانی زن» نامگذاری کردند. در سالهای بین دو جنگ جهانی، به دلیل رشد نظامهای فاشیستی و بحران شدید اقتصادی در کشورهای صنعتی، زمینهٔ فعالیت جنبشهای زنان محدودتر شد و تجلیل از روز جهانی زن نیز در حاشیه قرار گرفت. بعد از جنگ بود که با تشکیل سازمان ملل و پیدایش اعلامیهٔ حقوق بشر و تأکید روی محرومیت زداییِ از زنان، خاطرهٔ روز جهانی زن دوباره زنده شد.

پیدایش جنبشهای حقوق بشر و مخصوصاً جنبشهای حقوق زنان، در اهمیت یافتن این روز نقش بزرگی داشت. در دههٔ هشتاد، روز هشتم مارچ، به یک نماد معنادار در تمام کشورهای دموکراتیک جهان مطرح شد و دوباره موضوعاتی مانند برابری حقوق زنان در تمام عرصه های زندگی و رفع هرگونه تبعیض در زندگی خانوادگی و حمایت از مادران در دوران حاملگی و بعد از زایمان، مورد توجه قرار گرفت. یکی از نقاط اوج این اعتراضات در سال ۱۹۹۴ بود که بیش از یک میلیون زن در سراسر آلمان علیه تبعیض و نابرابری در حقوق زنان در آن شرکت کردند.

روز جهانی زن در واقع یادآور مبارزهٔ پیگیر علیه فشار، محرومیت، تبعیض و بی‌عدالتی در مورد زنان و نمادی برای تأکید بر حقوق انسانی زن به عنوان یک انسان برابر با انسانهای دیگر است. هرچند در آغاز، روز هشتم مارچ را به عنوان اعتراض در برابر شرایط سخت کار و وضع ناگوار اقتصادی زنان برگزار می‌کردند، ولی امروزه این نماد بر تمام جنبه‌های حقوق انسانی زن تأکید دارد.

با آن که در جهان امروز، تلاشهای زیادی برای برابری در حقوق و امتیازات زنان با مردان صورت می‌گیرد، ولی نه تنها در کشورهای عقب ماندهٔ جهان، بلکه حتا در کشورهای متمدن نیز واقعیتها نشان دهندهٔ نابرابریهای زیادی بین زن و مرد است؛ آنان از امکانات آموزشی و بهداشتی به مراتب کمتری برخوردارند، سه چهارم بیسوادان در سطح جهان را زنان تشکیل می‌دهند؛ ظلم و اجحاف گوناگون هنوز بر زنان روا داشته می‌شود. می‌توان گفت که زنان، مخصوصاً در کشورهایی عقب مانده مثل افغانستان، در کنار کودکان، ضربه‌پذیر ترین و بی‌پناه‌ترین قشر جامعه است. در افغانستان این بی‌پناهی علاوه بر این که ناشی از بحرانهای اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی و بحرانهای ناشی از سالهای جنگ است، ریشه در فرهنگ و باورهای سنتی مردم افغانستان نیز دارد. این مسأله باعث شده است که زنان و دختران حتا در گوشه های خانه‌های شان نیز امنیت خود را از دست بدهند و محیط خانواده نیز به آنان پناه ندهد. وقتی خانواده نتواند برای یک زن امنیت و آرامش خلق کند، به این معناست که زنان آرامش و اطمینان روانی خود را نیز از دست می‌دهند؛ چیزی که می‌توان گفت بدترین مرحله، بی پناهی است. جامعه‌یی که نتواند برای نیمی از پیکرهٔ خود آرامش و امنیت خلق کند، چگونه می‌تواند آرامش و امنیت داشته باشد؟ این پرسشی است که اولاً باید هرکس از خود بپرسد و پاسخ آن را در روابط خانوادگی خود پیدا کند و سپس تمام نهادهای مسؤول، در پیش چشم خود داشته باشند.

با اینهمه، تجلیل از روز جهانی زن به معنای احترام گذاشتن به حیثیت و کرامت انسانی زن است. این احترام باید در جامعه عام شود و هرفرد باید خود را ملزم به این احترام بداند. اگر حیثیت و کرامت انسانی، همزمان با مردان، برای زنان نیز احترام شود، می‌توان جامعهٔ سعادتمند و باکرامت داشت.

هشتم مارچ، روز جهانی زن ، نماد کرامت انسانی زن، بر تمام انسانهای با کرامت و آزاده مبارک باد!

ایجـــــادِ زمینه و پـــــرورشِ ظرفیت برای ترقی

داؤود شمس

ترقی حرکتیست، خواه آگاهانه و خواه ناخودآگاه، به سوی هدف. معنای این واژه، دربرگیرندۀ انکشافِ فرد، به گونۀ خاص و جامعه به گونۀ کُل، به سویی است که برتر از پیش توجیه شده بتواند. پس، اگر منظور از پیشرفت، دنبال کردنِ مرامِ معیّن باشد، برای رسیدن به آن باید پرسشهای مهمی را موردِ بحث قرار داد: برای نهادنِ گامِ فراتر، چی را و چگونه باید هدف تعیین کرد؟ اقتصادِ بهتر، اجتماعِ مصونتر، فرهنگِ غنی تر و یا ترکیبی از همۀ اینها را؟

چی مسیری را باید طی کرد و چی سرعتی را باید اختیار کرد، تا این حرکت به رکود و شکست مواجه نگردد؟

حال اگر تشخیص و تعریفِ هدفِ پیشرفت را دولت، به تنهایی به دوش گیرد، امکانِ مطابقتِ آن با خواستها و ظرفیتهای جامعه، ضعیف به نظر می رسد. با توجیه و تخمینِ توقع و توانایی مردم، تحلیل، زاده یی از تصور است و تعیینِ هدف بر اساسِ حدس، بر امکانِ کج

.....

گذاشتنِ «خشتِ اول» خواهد افزود. پس، چگونه می توان این خشت را از نخست راست و به جا نهاد؟

مقصود از پیشرفت، بلند بردنِ معیارِ زندگیِ شهروند است و طرحِ این پرسشها برای دریافتِ پاسخهایی است که برای سفر به سوی ترقی، حکمِ نقشه یی را دارد، که ما را رهنما می گردد.

نخست، بهتر آن است که به مردم، برابر با اساساتِ نظامِ مردمی، در تعیینِ هدف، حقِ اشتراک داده شود. در این صورت، پیشرفت، جوابگوی نیازهای اجتماعی خواهد بود. در ضمن، باید پیش از تطبیقِ برنامه های ترقی ساز، زمینه های عملی ساختنِ این برنامه ها مساعد گردد. یقیناً، این زمینه سازی، باعثِ بقا، رشدِ سالم و بالاخره باروریِ تخمِ ترقی خواهد شد. چنین شرایط را می توان با رسیدگی به ضروریاتِ اولیهٔ مادی و معنویِ فرد و دفاع از حقوقِ انسانیِ او آماده ساخت. این امر، برای شهروند، فرصتِ رشدِ قابلیت و استفاده از استعدادش را میسر می سازد. در نتیجه، ایجادِ این فرصت به قدرتِ بقا، نو آفرینی و تولیدِ او خواهد افزود. چون فرد، واحدِ اساسیِ اجتماع است، انکشافِ فردی، به ترقیِ ساختارهای اجتماعی مانندِ فرهنگ، سیاست، اقتصاد و ارگانهای مربوطِ آن، منجر خواهد شد.

قرار دادنِ پیشرفت در محدوده هایی چون میکانیزه شدن و یا دیجیتلیزه شدن و حتا ثروتمند شدن، ممکن است به محدودیتِ بینش در موردِ پیدایشِ امکان و دستاورد بیانجامد. به گونهٔ مثال: اگر تنها انکشافِ صنعت یا اقتصاد، ترقی تلقی شود، امکانِ عقبمانیِ نسبی در سایرِ ساحاتِ اجتماعی و فرهنگی، از قبیلِ آموزش و پرورش، خدمات بهداشتی، ادبیات و هنر و ارگان سازیِ دولتی و خصوصی، به وجود خواهد آمد؛ زیرا، در انکشافِ رکنهای دیگری، که در ساختارِ جامعه نقش دارند، به طورِ همسان و مساویانه، تمرکزِ فکری، عملی و مادی صورت نمی گیرد. پس، بخشی از این ترکیب، که به نموی آن اولویت داده شده است، نسبت به دیگر ارکانِ اجتماع، به گونهٔ نامتوازن، بیشتر و زودتر رشد می کند. این رشدِ ناهم آهنگ را نمی توان نمایی از ترقیِ کُلی و فراگیرِ همه ارگانهای قابلِ رشدِ اجتماع خواند. به عبارهٔ دیگر، پیشرفت تنها در یک ساحه، مثلاً اقتصاد، حتماً و همیشه متضمنِ ترقی در ساحاتِ دیگر، مانندِ علوم، فرهنگ و سیاست نمی شود. شاید پیشرفت در یک ساحه برای بخشهای دیگر، ممد و سودمند واقع شود، که غالباً چنین هم می شود؛ اما، به مثابهٔ یگانه عاملِ تکامل، نمی توان روی آن حساب کرد. برای حصولِ پیشرفت در ارکانِ دیگر، بهتر است، همگام با برنامه ریزیِ اقتصادی، کار و برنامه ریزیِ جداگانه به عمل آید؛ چون بخشهای مختلفِ حیاتِ انسانی، با وجودِ پیوندهای پیچیده، تفاوتهایی نیز از هم دارند. این امر مستلزم و مستحقِ سنجش و کارِ کاملاً مجزا می گردد.

در جریانِ جستجوی پاسخ به این پرسشها، آنچه که منجر به تأثیرِ مثبت در سطحِ معیارِ زندگیِ شهروند می گردد، مطابقتِ روندِ برنامه ریزی و عملکردِ آن با دو ویژگیِ مهم و حساس است: یکی، بررسیِ ضرورت و دیگری درنظرداشتِ تواناییهای فکری، عملی و اقتصادی در طرح و پیاده کردنِ برنامه برای ترقی.

با پیروی از چنین خطِ مشی می توان، در گامِ نخست، احتیاجاتِ اولیهٔ اجتماع را تشخیص کرد و در گامِ دوم، ظرفیتهایی را که جوابگوی این ضروریات باشد، موردِ مطالعهٔ دقیق قرار داد. سپس، با توجه به این قابلیتها، به نیازهای جامعه، براساسِ تقدم در اهمیت، پرداخت. در نتیجه، ایجاد و تکاملِ ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، با اعمارِ بنیادهای هم آهنگ با خواستِ مردم و بر اساسِ ضروریاتِ آنها آغاز می شود. این شیوه، برای سرعت و روانیِ انکشاف در مرحله های بعدی نیز ممد واقع گردیده، زمینه را برای پیشرفتهای بیشتر مساعد خواهد ساخت.

درنظرگیریِ جدیِ ضرورتِ اجتماعی، به منظورِ سهیم ساختنِ فرد در پروژه های انکشافی است، که هدف را با آنچه خواست او است مطابقت می دهد. این هم آهنگی در بهبودِ وضعِ زندگیِ فرد، که هدفِ نهاییِ پیشرفت است، سودمند واقع می شود. درکِ ضروریاتِ جامعه و کمک در رفعِ آنها، منجر به ساختن و پرورش ظرفیتهایی خواهد شد، که می تواند ملت را در مسیرِ ترقی، به گونهٔ خودکار رهنمون سازد. مزید بر آن، اشتراکِ شهروند با ابرازِ نظر و نگرانی در موردِ مسایل و مشکلات، در پروسهٔ تصمیمگیری و به گونهٔ غیرِمستقیم در روندِ حکومتداری، احساسِ توانایی و مسؤولیت را در وجودِ شهروند زنده نگه داشته و آن را تقویت می کند. در این صورت شهروند فرصت می یابد تا در روندِ انکشاف اشتراک یابد و فعالانه در آن سهیم شود. به این سان، شهروند می تواند در مسیرِ تکامل مؤثر واقع شود، که خود عاملیست قابلِ توجه در پیشبردِ فرایندِ ترقی. در ضمن، با اهمیت قایل شدن به خواستهای شهروند، دولت عملاً ثابت می سازد که به فردیتِ فرد احترام قایل است و به موجودیت و رضایت خاطرش ارج می گذارد. این احساسِ ارزشمندی و توانمندی، شهروند را متیقن می سازد که حکومت از او و خدمتگزارِ واقعیِ اوست. از این سبب، او نیز به تلاشِ بیشتر و همکاریِ متقابل با دولت تشویق می شود.

از منطق به دور نیست اگر بگوییم همکاریِ شهروند از روی حسِ مسؤولیت و بر اساسِ احترام و اعتماد به دولت، هم در استحکامِ سیاسی و هم در انکشافِ اقتصادی و اجتماعیِ کشور، سودمند واقع می شود.

هدف از درنظرداشتِ خواستها و تواناییهای شهروند چیست؟ توجه به این دو ویژگی، برای بحثِ تأثیرِ شهروند بر انکشاف و تأثیرِ حقایقِ ترقی بر شهروند اهمیت دارد. مثلاً، برای انکشافِ صنعت، که خود بخشِ اساسیِ اقتصاد است، باید ضرورتِ اجتماع و منافعِ طرفینِ ذیدخل (سرمایه دار و کارگر) موردِ تحلیل قرار گیرد و در عینِ حال، به تواناییهای مادی و معنویِ جامعه در پذیرایی و انکشافِ صنعتِ موردِ نظر توجه شود. کدام عوامل در کامیابیِ سرمایه دار نقش دارند؟ تأثیرِ این سرمایه گذاری بر جامعه، اقتصاد و محیطِ زیست چه خواهد بود؟ ظرفیتِ ایجادِ فرصتهای جدیدِ کاریابی، هم از لحاظِ کمیت و هم از نگاه کیفیت، چه خواهد بود؟ بالاخره، آیا صنعتِ موردِ نظر، تأثیراتِ منفی هم دربر خواهد داشت؟ اگر پاسخ مثبت باشد، نتیجهٔ مقایسهٔ نسبیِ نواقص با فواید، چه می تواند باشد؟ این و دهها پرسشِ دیگر، باید در موردِ پیوندِ صنعت و

اجتماع و تأثیراتِ متقابلِ یکی بر دیگری، موردِ تمرکز قرار گیرد؛ تا زمینهٔ مساعدی هم برای انکشافِ صنعت و هم برای بهبودِ وضعِ فرد و جامعه ایجاد گردد.

زمینه سازیِ مناسب در تولید و نیرو بخشیدن به ظرفیتهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در کسبِ مؤفقیت، نقش زیربنایی دارد.

تحلیلِ دقیق و آگاهانهٔ اوضاع از یکسو و نافذ ساختنِ قانون از سوی دیگر، در تعیینِ خطِ مشی های انکشافی، اهمیتِ به سزایی دارد. پس، انتقالِ قانون و برنامه از صفحهٔ کاغذ به صحنهٔ عمل، بخشِ دیگری از زمینه سازی برای ایجادِ ظرفیت و پیشرفت است. قانونیت، مبنا و زمینه یی است، که جامعه می تواند در آن بستر، به اساسِ ضرورت و تواناییِ درونی، سیرِ تکامل اش را طی کند. نتیجهٔ مهمِ طرح و زمینه سازی برای نافذ ساختنِ مؤثرانهٔ قانون، به وجود آمدنِ شرایطِ عاری از ترس و جبر برای شهروند است؛ شهروندی که به چنین فضا محتاج است تا به آرزوی ارتقای معیارِ زندگی اش تحققِ عملی بخشد. او به فرصتِ آزادیِ عمل و آرامشِ روحی نیازمند است؛ تا به پرورشِ فردیِ خویش و انکشافِ کُلیِ اجتماع، با سرعت و مؤثریتِ لازم بپردازد. یکی از ارکانِ مهمِ این زمینه سازی، حفظِ حقوقِ بشر و تضمینِ مصونیتِ فردیِ هر عضوِ جامعه است. مصونیتِ فردی، زمینه را برای استفادهٔ اعظم از خلاقیت و دیگر ظرفیتهای کاری و تولیدی مساعد ساخته، به بلند رفتنِ معیارهای زندگی و رفاه عامه می انجامد. اجرای قانون، به منظورِ حفاظت از سرمایه های مادی و معنوی، باعثِ جلبِ اعتمادِ شهروند به صلاحیت و حقانیتِ حکومت نیز می شود. اجرای قانون، منجر به استحکامِ سیاسی می گردد، که خود، زمینهٔ دیگری برای ترقی است.

علاوه بر تحققِ قوانین، تأمینِ خدماتِ اجتماعی هم از جمله مسؤولیتهایی است، که برآوردنِ آن در ایجاد و رشدِ ظرفیتهای انسانی، جداً، مفید واقع می شود. مهیا ساختنِ خدماتِ آموزشی، بهداشتی، کاریابی و رهایشی به افرادِ محتاج، یکی از اساساتِ زمینه سازی برای انکشافِ همه جانبه است. پیشکشِ خدماتِ اساسیِ اجتماعی، فرد را در مبارزه برای بقا و گام نهادن در روندِ رشد کمک می کند. بدیهی است، که افرادِ برخوردار از صحتِ جسمانی و آرامشِ روحی، بر اساسِ حفظِ حقوقِ معنوی و مادیِ خویش و با استفاده از علومِ عصر می توانند در عرصهٔ تولید و تکامل، گامهای رساتر و مطمین تر بردارند. جامعه یی که سالم و مصون است، در طرح و عملکردِ برنامه هایش، می تواند با پیروی از اساساتِ دموکراتیک، واقعبینانه عمل کند.

پس، دیده می شود که بهبودِ وضعِ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی (ترقی) مربوط است به دو رکنِ اساسی: یکی، تعیینِ هدف و دیگری تعیینِ مسیر و سرعتِ حرکت به سوی هدف.

هدفِ پیشرفت، باید بر اساسِ دو واقعیتِ اجتماعی تشخیص شود: احتیاج و امکان. ضروریاتِ اجتماع چیست و امکاناتِ مادی و معنوی در برآوردنِ این ضرورتها چه می تواند باشد؟ طرحِ این پرسشها می توانند نقطهٔ خوبی برای آغازِ برنامه ریزیِ ترقی جویانه باشند.

همچنان، همگام با پیاده نمودنِ برنامه های انکشافی، بهتراست حکومت به اجرای جدیِ قوانین بپردازد، تا بتواند متضمنِ حفظِ حیات، حقوقِ انسانی و داراییِ (معنوی و مادی) شهروند باشد.

فرد، وقتی می تواند در بهتر ساختنِ جامعه و محیط سهم گیرد، که حق و تواناییِ انکشافِ خودی و استفاده از نیروی خلاقیت و تولید را به دست آورده باشد. پیشرفت، وقتی امکان پذیر است، که به ضرورت و قابلیتِ شهروند توجه شود و به او اجازهٔ اشتراک در روندِ برنامه ریزی و کار برای ترقی داده شود.حفظِ حقوقِ انسانی اش، فضای مصون را مهیا می کند، تا او بتواند آسوده خیال، با آموزش، تفکر، کار و ایجادِ مسیری که خود ثواب می بیند، به سوی هدفی، که خود در تعیینِ آن سهیم بوده است، راه پیماید.

از داؤدِ شمس، در ایالاتِ متحده، به زبانِ انگلیسی، تازه منتشر شده است:

Democracy's Dilemma: The Challenges to State Legitimacy in Afghanistan

ISBN-۱۳: ۹۷۸۱٤۳۵۷۱۱۰۱۳

www.davidshams.com

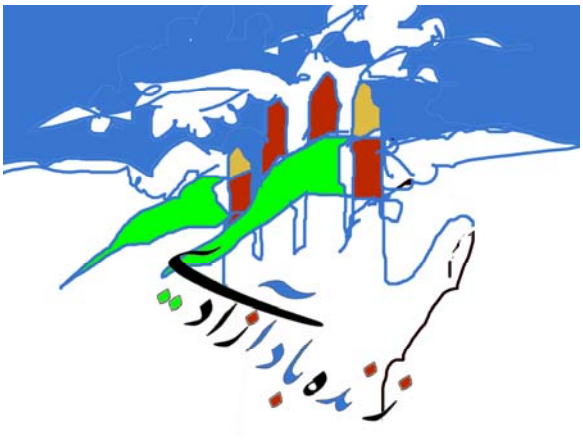

رحیم ابراهیم

داستان کوتاه

بیست و پنج تا سی شاگرد بودیم در یک صنف؛ بهتر است بگویم در یک بیکارخانه.

صنفِ ما فقط یک در داشت و بس. دروازهٔ آن هم مثلِ زینه ساخته شده بود، که در شمالِ افغانستان به آن «ایرگَنَک» می گویند. این دروازه در وقتِ غیابتِ معلم، بهترین و یگانه وسیلهٔ ورزشیِ ما بود. درین اتاق یا صنف، غیر از ما و گلیمچه و نمد و پوستک و کاغذهای کارتن ـ فقط دو همصنفیِ ما از آن داشتند ـ که از آن برای نشیمن استفاده می شد، موجوداتِ دیگری از هژده هزار مخلوقِ خداوندی، هم بودند. گاهی شاگردی با چند تارتنک بازی می کرد، زمانی شاگردی چیغ می زد و می دیدی که شاگردِ دیگری موش مرده یی را به گردنِ او انداخته است. گاهی شاگردی به درد می گریست و در فرجام معلوم می شد که او را زنبوری و یا چیزِ دیگری، که شاگردِ دیگری آورده بود، گزیده است. زمانی شاگردی مصروف خم زانوی شاگرد دیگری می

.....

بود، چون می نگریستی، آنها به کمکِ هم کنه یا گنگی را، که به خمِ زانوی دوستش چسپیده بود، می کندند. این خونخواران، از گاوِ خانهٔ پهلوی صنفِ ما می آمدند. زمانی شاگردی فریاد می زد: «او مادرخطاها، دانِ تانه بسته کنین!» چون می نگریستیم جانورِ چارپای خاکی رنگ بر دیوار چسپیده است و تکان نمی خورد. در یک آن ده ـ پانزده کُلوخ و سنگچل بر آن نقطه می خورد، آن دشمنِ حضرتِ ابراهیم علیه السلام یا کشته می شد یا این که با یک جهش در بینِ شاخه هایی که بالای چوبخانه انداخته بودند، گم می شد. موجودِ دیگری هم در صنفِ ما رحلِ اقامتِ جاودانی افکنده بود. این عزیزِ همه کیک آغا بود. این آغا، روز و شب نمی شناخت. همین که به آن صنف تاریک و بد بو داخلِ می شدیم، به خدمتِ ما کمر می بست. از شروعِ ساعتِ درسی تا ختمِ درس، یعنی تا رخصتی، دستِ ما بود و خاریدنِ جان. گنجشک و مینای دم و بال کنده، تقریباً هر روزه در صنفِ ما مهمان بودند. وقتی هم دیده می شد که بقه یی از آخرِ صنف گزلک شده، بر سر یا شانه یا تختهٔ پشتِ شاگردی خورده است. گذشته ازین خودیها، روزهای بازارِ شهرِ ما، یعنی روزهای یکشنبه و پنجشنبه، همدرسهای دیگری هم در صنفِ ما پیدا می شدند. گاهی می دیدیم، که کره خری در گوشهٔ صنف نشسته است و زمانی چوچه سگی، بر فرشِ یکی از شاگردان مصروفِ درس خواندن می بود؛ یا این که با ترس و هراس از آخرِ صنف به سوی دروازه می آمد. برای این که تصویرِ دلنشینی از صنفِ ما داشته باشید، رومیها، میوه های پوسیده و پیازهای گندیده را نیز با این شاگردان، درهم آمیزید. کفشهای چند بار پینه خورده و چند منی شدهٔ ما را فراموش نکنید. چاشنیِ این معجونِ صنفی، سخنانِ محبت آمیز و کوچه باغی ما بود، که یک لحظه از لبها دور نمی بود و گوشها از آن دُردانه ها همیشه پُر بود.

هر روز که از مکتب می آمدیم، دعای بد مادران بود و خمچهٔ تر آنان و تار و سوزن. مادرانِ ما یک نیکی به حقِ ما می کردند که شهکاریهای ما را از پدرها پنهان می نمودند؛ چون می دانستند که اگر پدرهای گشنه و غمکُشتهٔ ما خبر شوند، حتماً دست و پای و سر و صورتِ ما میده می شدند و کوزه های غیظِ ناداری و فقر و خشم، بر سر و صورتِ ما می شکستند.

تبراقی هم برای کتاب و کتابچه و قلم داشتیم، که غیر از کتاب و کتابچه و قلم، هرچیز در بینِ آن پیدا می شد.

دیوارها و بینِ شاخه های سقفِ صنفِ ما پُر از ریزه های کاه بودند. از آنها بر سرِ ما ریزه های کاه می ریخت. طرفِ راستِ دروازهٔ صنف، تخته های یک چوکی را سیاه کرده، آویخته بودند. این شی، تختهٔ صنفِ ما بود. این ابتکارِ بیجای نمایندهٔ صنفِ ما، سبب شد که پانزده ـ بیست چوکی ویران شود و چند تختهٔ آنها به صنف بیاید و بقیه با پایه ها به خانهٔ معلمِ صاحب برود. ازین تخته، هیچ وقت، استفاده نمی شد. معلم صاحبِ ما، که او را مردم «ملا ـ معلم صایب» می گفتند، هیچ وقت تباشیر به دست نمی گرفت. پنداشتی که او با سپیدی دشمنی دارد.

از زبانِ بزرگان و شهر رفته های خود شنیده بودیم، که شاگردانِ مکتبهای شهر، بر چوکیها می نشینند و پیشروی شان چیزی دارند به نامِ میز، که در خانه های آن بکسهای خود را

می گذارند و بر سرش، می نویسند و دستهای شان را می گذارند. در دلِ همهٔ ما آرزوی داشتنِ میز و چوکی موج می زد؛ امّا به این آرزو نمی رسیدیم. عبدالرحمنِ پهن پوز (این نامی بود، که به سببِ داشتنِ بینیِ کلان، برایش اعطا شده بود. فراموش کردم بگویم، که هرکدامِ ما غیر از نامِ حاضری، نامهای مأنوسِ دیگری به خانه و قشلاق داشتیم. آن نامها بیشتر از نامهای اصلیِ ما شهرت داشتند) که به شهر و از تصادف با کاکای معلمش به مکتب رفته بود، شکلِ میز و چوکی را به ما شرح کرد: چوکی، کمبرتر، درازتر و برابرِ صندلی است. میز، پست تر و کوتاه تر از صندوقهای مادرهای ماست. اگر پایه های صندوقها را اره کنید، میز می شوند. اگر صندلی را از مابینش اره کنید، چوکی می شود.

از عجایبِ روزگار، فردای آن روز، چند تنِ ما به گناه اره کردنِ پایه های صندوق ها و دونیم کردنِ چوکیها، کور و کبود شده بودیم. درین جمع، سلامِ سریغ، رشیدِ گیجر، کلامِ کل، ایشانقلِ هپپی، ممد منقه و حسنِ کور، برجستگیِ بیشتری داشتند. ازین میان، سلامِ سریغ، که دستش با اره و تیشه آشنا بود، صندلیِ خانهٔ عبدالرحمنِ پهن پوز، رشیدِ گیجر و ممد منقه را به مشورهٔ هم و دور از نظرِ کلانهای خانه، از میان دونیم و ترمیم کرده، به صنف آورده بودند.

با آمدنِ این چوکیها در صنف، چنان جنجالی برپا شد که حسابش را کرام الکاتبین هم گرفته نمی توانست. فردوسی در توصیفِ میدانِ جنگی گفته بود، که:

ز سمِ ستوران در آن پهن دشـــــت زمین شد شش و آسمان گشـت هشـت

و امّا آن روز در صنفِ ما این بیت مصداق می یافت:

ز شوقِ نشستن بر آن میزِ پست ســـر و کله و پـــوزها مـــی شکسـت

هر یکِ ما تلاش داشتیم که بر چوکی بنشینیم و خودنمایی بکنیم. نکتهٔ جالب این که عبدالرحمنِ پهن پوز، توصیفِ چوکیِ چرخی را هم شنیده بود و با آب و تاب از چرخیدنِ آن نیز قصه می کرد و خود هم می چرخید. کوششِ ما برای چرخاندنِ چوکی بیفایده بود. با این هم، کوششِ بندگی می کردیم؛ امّا سودی نداشت. آن روز، که پنجشنبه بود و معلم به بازار رفته (ملا ـ معلم صاحب هر روزِ پنجشنبه و یکشنبه به بازار می رفت.)، برای ما روزِ خوبی بود. ما همه مصروفِ خود بودیم و به هیچکسِ دیگر فکر نمی کردیم، از جمله به اسلمِ کچل هم. به اسلمِ کچل، که هم عاجز بود و هم ضعیف، هیچ نوبت ندادیم، که بر یکی از آن چوکیها بنشیند. از همین سبب او عقده پُر شده بود.

روزِ شنبه، وقتی که به صنف، بهتر است بگویم به قماو، چون ملا ـ معلم صاحب، بر تخته نوشته بود:

تا نباشـــــــد چوبِ تر فـــــرمـــان نبرد گاو و خر

آمدیم، چشمهای ما به فلاقه آویخته شده از سقف و چوبهای توت و بهی و گُلبتهٔ خوابانده شده در آب افتاد. ملا ـ معلم صاحب، همهٔ ما را قطار ایستاده کرد. فقط اسلمِ کچل نشسته بود و

بس. تمامیِ ما، کلوخهای چشمدار را می ماندیم. هیچ صدایی شنیده نمی شد. فقط گاهگاهی بینی بالا کش می شد و آستینی از یکسوی پرخانهٔ بینی به دیگر سو کشیده می شد و خطی زرد رنگ از مایعِ لزجی تا زیرِ گونه امتداد می یافت. آن روز، غیر از اسلمِ کچل، بقیه، حقِ یکسالهٔ خود را از ملا ـ معلم صاحب، بر کفِ دست و پا و سر و شانه و کله و کاپوز گرفتیم.

ملا ـ معلم صاحب، که مردی میانه قد و جوانتر از کلانترین شاگردِ صنفِ ما بود، اصلاً تعلیماتِ رسمی نداشت. امضا هم نداشت و به زحمت می توانست از روی کتاب بخواند. با تعلیماتِ نیمه رسمی و نیمه سوادی که داشت، برای ادارهٔ مکتبِ ما و به خصوص صنفِ ما، از چالهای خوب کار می گرفت. مثلاً: وقتی که دلش می خواست ساعتی با مردانِ بیکارِ قشلاق غم غلط کند، همهٔ ما را مثلِ طالبانِ مدرسه ها، به دو زانو می نشاند و می گفت بر کاغذ خم شوید. ما پنج ـ شش سر، مانندِ پنج ـ شش سمارق، که از یکجا سر زده باشند، روی یک ورقِ کاغذ به نامِ کتاب خم می شدیم. معلم صاحب بر پشتِ گردنِ ما خاک می انداخت و خودش می رفت.این ورقها را یگانه باسوادِ قشلاقِ بالا، به خاطرِ رضای خدا، از روی یگانه کتابِ درسی می نوشت و به مکتب می داد . ما هم بر جانِ معلم نیرنگی می زدیم. همین که پای معلم از لخکِ دروازه بیرون می شد، همه بر می خاستیم، خاکهای ریخته شده بر گردنهای ما، به امتدادِ ستونِ فقراتِ ما می دوید. پاسبانی در کوچه می گذاشتیم تا از آمدنِ معلم صاحب به ما خبر بدهد؛ امّا مارِ آستینِ ما یعنی اسلمِ کچل، رازِ ما را به معلم افشا کرده بود. ما به اسلمِ کچل کاری نداشتیم. اگرچه هزارها قصور می خواندیم و خط و نشان می کشیدیم، مگر به خوردی و لَنگیِ او دلِ ما می سوخت و بعد از صنف، با او دوستِ صمیمی می شدیم. با افشا شدنِ رازِ ما، یک فلاقه حسابی می خوردیم. ملا ـ معلم صاحب هم چالِ دیگری به کارمی بُرد. بعد از این که بر گردنِ ما خاک می انداخت، آن را مُهر می کرد. ما مجبور بودیم که با خاکهای مُهر شده برگردن، ساعتها خم شویم و با دشنامهایی عزتِ اسلمِ کچل را کنیم و در بینِ خود ساعت تیری هم نماییم. وقتی که معلم دوباره به صنف می آمد، مُهرها را یک به یک کنترل می کرد. وای به جانِ کسی بود که تخطی کرده بود. آن خرابکار، «نی آرسی و نی فارسی» یک فلاقه حسابی می خورد. شکایتِ ما از فلاقه کاری معلم پیشِ پدرانِ ما فایده یی نداشت، چون که آنان به ملا ـ معلم صاحب گفته بودند، که: «ای بچه به شما تسلیم اس، پوست و گوشتش از شماست و استخوانش از ما». این لک بخشیِ بزرگانِ ما، روزِ ما را سیاه کرده بود.

فکر نکنید این بیچاره ها، هیچ خوشی نداشته اند. ما خوشی هم داشتیم. خوشیِ ما دیدنِ موتر بود، مخصوصاً، موترهای باربری؛چون که آنها آهسته می رفتند و سرک هم خراب بود و ما می توانستیم، مثلِ پیر و خلیفه، آنها را لمس بکنیم و از خوشی، دقیقه ها جفتک بیندازیم و به دیگران فخر بفروشیم خوشیِ ما وقتی دو چند و چند چند می شد که دو موتر پشتِ سرِ هم می آمدند. با شنیدنِ صدای موترها، کم از کم دو کیلومتر به استقبالِ آنها می رفتیم و دو کیلومتر هم آنها را بدرقه می کردیم. مراسمِ استقبال و بدرقهٔ ما با ترانه یی که فقط یک مصرع داشت،" دوتا

موتر پشت ده پشت، دوتا موتر پشت ده پشت"، همراه بود. این مصرع، شاید هزارها بار تکرار می شد. گاهی موتررران ها به ما لبخند می زدند و دست تکان می دادند. این محبتِ موتررران ها، مانندِ آزادی بخشیدن مکتب به ما بود؛ امّا اکثراً از زبانِ این مردم، دشنام می شنیدیم و آن هم چه دشنامهایی. با این همه، آنها را با شوقِ بی پایان استقبال و بدرقه می کردیم. از این کارِ خود اصلاً خسته نمی شدیم. در خانه هم که می آمدیم، چگونه گیِ اجرای این مراسم را، با آب و تاب، به خواهرها و برادرانِ خود می گفتیم. پدر و مادرِ ما اصلاً فرصتِ شنیدنِ این بیهوده ها را نداشتند. آنان، معمولاً، خسته و افسرده می بودند. کارِ فرساینده، حوصلهٔ آنان را می گرفت.

کله و کاپوزِ ما خصوصیاتِ فصلی داشتند. یعنی این که در همهٔ فصلها، تفاوتِ چندانی با هم نداشتیم. در هر بهار و تیرماه، سرهای مارا جبراً کل می کردند ؛ مثل آن که بز و گوسفندان را کل می کنند. در دیگرفصلها، معمولاً تا وقتیکه جانورانِ خوردی از سر و کلهٔ ما سرازیر نمی شد، کسی به فکرِ کل کردنِ ما نبود. در بهار و زمستان، کالاهای ما پُرگِل می شد و در تابستان و خزان پُرخاک می بود. آستینها وکومه های ما را درزمستان، قشر درخشنده یی میپوشانید و این قشر درخشان تا ماه های ثور و جوزا، درخشان و درخشانتر میشد.

معلم صاحب خری هم داشت که به نوبت میچرانیدیم. هرروز که از درس آزاد میشدیم ، برای چرانیدن این خر که از پیش دندان میگرفت و از پس لگد میزد، سرکفانی داشتیم . دوست داشتیم که آن خر ، ما را لگد بزند، دندان بگیرد و بعد از سوار شدن بر زمین بزند، نه اینکه ملا- معلم صاحب ، خیله چوب بادامی خود را که میخی به نوک آن زده و سر میخ را هم با سوهان مثل سوزن کرده بود، زیربغل، پشت گردن و بجلک ما بخلاند.

روزگار ما شاگردان صنف سوم دهاتی ، چنین بود و درس ما هم چونان. صنف اول و دوم در مهمانخانهٔ "گدای کوسه" درس میخواندند. ملا- معلم صاحب ، ساعتهایی هم آنجا میرفت. سه صنف در دو جا بود و یک معلم . صنف ما در خانهٔ "حاجی قادر" بود. این صنف در اصل کاهخانه بودو راهی به گاوخانه داشت. آن را با گل وکلوخ بسته ، برای ما صنف ساخته بودند. دروازهٔ صنف ما را از کوچهٔ کلان باز کرده بودند. در همین صنف از ده ساله تا ۱۷ ، ۱۸ ساله درس میخواندیم. پهلوی صنف ما میدانی مسجد بود. این مسجد، سه چار حجره داشت که آنها را برای معلم صاحب که در عین حال امام مسجد هم بود، داده بودند. خانوادهٔ ملا- معلم صاحب ، در همین اتاقها زندگانی داشتند. هر گاه که صدای همسر محترم ملا- معلم صاحب یا دختر بد خلق و نازدانهٔ او می بر آمد، به یک اشاره، پنج شش نفر به سر میدویدیم و خدمت میکردیم. این خدمت را از حضور در صنف، از جان و دل دوست داشتیم.

با چرانیدن خر، با خدمت کردن به خانهٔ ملا- معلم صاحب ، با آوردن عشر و زکات و بیگاری ، چشم ملا- معلم صاحب را دوست کرده نتوانستیم. او همچنان بد اندیش و بد بین درجه یکِ ما بود .کارد به استخوان مار رسیده بود و در صدد چاره جویی بر آمدیم. هرچه فکر میکردیم ؛

چاره یی نمی یافتیم . مقصود ما این بود که حد اقل چند روزی از ظلم این شخص ظالم که هم معلم ما بود و هم امام پدران ما، نجات یابیم.

ملا- معلم صاحب ما غیر از لت و کوب زبان شیرین (!!) هم داشت. نوازش او دشنام چارواداری بود، این دشنام شامل حال مادر و پدر ما هم میشد.آنروز از تصادف نیک، اسلم کچل نبود؛ او چند روزی میشد که به خانهٔ مامایش دوراز قشلاق و مکتب رفته بود. یعنی مار آستین نداشتیم. نمایندهٔ صنف ما که "رسول قوش کلله" میگفتیمش، طرفدار ما بود. او را به سبب لیاقت و هوشیاری اش قوش کلله (دو کله) میگفتیم. روزی از روزها که ملا- معلم صاحب ما به بازار رفته بود، رسول قوش کلله، در حالی که چیزی زیر بغل داشت، پیش روی صنف آمد و با صدایی که شبیه به صدای کره خر نوزاد بود ، گفت:

- میخایین از گیرمعلم برِ چند روز خلاص شوین؟

همه با یک صدا مثل اینکه کسی پرسیده باشد که میخایین شما را برِ همیشه رخصت کنم، از تهِ دل جواب دادیم : - میخاییم.! یا خدا ماره ورداره، یا مکتبه ، یا ملا- معلمه.

رسول قوشکلله بازهم با همان صدای دلنشین خود گفت:

- خی ایتو که اس، بیایین قسم بخورین، ده قران دست بانین.

ما همه، مثل کسانی که تحلیف وفاداری را به جا می آورند، رفتیم و یک یک ، بر قاعدهٔ بغدادی دست گذاشتیم و به دهن قوش کلله چشم دوخته بودیم که این منجی و رهبر ما ، دگر چی درفشانی خواهد کرد. قوش کلله بعد از سوگند دادن ما، بینی خود را با آستین بُراق خود پاک کرد و گفت:

امشو، در خانهٔ ما یک ملای کلان آمده بود. او ره ملای مثنوی خوان میگفتن. او مثنوی میخواند. نمیدانم که مثنوی چیس. کتابش برابر بالشت بود وچن جای او کتابه خواند قصه کد. کتاب کلان بود، مثل بالشت. ازو کتاب یک چاله یاد گرفتُم .

ما همه چیغ زدیم که چی چال اس؟

قوش کلله گفت:

-گفته نمیشه. شما از گپ مه بر آمده نمیتانین، قسم خوردین. از مادر طلاقی هم قسم بخورین.

همه یک صدا گفتیم:

- اگه از گپ تو براییم مادر ما طلاق شوه.

قوشکلله گفت:

- صُب که معلم صایب آمد، اول مه میگُم که معلم صایب چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟ باز شما هم یکی یکی ، مثل یی که به راستی معلم مریض شده باشه، احوال او ره پرسان کنین.

قبول کردیم. اما رسول قوش کلله ما را با این قبول کردن رها نکرد. دو سه بار خودش معلم شد و ما به نوبت، احوال او را پرسیدیم :

– معلم صایب، چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟

جریان تمرین بسیار موفقیت آمیز بود. همه مثل پرنده گان پرگشوده از قفس و رسیده به آزادی، شاد و خوشدل بودیم.آن روز، بچه های نهایت سر به راه به خانه های خود شدیم. همه کار های خانه را که وابسته به ما بود، بدون پس گردنی خوردن از پدر، برادر، کاکا، ماما و بدون شنیدن نفرین مادر و خواهر، انجام دادیم. مادران ما ازین دگرگونی حیران شده بودند و میگفتند که : خضر دیدین چه بلا ؟خدا از نظر بد نگاهِ تان کنه. چند تا نان خیرات کنُم ؟

ذوق انتقام، دل ما را سرشار از خوشی کرده بود. به هرچه – در و دیوار سگ و خر و گاو واسپ و شترو پشک و خوردو کلان که چشم ما می افتاد ، به دل میگفتیم :" معلم صایب چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟"

قرار برین گذاشتیم که شب هم در دسته های کوچک ، تمرین کنیم که: معلم صایب چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟

چند تای ما به مسجد هم رفتیم تا نماز بخوانیم .کلانها از دیدن ما غرق تعجب شده میگفتند:

- افتو از کدام سو بر آمد؟

برای نخستین بار توانسته بودیم که چشم بر چشم ملا– معلم صاحب بدوزیم. با دیدن او زیر لب زمزمه میکردیم که:

– معلم صایب چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟

صبح دو شنبه شد. وقتتر از همیشه به مکتب حاضر شدیم. رنگ از رخ ما پریده بود و حلق ما قاق شده. تشویش و نگرانی هستی ما را میسوزاند. دلها از دلخانه جدا شده بودند. چند تای ما به رسول قوش کلله گفتیم بیا که ازی گپ بگذریم؛اما او سوگند ما را به رخ ما میکشید و مژدهٔ آزادی از ظلم ملا– معلم صاحب را میداد. صنف ما گویی در درازا و پهنا آتش شده بود. گلیمچه ها، نمد ها و پوستک ها را هم می انگاشتیم که به آتش تبدیل شده اند. هر باری که معلم صاحب به خیال ما می آمد، یک من گوشت آب میکردیم. زود زود به رگ زدن میرفتیم. با هر صدایی، یک قد میپریدیم . راه مثل اژدهایی به نظر مان می آمد که به طرف ما می آید. تبراقهای آویزان به گردنهای مان، ما را به طرف زمین کش میکردند. کفشهای کهنه و فرسودهٔ ما، هفتاد منی شده بودند. نوک پیراهن های «بالا پایین» شدهٔ خود را میجویدیم. کلمات ما گنگ و نا مفهوم شده بود. فکر میکردیم که آواز ما از کوه قاف شنیده میشود. کودکانی را می مانستیم که برای نخستین بار بدون رهنما به جنگل رفته باشند. یکی دوتای ما به گریستن

شروع کردیم. دو سه تای ما میخواستیم که بگریزیم؛اما یارای گریختن نبود. فلاقه آویخته شده بر سقف، مثل حلقهٔ دار به نظر می آمد. فکر میکردیم که با این حلقه یک به یک، خفه خواهیم شد. دروازهٔ صنف به دهن هیولایی می ماند که قصد قورت کردن ما را داشته باشد. بالار ها و شاخچه های سقف، مثل مار های به رقص آمده بودند. دیوار های صنف همقد آسمان شده بودند. به رسول قوش کلله نفرین میفرستادیم. اما او آرام و با شکوه ایستاده بود. وقتی که به او نظر میکردیم، اندکی از هراس ما کم میشد.

صدای پای ملا- معلم صاحب بر آمد. برای ما یک غار موش، هزار تنگه شده بود. یک نوع سردی و بیحسی سراپای ما را فراگرفته بود. به مجرد پا گذاشتن معلم در صنف، نزدیک به مرگ شدیم. ملا- معلم صاحب از خاموشی و آرامی صنف، لبخندی حاکی از رضایت زد. ما را شمار کرد. هیچ وقت حاضری نگرفته بود. بعد از شمار گله اش، دور خورد و بر صفه چه یی که بر گوشهٔ صنف ساخته بودند، نشست. یگانه کتاب صنف را که همیشه با خود داشت، به دست گرفت. قصد داشت که چیزی از ما بپرسد یا درس بدهد. درین وقت رسول قوش کلله، آهسته از جایش برخاست . با برخاستن او در مقابل معلم، فکر کردیم که پهلوانی به جنگ هیولایی میرود. خون در رگ های ما هم به حرکت آمد.درمیان بلارفته بودیم.آن ترس و هراس قبلی گم شده بود. رسول با صدایی که در آن لحظه، چون صدای منجی و آزادی بخش به گوش می آمد، گفت :

– معلم صایب چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟

این پرسش دو توفان را بر پا کرد، یکی در هستی ملا- معلم صاحب به سوی نابوده گی ، دیگری در هستی ما به سوی آزادی و رهایی.

معلم تا میتوانست رسول را به دشنامهای چاروادارى بست. میخواست که پایش را به فلاقه بسته کند که حسن کور گفت :

– معلم صایب چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟

چوبی که به خاطر فرود آمدن بر سر رسول بلند شده بود، بر شانهٔ حسن کورخورد. حسن از درد مثل مار زخمی میپیچید. نزدیک بود که پلان بر هم بخورد و معلم به پیروزی برسد، مگر سلام سریغ، از آخر صنف با صدای لرزان و انباشته از هیجان گفت :

– معلم صایب چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟

معلم صاحب میخواست که او را به چوب ببندد، رشید گیجر گفت:

– معلم صایب چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟

با سوال رشید گیجر، توفان شک در دل ملا- معلم صاحب به موج زدن شروع کرد و همزمان توفان سوالها را بر زبانهای ما جاری ساخت:

– معلم صایب چی شده که رنگ تان پریده، خدا نخواسته مریض شدین ؟

- چرا پیش داکتر نمیرین ؟

- اگه پیش داکتر نمیرین، برین پیش ملا خدایداد که نشتربزنه !

این ملا خدایداد یگانه طبیب قشلاقها بود. هر کس که می آمد، حق و نا حق نیشتر میزد.

- ده گپ رسول باور نکدین
- حسنه نا حقی زدین
- ده یی زمانه دلسوزی هم بلای جان اس

هیچ کس نماند که گپی نزده باشد. این سوالها هریک مانند چکشی بود که بر آهن تافته شدۀ بدن معلم فرود می آمد. لرزه یی خفیف در سراپای معلم صاحب احساس شد. رنگش را دیدیم که پرید. در دیدگانش زبانه های خشم در پیچ و تاب بود. پاهایش تاب تحمل را از دست داد.آهسته رفت و بر صفه گک نشست.از غیظ میغرید. نمیدانستیم که چه میگوید. در و دیوار قلاغ ملا- معلم صاحب را میگرفتند. ما نگاه های پیروزمندانه به هم رد و بدل میکردیم. صنف در نظر ما قفسی بود با تیرهای شکسته و معلم صیادی بود از پا افتاده و زه ِ کمان گسسته.

ملا- معلم صاحب با شف لنگی ملیلۀ سپیدش ، عرق پیشانی را پاک کرد. خواست که بر خیزد ، اما نتوانست . رسول قوش کلله ، آهسته در زیر بغلش در آمد. حسن کورهم خود را رساند. دیگران از دنبال او راسته شدیم. نزدیک دروازۀ خانۀ معلم صاحب رسیدیم . ملا- معلم صاحب خود را خم کرد و سنگی را از زمین برداشت. بی کمک رسول و حسن از دروازه درامد. رسول و حسن از عقبش داخل حویلی شدند. همینکه چشم زن ملا- معلم صاحب به او افتاد ، پرسید:

- خیریت اس چرا پس آمدین؟

معلم صاحب با سنگی که در دست داشت، پیشانی او را نشانه گرفت، میخواست که به تقدیرش بکوبد، حسن کور دست او را محکم گرفت.

برای ملا- معلم صاحب توش و توانی نمانده بود. یک راست رفت و بر دوشکی که همیشه می نشست ، افتاد و زن را به دشنام چارواداری بست. ملا- معلم صاحب به رسول گفت که لحاف بالایش اندازد. رسول هم سه چار لحاف را سربه سر انداخت. ملا- معلم صاحب از زیرسه چار لحاف، تا که توانست همسرش را به باد ناسزا گرفت وهفتاد پشت او را با آب مثانه اش شست. زن مظلوم ملا- معلم صاحب حیران بود و از واقعه خبر نداشت ، به لخک دروازه ایستاده بود و با ایما و اشاره از رسول و حسن میپرسید که چه شده است. آنان جواب نمیدادند.

با اشارۀرسول ، ما ۲۵- ۳۰ کل و کور شانه به شانۀ هم نشستیم و با آواز بلند، شروع به درس خواندن کردیم. چنان بلند که حتی خود ما را نیز درد سر برداشته بود. ناگهان از زیر لحاف، کلۀ کم موی ملا- معلم صاحب بیرون شد و فریاد زد :

- حرام زاده های لعنتی برین تا چند روز رخصت استین.

بعد از شنیدن این جمله، یکی به دنبال دیگر از آنجا بیرون شدیم ، نفسها را تازه کردیم و مانند زندانی های از بند رسته یک صدا فریاد زدیم : " زنده باد آزادی ! "

پس از آن ما بودیم و کلاه به آسمان انداختن ؛ ما بودیم و وداع کردن با تبراق بی کتاب و کتابچه ؛ ما بودیم وکوچه ها گز و پل نمودن ؛ ما بودیم و مادر و اعضای خانواده را به بینی رسانیدن ؛ ما بودیم و شبانه انگور دزدیدن ؛ ما بودیم و روزانه بر ستون مسجد بسته شدن واز دست امام مسجد که همان معلم ما بود، خمچه خوردن؛ ما بودیم و در زیر خمچه ، آهسته « زنده باد آزادی » گفتن .

فاریاب/ شهرِ میمنه / ثورِ ۱۳۶۷

طرح داستانی

قاسم قاموس

مرد، که هویتِ کودکش روشن نشده بود، روی یکی از چوکیهای سالون نشسته بود و به آیندهٔ خود، زن و کودکش فکر می کرد. از این که بعد از یک هفته برای مشخص شدن هویت کودکش دوتا وکیل کارها را پی گیری می کردند ، کمی احساس راحتی و آسوده گی می کرد.

تیم ویژه مشترک با قاطعیت اما آرام و خونسرد کار های شان را پی گیری می کردند.آن روز نیز تا پایان ساعت کاری ادارهٔ تیم ویژه ، بیشتر اوقات روزش را روی چوکی های سبز سالون گذرانده بود. به سنگفرشهای شطرنجی سیاه و سفید کف سالون خیره شده بود ، هرچند قبلاً سعی کرده بود بازی شطرنج را یاد بگیرد ، اما موفق نشده بود. معتقد بود زندگی خود یک نوع بازی شطرنج است. هیچ گاهی با جدیت نخواسته بود آخرین سعیش را برای یادگیری شطرنج به کار ببندد؛ اما حالا واقعاً باورش شده بود که روی بازی بزرگ شطرنج قرار گرفته است بیشتر از

.....

هر زمانی دیگر می خواست بازی شطرنج را یاد بگیرد. همان طور که به کف شطرنجی سالون خیره شده بود و به یادگیری شطرنج فکر می کرد ، دو مرد جوان که کرتی و پتلون سفید پوشیده بودند و نکتایی سرخ بسته بودند، آمدند و در دو طرف مرد روی چوکی نشستند. مرد نیم خیز شد تا روی پا بایستد؛ اما آن دو مانع شدند. یکی از آن مرد ها گفت:

– " امروز هم خوب پی گیری شد. کار کودک را می گویم!جای نگرانی نیست. شما می توانید برگردید منزل ." مرد دومی گفت:

– " بلی! اصلاً جای نگرانی نیست. شما کاملاً مطمین باشید. شما باید به ما اعتماد کنید. اعتماد ما یعنی من و دولت متبوع من به بچهٔ شما مدرک هویت خواهیم داد. این جا هرکسی که باشد حق و حقوقی دارد. پس به ما اعتماد کنید. اعتماد . اعتماد متقابل تمام کار ها را رو براه می سازد."

مرد جوان گفت : "من تا کی باید بلاتکلیف باشم؟یک هفته س که همینطورسرگردان هستم.سرنوشت من و همسرم چه می شه ؟ "

مرد اولی گفت: "سرنوشت شما هم معلوم میشود. باید صبر داشته باشید. اینجا من به نماینده گی از کشور متبوعم به شما قول می دهم نهایت سعی خود را خواهیم نمود تا به کودک شما مدرک هویت بدهیم."

مرد دومی گفت : " شما که در حال حاضر مشکلی ندارید . شما حق ندارید از شهر خارج شوید. اما در شهر می توانید به گشت و گذار بپردازید. از زیبایی های آن لذت ببرید. کشور من این حق را به شما می دهد. این جا دیگر از جنگ خبری نیست. می توانید به چیزهای بهتر و خوبتر فکر کنید. فکرش را بکنید بعد از پنج سال به شما گرین کارت خواهند داد و بعد از ده سال سیتیزن خواهید شد."

مردجوان گفت: " حالا کو تا پنج سال و ده سال. شما که وطندار هستید تنها شما زبان ما را می فهمید. اول امید ما به خدا بعد به شماست. شما باید به فکر ما باشید."

مرد دومی گفت :" کاش شما هم اینجا به دنیا می آمدید. در آن صورت شما هم از تابعیت کشور ما برخوردار می شدید. اما حالا باید مثل ما صبر کنید و مراحل قانونی را بگذرانید . تنها بعد از گذراندن مراحل قانونی است که شما هم مانند کودکتان از هویت و تابعیت کشور ما برخوردار خواهید شد. اگر کودک شما در روی زمین به دنیا می آمد که مشکلی نداشتیم. حالا هم برای روشن شدن و تشخیص دقیق محل تولد، کارشناسان فضایی و امور هوایی در تیم ویژهٔ مشترک دو کشور ، جلسات شان را تا زمان روشن شدن قضیه ادامه خواهند داد."

دو وکیل جوان با مرد جوان دست دادند و رفتند. مرد خودش را در میان آدم هایی که در رفت و آمد بودند تنها احساس می کرد. شهر را انبوهی از نورهای رنگارنگ سرخ و سبز و

نارنجی و...فرا گرفته بود . موترها با چراغ های روشن شان در سرک ها در حرکت بودند. سر نشینان موترها همان آدم هایی بودند که خود را در میان آن ها تنها احساس می کرد.لوحهٔ مغازه ها و فروشگاه های بزرگ با نورهای رنگارنگ و حروف بزرگ و کوچک رنگارنگ انگلیسی پوشیده شده بودند.پشت شیشهٔ دروازهٔ مغازه ها و فروشگاه ها نیز نورهای زیادی جمع شده بودند. دراین نمایش نورهای رنگی ، هر مغازه و فروشگاه سعی کرده بود بیشترین نور رنگی را در خود جمع نموده و از آن خود نماید. همان طورکه در پیاده رو قدم می زد و به نورهای رنگارنگ مغازه ها خیره شده بود به یاد حرفهای وکلای کودکش افتاد :

"درشهر می توانید به گشت و گذار بپردازید. از زیباییهای آن لذت ببرید.کودک شما صاحب هویت و تابعیت خواهد شد..."

سگ پشمالوی کوچی برگشت به او پارس کرد. دختر نوجوانی که پتلون کوتاه کوبای و پیراهن آستین کوتاه نارنجی پوشیده بود و دمپاییهای راحتی به پا داشت قلاده سگ را کشید ، صورتش را سریع طرف مرد برگرداند . موهای طلایی که روی شانه هایش افتاده بود، نصف صورتش را پوشاند. موهایش را با دو انگشت از صورتش کنار زد و گفت :

what do you do Master!"

مرد چیزی نفهمید.-"پای من سهواً به سگ شما خورد، مرا ببخشید، من اشتباه کردم." این جملات را چند بار تکرار کرد. دختر گفت :

-"What? What? "

و رویش را از مرد برگرداند. همان طور که قلاده سگ پشمالوی کوچک را در دست داشت پیشاپیش مرد به راهش ادامه داد و دیگر منتظر نشد تا مرد برای بار دوم در جواب او چیزی بگوید . حرف های مرد که می گفت :"شما مرا بخشید .من اشتباه کرد..."درمیان صدای هارن موترها و سر و صدای بچه هایی که همراه بزرگترهای شان بودند و در پیاده رو سرک این طرف و آن طرف می دویدند و صدای آرام و گاه بلند موسیقی که از کافی ها و رستورانت های کنار سرک پخش می شد گم شد.

مرد با نگاه هایش به دختر و سگ پشمالوی او می نگریست که از پیچ پیاده رو سرک گذشتند. به ساعتش نگاه کرد و با قدم های تندتر به راهش به مسیر شفاخانه ادامه داد. از راهروی که دیوار ها و سقف و کف آن یکدست سفید بود گذشت. در انتهای راهرو ، پشت کلکین کوچکی، زن جوانی با روپوش سفید و کلاه کوچک سفیدی که روی موهای جمع شدهٔ طلایی اش قرار داشت ، پشت میز نشسته بود. مرد کارتی را از جیب پیراهنش بیرون آورد و روی میز گذاشت . زن جوان نگاهی به کارت نمود وآنرا به او پس داد. مرد پتهٔ زینه ها را بالا رفت ، وسط راهرو منزل دوم وارد اتاقی شد. زن تا چشمش به مرد افتاد سرش را بلند کرد و دوباره روی بالشت گذاشت . مرد روی چوکی که کنار چپرکت زن قرار داشت نشست.

-"سلام."

-"سلام."

-"بهتر شدی؟"

-"بچه بهتر شوه مه بهتر می شم."

-"بچه را ناوردند؟"

-"چرا. برای شیر دادن آوردند . دوباره بردند."

-"صحتش چطور بود؟"

-"فعلاً خوب است . از روزهای قبل بهتر است . وقتش نبود. اگر در دستگاه نمی گذاشتند شاید...تو چه کار کردی؟"

-"هیچ مثل روزهای قبل . سرنوشت ما که معلوم نیست . فعلاً جنجالشان بر سر بچه است. هرکدام شان هم اصرار دارند که بچه متعلق به کشور آن هاست. وکیل کانادایی هم همین گپ را می زند."

-"پس خود ما چه؟ اینجا که امریکاس ما به کانادا چه کار داریم؟"

-"وعدهٔ سر خرمن می دهند: *ما به شما گرین کارت می دهیم . شما سیتیزن میشوید . کانادا هم حاضر است به بچه ما مدرک هویت بدهد در صورتی که در فضای کشورشان تولد شده باشد."*

-"خوب این خیلی خوب است."

-"بلی . گرین کارته پنج سال بعد می دهند. بعد از ده سال هم سیتیزن میشویم."

-"ده سال؟خیلی زیاد است ."

رویش را از مرد برگرداند . به سقف خیره شد.

-"ده سال.تا آن موقع بچه ما ده ساله می شه. راستی نامشه چه بگذاریم؟"

مرد که به چپرکت گوشهٔ اتاق خیره شده بود گفت:

-"چپرکت خالیست؟"

-"امروز مرخص شد. مرا هم شاید فردا مرخص کنند . نگفتی نامشه چه بگذاریم؟"

-"درباره اش فکر نکردم .شش ماهه چطوره؟"

-"مسخره می کنی؟ خدا را بگو . دختر اس که ..."

به پهلو خوابید و پشتش را طرف مرد کرد . شانه اش تکان می خورد و بالا و پایین می رفت.مرد دیگر چیزی نگفت . نگاهش به دیوار روبرو به صورت طراحی شدهٔ زنی که انگشت دستش را روی لب هایش گرفته بود و زن به آن خیره شده بود تیر کشید. مرد دیوار سکوت را شکست و گفت :

-"منظوری نداشتم . مه هم مثل تو چشم براهش بودم . او هم که زود آمد می دانست که چشم براهش هستیم ، حالا هم که دو کشور بر سر او جنجال و منازعه دارند. نامشه هم آن ها انتخاب می کنند یا از ما می خواهند که برایش نامی انتخاب کنیم. نامی که مطابق فرهنگ آن ها باشد.یا دوتا نام ، یکی برای آن ها و یکی هم برای ما."

زن به سختی دوباره سرفه کرد و گفت:

-"پس تکلیف ما چه می شه ؟"

-"تکلیف بچه که روشن شوه تکلیف ما هم روشن می شه. امروز می گفتند به همین زودی معلوم می شه . باید کارشناسان فضایی و برج مراقبت پرواز تشخیص بدهند و نظر کارشناسانهٔ قطعی شان را اعلام نمایند که موقع تولد بچه ، طیاره دقیقاً در حریم هوایی کدام کشور در حال پرواز بوده است"

جغد وبلبل

جغد وبلبل هم قفس شـد حیف حیف
خرس وآهو هم قفس شد حیف حیف
دامــن گل در کف خــاری فتـــاد
انگبین قوت مگس شد حیف حیف
گلبنـــی کـــاز ناز بشگفـــتی بـه باغ
همنشین خار وخس شد حیف حیف
از هوس خود را به چـــاه انـــــداخـــتم
رهزن راهم هوس شد حیف حیف

آنـــــکه بودی بیکســـــان را غمــگسار
بیکس و بی داد رس شـــد حیف حیف
کشـــتی مقصـــــــد نیامد در کنـــار
چشم من رود ارس شـــد حیف حیف

.....

پیـــش نـــادان قیـــمت در یتـــیم
کمتر از ماش وعدس شد حیف حیف
از قضـــا محـــجـــوبهٔ شکـــر فشـــان
همچو طوطی در قفس شد حیف حیف
(محجوبهٔ هروی)

به یلدا امید ودخترانی که
در هرات خود سوزی کردند

بر سرو گیسو وموبندت پطرول بریز
بعد آتش زن ودر قیر ترین شب بگریز
حکم کردند که بر گورت آتش بزنند
شب هفتت قلم و دفتر وعکست را نـیز
خانه زندان سیاهت شد وزنجیرت اشک
ناله دیوار شـــدو دخمهٔ سردت دهلیـز
بیست سال آمد در چشم ترت ویرانی
بیست سال آمد در خواب سیاهت چنگیز

ایستادی، که چماق آمد وگفتت بنشین

ونشستی، که چماق آمد وگفتت بـرخیز

منتظر مـــانـــدی در خیز ونشستنهایت

آنقدر دیر،که شد کاسهٔ صبـــرت لبـــریز

صبر بیهوده چه کار آید در دخمهٔ سرد؟

برسـروگیسـو وموبندت پطــرول بریز

(شریف سعیدی)

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد

بریکی سنگین دل نا مهربان چون خویشتن

تا بدانی درد عشـق وداغ عشـــق وغـم کشـی

چون به هجر اندر بپیچی پس بدانی قدر من

(رابعهٔ بلخی)

پنجمین مجمع عمومی شبکهٔ جامعهٔ مدنی
و حقوق بشر افغانستان

شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، به تأریخ ۲۱ حوت ۱۳۸۷، برابر با ۱۱ مارچ ۲۰۰۹، پنجمین مجمع عمومی خویش را، با اشتراک نماینده گان تمامی نهادهای عضو و دبیرخانه دایر نمود.

در آغاز مجمع، نعیم نظری، هم آهنگ کنندهٔ اجرایی شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، ضمن این که تشریف آوری نمامی اشتراک کنندگان را در پنجمین مجمع عمومی شبکه، خیر مقدم گفت، اشاراتی به موفقیتهای شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان در سال پار داشت. ایشان از تمامی اعضای دبیرخانه، نهادهای عضو و اعضای بورد شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، به خاطر ابتکارات و تلاشهای مسؤولانهٔ شان، ابراز سپاس گزاری و امتنان نمود.

.....

سپس، رییس نشست (آقای ملک ستیز) و دو تن به عنوان منشی (خانم کریمه هدایت و خانم ماری عنایت)، از سوی اشتراک کنندگان برگزیده شدند.

رییس نشست، اجندا و دستور کار پنجمین مجمع عمومی شبکه را، که از سوی دبیرخانه تهیه گردیده بود، به خوانش گرفت و از تمامی اشتراک کنندگان خواست تا اگر نظر و پیشنهادی داشته باشند، مطرح نمایند. اشتراک کننده ها، به اتفاق آرا، با اجندای مطرح شده موافقت کردند.

بعداً، بر اساس اجندا، گزارش اجمالی از فعالیتهای یکسالهٔ شبکه توسط خانم شیلا صمیمی و آقای عارف عارف، نمایندگان هیئت مدیرهٔ شبکه، به اشتراک کنندگان پیشکش گردید.

به تعقیب آن، موضوعاتی در مورد ساختارها و پیامدهای ناشی از سیمینار ستراتیژی شبکه، که قبلاً دایر گردیده بود، توسط آقای ملک ستیز، مسؤول برنامه ها در مرکز مطالعات جهانی و

حقوق بشر انستیتوت حقوق بشر دنمارک، برای اشتراک کنندگان توضیح گردید، که بعد از بحث و تبادل نظر، تغییرات چندی که در ساختار و پیامدهای ناشی از سیمینار ستراتیژی شبکه صورت

گرفته بود، با اتفاق آرای اشتراک کنندگان، شامل اساسنامهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر گردید.

سپس، اعضای ارگانهای ساختاری انتخابی شبکه (بورد، کمیتهٔ نظارت بر عضویت پذیری، کمیتهٔ طرح و تصویب اعلامیه ها و پیامها)، در فضای آزاد و دموکراتیک و در نتیجهٔ انتخابات سری، مستقیم و آزاد، از سوی اعضای مجمع عمومی، برگزیده شدند. بر اساس این انتخابات، شش تن به عنوان اعضای بورد، پنج تن به حیث اعضای کمیتهٔ نظارت بر عضویت پذیری و همچنان پنج تن به حیث اعضای کمیتهٔ طرح و تصویب اعلامیه ها و پیامهای شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، انتخاب گردیدند.

قابل یاد آوریست، که براساس اساسنامهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، مجموع اعضای بورد شبکه یازده تن می باشد، که از آن جمله شش تن در مجمع عمومی، از نهادهای عضو شبکه در کابل برگزیده می شوند، چهار تن در نتیجهٔ انتخابات نهادهای عضو، از چهار زونی که شبکه در آنها فعالیت دارد، انتخاب می شوند و یک تن، که مسؤولیت برنامه های انستیتوت حقوق بشر دنمارک را به عهده دارد، عضویت بورد شبکه را دارا می باشد.

همچنان، کمیتهٔ نظارت بر عضویت پذیری شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، متشکل از ۹ تن می باشد، که از آن جمله چهار تن از زونهایی که شبکه در آن فعالیت دارد و پنج تن از نهادهای عضو شبکه در کابل، توسط اعضای مجمع عمومی، انتخاب می گردند.

درختم مجمع عمومی، کنفرانس مطبوعاتی پیرامون گزارش کمیشنر عالی سازمان ملل متحد در مورد وضعیت ناگوار حقوق بشر در افغانستان، راه اندازی گردید و دیدگاههای شبکه، طی اعلامیه یی، از نام مجمع عمومی شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، به رسانه ها پیشکش گردید.

گشـــایش ســـــومین همـــایش ستـــراتیـــژی شبکهٔ جـــامعهٔ مدنی و حقوق بشر

بمنظور تعیین ، تبیین و مشخص ساختن ستراتیژی برنامه های کاری شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر، سومین همایش ستراتیژی از تاریخ ۲۴ تا۲۶ فبروری سال۲۰۰۹ میلادی تدویر یافت .

درین همایش که اعضای هیئت مدیرهٔ شبکه ، اعضای دبیر خانه و دوتن از مهمانان خارجی همکار در زمینهٔ پیشبرد کار جلسهٔ مذکور حضور داشتند ابتدا آقای ملک ستیز کارمند ارشد مرکز مطالعات جهانی حقوق بشر و کوردیناتور شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر ، پیرامون فعالیت های شبکه از آغاز تأسیس تا کنون گزارش جامع ومبسوطی به اشتراک کننده گان محفل ارائه نمود که در متن این گزارش، فعالیتهای شبکه طی سه مرحلهٔ گذار به ترتیب آتی برخبندی گردید :

مرحلهٔ اول – مرحلهٔ شناسایی وضعیت حقوق بشر پس از طالبان
(از۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶)

مرحلهٔ دوم – نقش حضوری شبکه در راستای هماهنگ سازی فعالیت نهاد های عضو جهت مدنی شدن جامعهٔ بشری و تأمین ارزشهای حقوق بشری
(از۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸)

مرحلهٔ سوم – ادامهٔ مرحلهٔ دوم باگسترده گی بیشتر .

آقای ستیز ازچالش های موجود در راستای فعالیت های حقوق بشری منجمله کمبود یا نبود امنیت در سرا سر کشور، عدم موجودیت عدالت، سیاسی شدن حقوق بشر، عدم برخورد مسؤولانه با تخطی گران حقوق بشر؛ نبود یا کمبود فرهنگ حقوق بشری نام برده، آرزو نمود تا برنامهٔ ستراتیژی شبکه بتواند راهکار های مؤثری را برای گذار از دشواری ها، فرا راه ما قرار دهد.

پس از آن آقای نعیم نظری هماهنگ کنندهٔ برنامه های شبکه، آقای بنت(Bent vase) کارشناس حقوق بشر از کشور دنمارک ومشاور در امور شبکه، در رابطه به کارکردها و اهداف ستراتیژی شبکهٔ جامعهٔ مدنی افغانستان بحث های مشخص و توضیحی ارائه نمودند .

دومین وسومین روز سمینار به تبادل نظر وبحث اشتراک کننده گان روی برنامه های کاری شبکه در پیوند با فعالیت های انجام شده و ستراتیژی شبکه اختصاص داشت که پس از بخش بندی اشتراک کننده گان به گروه های کاری، نتایج بحث ها ارزیابی گردید که درزمینهٔ قوت های کاری ، از کمک های جامعهٔ بین المللی ، همکاری نهاد های عضو همکار قدردانی بعمل آمد. همچنان تذکر بعمل آمد که فعالیت شبکه در زونها توسعه یافته، نشرات رادیویی شبکه ازطریق رادیو صبح بخیر درحال گسترش است، فعالیت تخصصی سازی با تربیهٔ آموزگاران وتهیهٔ دستنامه ها نتایج خوبی را به دست داده است .همچنان به ضعف های کاری از جمله عدم توانایی در اخذ بودجه، ضعف مدیریت در برخی از نهاد ها، ناتوانی در تأمین روابط نهاد ها با دونر ها، نبودن میکانیزم شفاف عضویت پذیری، عدم موجودیت دیتا بیس نهاد ها در سایت انترنیتی شبکه ، کافی نبودن امکانات مرکز منابع با توجه به ضرورت اعضاء نیز اشاره شد .

دربخش ارزیابی مؤفقیت ها ازظرفیت پروری های سازمانی ومضمونی و ایجاد هماهنگی شبکه با نهاد های عضو، با نهاد های مماثل، بانهاد های دولتی و با نهاد های بین المللی تذکر بعمل آمد .

همچنان فعالیت های گستردهٔ شبکه درزمینهٔ دادخواهی یا ادوکاسی و نتایج آن سودمند ارزیابی گردید .

دربخش پایانی سمینار، ضمن اشاره به کاستی ها ونارسایی های کار ی ، طرح های سازنده و منطبق با برنامهٔ ستراتیژی شبکه از سوی گروه های کاری مطرح و شامل برنامهٔ مذکور گردید. همایش استرتیژی سه روزهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی وحقوق بشر افغانستان درفضای گرم اشتراک کننده ها اختتام یافت.

خـــانم وژمه فــروغ به کسب بهتریــن جایزۀ حکومت ایالات متحدۀ امــریکا در جمع هشت زن شجاع جهان نایل آمد

خانم وژمه فروغ، همکار و عضو شبکۀ جامعۀ مدنی و حقوق بشر افغانستان و یکی از مدافعین و فعالین حقوق زنان در افغانستان، به بهترین جایزۀ وزارت امور خارجۀ ایالات متحدۀ امریکا، به عنوان «زن شجاع» نایل آمد.

این جایزه، که برای هشت زن شجاع و برجستۀ جهان داده شد، تشویق و ترغیب زنان مدافع حقوق بشر عنوان شده است. در مراسمی که به همین مناسبت، به تأریخ سیزدهم مارچ، در شهر واشنگتن، پایتخت ایالات متحدۀ امریکا راه اندازی گردیده بود، خانم میشل اوباما، بانوی نخست ایالات متحدۀ امریکا، پیرامون اهمیت این جوایز سخنرانی نموده، آن را یکی از بهترین نمونه های تعهد و قدردانی دولت امریکا از ارزشهای حقوق بشر معرفی نمود.

درین محفل، خانم هیلری کلینتن، وزیر امور خارجۀ ایالات متحدۀ امریکا نیز شرکت کرده بود. وی، بر نقش امریکا، به ویژه بر نقش حکومت جدید باراک اوباما، در رعایت و احترام به حقوق زنان، سخنرانی کرد.

خانم وژمه فروغ که در کنار هفت زن شجاع جهان، به دریافت این جایزه نایل آمده است ، درین محفل ضمن نشستها و ملاقات با برخی از شخصیتهای برجستۀ سیاسی و اجتماعی امریکا یی ، در روشن سازی معضلات پیشروی زنان افغان نیز به آنها معلومات ارایه نمود.

خانم فروغ مدیر برنامه های نهاد Global Rights (حقوق جهانی) در افغانستان است، که در زمینه های تعمیم و ترویج فرهنگ قانون در کشور فعالیتهای گسترده یی دارد.

قابل ذکر است که از اوان تأسیس شبکۀ جامعۀ مدنی و حقوق بشرافغانستان ، نهاد Global Rights عضویت شبکه را داشته و برنامه های مشترکی را راه اندازی نموده است. همین اکنون شبکه همراه با گلوبل رایتس، برنامۀ آموزش آموزگاران حقوق بشری را برای حمایتهای حقوقی، دردست اجرا قرار داده است.

شبکۀ جامعۀ مدنی و حقوق بشر افغانستان، این پیروزی بزرگ خانم وژمه فروغ را به ایشان تهنیت و تبریک گفته ، موفقیتهای بیشتری برای سازمان فعال شان آرزو می نماید.

شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، که حمایتگر نهادهای مدنی، در زمینهٔ حقوق بشر، در کشور است، دستاوردهای نهادهای مدنی افغانستان را گامهای موفقی برای تعمیم ارزشهای حقوق بشر و جامعهٔ مدنی در افغانستان می شمارد.

دبیرخانهٔ شبک جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان

کتاب نشر شده از سوی شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر در جمع بهترین نشرات پژوهشی کشور

نعیم نظری

هماهنگ کنندهٔ اجرایی شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان

وزارت امور خارجهٔ افغانستان، از بهترین کتابهایی که از سوی نویسندگان و پژوهشگران افغان، در زمینـه های سیاست خارجی و روابط بین المللی، تهیه گردیده و در فاصلهٔ زمانی ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۷ خورشیدی، به نشر رسیده اند، استقبال نموده و به آثار برتر، جوایز و تقدیر نامه های ارزشمند اهدا نمود.

وزارت امورخارجهٔ افغانستان، برای اولین بار جشنوارهٔ گزینش بهترین کتاب را در عرصهٔ سیاست خارجی، روابط بین المللی، تأریخ معاصر افغانستان و حقوق و سیاست، زیر نام «جایزهٔ عالی علامه محمود طرزی» راه اندازی نمود.

در محفل با شـــکوهی، که عـــصر روز پنجشنبه ۱۳ مارچ ۲۰۰۹، در سالون کنفرانسهای وزارت امور خارجهٔ افغانستان، به همین مناسبت راه اندازی گردیده بود، برخی از اعضای کابینه، تعدادی از اعضای شورای ملی، هیئتهای کورد دیپلوماتیک و نویسندگان و روشنفکران افغانستان حضور داشتند.

در این محفل، دکتور رنگین دادفر سپنتا، وزیر امور خارجهٔ کشور، در سخنرانی افتتاحیهٔ خویش گفت: «این جشنواره به نام دانشمند بزرگ، روزنامه نگار و پدر روشنگری معاصر افغانستان، علامه محمود طرزی، راه اندازی گردیده است. وزارت امور خارجهٔ کشور افتخار دارد که میزبان چنین جشنوارهٔ ارزشمندی است».

برنامهٔ گزینش بهترین آثار چاپ شده، از سوی مرکز مطالعات ستراتیژیک وزارت امور خارجه، راه اندازی گردیده بود و آثار، از سوی گروه داوران متشکل از کارشناسان امور ملی و بین المللی، مورد ارزیابی قرار گرفته بود. درین جشنواره ۱۲۵ عنوان کتاب، نامزد شده بودند، که ۸۱ عنوان

آن، به مرحلهٔ دوم راه یافتند. سپس هیئت داوران، از آن جمع، شش عنوان کتاب را به مرحلهٔ بهترین آثار چاپ شده، معرفی نمودند. همچنان، هیئت داوران، یک عنوان کتاب را به عنوان کتاب برتر در زمینهٔ حقوق بشر، معرفی کردند.

دکتور داؤود مرادیان، رییس مرکز مطالعات ستراتیژیک وزارت امور خارجه، در مورد اهمیت این برنامه گفت: «این جشنواره دارای سه هدفمندی است: نخست، شناساندن کارکردهای بهتر پژوهشگران افغان؛ دوم، تشویق دست اندرکاران امور پژوهش و تحقیق؛ سوم، ایجاد فرهنگ کتاب خوانی در کشور. وزارت امور خارجهٔ کشور امیدوار است تا این برنامه ها در سالهای آینده نیز ادامه یابند».

سپس، نمایندگان هیئت داوران، معیارهای ارزیابی و گزینش را مطرح نمودند و برترین آثار سال را به معرفی گرفتند.

در عرصهٔ سیاست، اثر عبدالغفار فراهی، در عرصهٔ حقوق و سیاست، اثر صادق دهقان، در عرصهٔ حقوق بین المللی، اثر ملک ستیز، در عرصهٔ اسلام و جهانی شدن، اثر عبدالقیوم سجادی، در عرصهٔ حقوق بشر، اثر آقای غلام حیدر علامه و در عرصهٔ حقوق اساسی، اثر عبدالعلی محمدی، به جوایز عالی «علامه محمود طرزی»، نایل آمدند.

ملک ستیز، نویسنده و پژوهشگر امور بین المللی و یکی از برنده گان مقام برتر این جشنواره، در زمینه می گوید: «من کتاب بیجاشدگان، مهاجرین و پناهندگان را از پژوهشی آغاز کردم که در یکی از کنفرانسهای تحقیقی شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان مطرح گردید. این پژوهش، که مورد استفادهٔ وزارت امور مهاجرین، دفتر کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور

پناهندگان و نهادهای جامعهٔ مدنی قرار گرفت، از سوی شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان به شکل کتابی در آمد و به چاپ رسید. جای بسا افتخار است که این اثر، به عنوان

کتاب پژوهشی برتر برگزیده شد. افتخارات گستردهٔ این اثر به شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر، به ویژه بخش نشرات و اطلاعات آن متعلق است».

راه اندازی این برنامه مورد حمایت نویسندگان افغانستان قرار گرفته و نقش مهمی را در راه ایجاد فرهنگ تحقیق و پژوهش بازی می نماید. از سوی دیگر، راه اندازی همچو برنامه ها، افغانستان را به عنوان کشوری که کمتر به پژوهش و تحقیق گام گذاشته است، به سوی نظام تخصص و کارایی می کشاند. ترغیب و تشویق دانشمندان مشهور کشور، زمینه های کار و تلاش بیشتر را برای دست اندرکاران جوان کشور ما مساعد می سازد.

شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان افتخار دارد، که از طریق نشر کتاب ارزشمند خویش، تأثیرات گستردهٔ اجتماعی را باعث گردیده است. بخش نشرات شبکه، به همه برندگان این جشنواره موفقیت آرزو کرده، تلاش می نماید تا با ارایهٔ آثار ارزشمند، برای ترویج و تعمیم حقوق بشر، در خدمت هموطنان خویش قرار گیرد.

گـــزارش فعالیتهای شبکهٔ جـــامعهٔ مدنی

و حقوق بشر، در سال ۱۳۸۷

پیشگفتار:

یکسالِ دیگر از دشواریهای زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسیِ جامعهٔ ما به سر رسید. کشورِ ما در سالی که گذشت، یکی از مهمترین دوره های خویش را سپری نمود. درپهلوی آن که باروت و تفنگ، خون و اشکِ هموطنانِ ما را جاری ساخت، غربت و فقر، خشمِ طبیعت و بدشانسیِ سرنوشت سازِ سیاسی نیز به این دردها افزود. «بلای انتحاری»، یکی از دردبارترین پدیده های شومِ تحمیل شده بر مردم ماست، که قربانیانِ زیادی را باعث گردید و افغانستان، یکبارِ دیگر، به میدان جنگِ تحمیلیِ غیرِ قابلِ برداشت مبدل گردید. نبودِ امنیت، بزرگترین تشویشِ روانی ـ اجتماعی جامعهٔ ماست. با وجودِ حمایتِ بی سابقهٔ جامعهٔ بین المللی، امنیتِ فردی و امنیتِ اجتماعی، به عنوانِ ضرورتِ نخستین باقی مانده است. عواملِ عمدهٔ این نا بسامانیها را، کمبودِ مدیریتِ سالم و کارا و نبودِ شفافیت و حسابدهی می سازد. افغانستان، از

.....

کشورهایی است که بالاترین جایگاه را در تولید و قاچاقِ موادِ مخدر، فسادِ اداری، جنایتهای سازمان یافته، تخطیهای حقوق بشر و ناهنجاریهای اقتصادی و فرهنگی، در سطح جهان، داشته است. تصور می شود که جامعهٔ جهانی و دولتِ افغانستان، برای رفعِ این چالشهای مهم، که به گونه یی، عوامل و عواقبِ بین المللی را در قبال دارد، قسمی که پیش بینی می شد، موفق نبوده است. واقعبینانه خواهد بود اگر گفته شود در سالِ گذشته، در کنارِ این چالشها، انکشافهایی نیز رونما گردیده است؛ ولی نبودِ میزانِ توسعهٔ اجتماعی و چالشهای آن، هرنوع تغییرِ مثبت را کمرنگ و نا محسوس گردانیده است.

وضعیت جامعه مدنی:

سالی که گذشت، سال دشوار برای نهادهای جامعهٔ مدنی در افغانستان بود. در این سال برخی از نهادهای فعال مدنی که در زمینه های حقوق بشر فعال بودند، دیدگاههای انتقادی خویش را پیرامون نقش دولت و جامعهٔ بین المللی در حمایت از جامعهٔ مدنی افغانستان به شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر سپردند. این پیامها، در اعلامیهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان به نشانی کنفرانس پاریس مطرح گردید. قابل یادآوریست که نقش نهادهای مدنی در تصمیمگیری فیصله های با اهمیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور چنان که می بایست، مطرح نگردید. برخی از نهادهای دولتی این نقش با اهمیت را به کلی نادیده گرفته اند.

با آن که شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان نیز از این مشکلاتِ متعددِ اجتماعی متأثر بوده است، در پهلوی سایرِ سکتورهای اجتماعی، نقشِ خویش را بازی کرده و جایگاه خویش را دریافته است. ناگفته پیداست که این معضلاتِ اجتماعی، بالای شانه های نهادهای جامعهٔ مدنی سنگینی ویژه یی داشته است؛ چه، جامعهٔ مدنی بدونِ دولتِ مدنی، که کارایی اجتماعی اش را ثابت نماید، بی معنا می شود.

در سالی که گذشت، شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر، تلاش نمود تا برای ایجادِ نهادهای فعالِ اجتماعی، از جمله دولت، در جریانِ ارزشی دولت سازی بر مبنای اصولِ دموکراسی و حقوق بشر، در زیر چترِ حاکمیتِ قانون، گام بگذارد. راه اندازی مباحثِ مهمِ ارزشی، از قبیلِ گفتمانهای حقوقِ مدنی ـ سیاسی و حقوقِ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ارایهٔ طرحِ گفتمانِ ملی، راه اندازی و تسهیلگری گفتمانِ حقوقِ بیجاشدگان، پناهجویان و مهاجرین و راه اندازی گفتمانِ تخصصی حقوقِ زنان، کودکان و سایرِ گروههای آسیب پذیر، از کارکردهای مهمِ شبکه به شمار می آیند.

نقش شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان در پیوند با ظرفیت پروری:

در بخش مدیریتی:

شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، سال گذشته را با تمرکز بیشتر روی ظرفیت پروری مدیریتی معطوف داشت. در این سال تلاش صورت گرفت تا نهادهای شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر مفاهیم ستراتیژی، مدیریت، رهبری و شیوه های راه اندازی برنامه ها را بیاموزند. هرچند در این زمینه دشواریهای متعدد وجود دارد. نبود امکانات لوژستیکی، تخصصی و کادری از مهمترین دشواریهای نهادهای جامعهٔ مدنی، که عضو شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر استند، به شمار می آید. در این زمینه می توان از تدویر برنامه های ستراتیژی سازی، برنامه سازی، شیوهٔ نظارت از تطبیق برنامه ها و گزارشدهی نامبرد. دبیرخانهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر تلاش نموده است تا نهادهای علاقمند به آموزش در این زمینه ها را آموزش داده و به حمایت نهادهای تخصصی ملی و بین المللی ۷ برنامه را راه اندازی نمود.

در بخش مضمونی:

در زمینه های مضمونی نیز، شبکه توانست کارهای با اهمیتی را راه اندازی نماید. در سالِ گذشته، شبکه توانست پنجاه تن از آموزگارانِ حقوق بشر را در بیست و سه ولایتِ کشور، در پیوند با مضمونِ اساسی حقوق بشر، آموزش دهد و مکتبِ تابستانی حقوق بشر را برای آموزگارانِ حقوق بشر، به اشتراکِ متخصصین برجستهٔ بین المللی راه اندازی نماید. درین سال، شبکه، «دستنامهٔ آموزشی حقوق بشر» و «تفسیرنامهٔ واژه های اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر» را توسعهٔ بیشتر داد و آنها را به زبانهای پشتو و فارسی دری بازچاپ کرد. در این سال، یونتِ آموزشی حقوق بشر، برنامه های مستمرِ خویش را در ولایاتِ مختلفِ کشور برگزار نموده است. بخشِ ظرفیت پروری شبکه توانست برنامه های متعددی را برای اعضای شبکه، نهادهای دولتی و نهادهای جامعهٔ مدنی، راه اندازی نماید. کنفرانسها، سیمینارها، کارگاههای آموزشی حقوق بشر، سمپوزیمهای پژوهشی و گردهماییها به مناسبتهای مهم، از کارکردهای این بخش به شمار می روند. در سالی که گذشت شبکه توانست ۴۳ برنامهٔ آموزشی را برای نهادهای عضو شبکه، در کابل و برنامه هایی نیز در ولایاتِ بامیان، غزنی و دایکندی دایر نماید.

در بخش ادوکاسی:

در سالی که گذشت، شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، برنامه های مفیدی را برای تأثیرگذاری مفاهیم و موازین حقوق بشر به قوانین ملی و فیصله های دولت افغانستان راه اندازی نموده است. شبکه با مشارکت فعال خویش در نشستهای جامعهٔ مدنی، مباحثه با روشنفکران و نهادهای دولتی تلاش نمود تا پیامهای نهادهای مدنی را به نشانی نهادهای تصمیم گیرنده، به ویژه شورای ملی افغانستان و حکومت افغانستان برساند. در این زمینه می توان از نقش با اهمیت برنامه های رادیویی شبکه که در سال گذشته با شرکت (۴۳) تن از اعضای پارلمان (۳۳) تن از نماینده گان حکومت افغانستان (۲۴) تن از نماینده گان سکتور عدلی و قضایی افغانستان، (۶۳) تن نماینده گان جامعهٔ مدنی افغانستان و متخصصین امور راه اندازی گردید، نام برد. در سال گذشته دبیرخانهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان نشستهای متعدد را با نمایندگان مردم در شورای ملی دایر نموده و مشوره های لازم را برای شان مطرح نموده است.

نشرات شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان:

مجلهٔ « انگاره»، که ارگان نشراتی شبکه است، به یکی از مجلاتِ وزینِ کشور مبدل گردیده است. انگاره، توانست در سالِ (۱۳۸۷) شش شماره اش را به دستِ نشر بسپارد. نامه های رسیده به ادارهٔ انگاره، تقاضاهای پیگیرِ علاقمندان و تماسهای متعددِ روشنفکران از داخل و خارج از کشور، نشانهٔ کارایی این نشریه به شمار می رود. در سالِ گذشته، شبکه توانست انگاره را به کتابخانه های مرکزی، مراکزِ اکادمیک، دانشگاهها، مکتبها، مسؤولینِ حکومت، اعضای پارلمان، دادگاه عالی، نهادهای جامعهٔ مدنیِ کابل و بیشتر از بیست ولایتِ کشور بفرستد.

همچنان، در سالی که گذشت، شبکه توانست کتابِ آموزشی «بیجاشده گان، پناهنده گان و مهاجرین» را به زبانهای فارسی دری و پشتو، با تیراژِ ده هزار نسخه، به دستِ نشر بسپارد، که موردِ توجه شایانی قرار گرفته است. در سال گذشته کتاب تفسیرنامهٔ واژه های اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، نظر به تقاضای متعدد نهادهای مدنی و دولتی تجدید چاپ گردید.

در سال که گذشت، شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، افتخار نشر و چاپ سومین دستنامهٔ حقوق بشری خویش را حاصل نمود. دستنامهٔ گفتمان حق زن در مدت هشت ماه به همکاری فعالانه نهادهای عضو شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر، طی سه سیمینار آموزشی و مشورتی آماده و برای بهره برداری در دسترس نهادهای جامعهٔ مدنی و نهادهای دولتی قرار

گرفت. متخصصین شبکهٔ برنامه های آموزش آموزگاران را بر اساس همین دستنامه، در زونهای غربی، شمالی، شمال شرقی، شرقی و مرکز راه اندازی نمود. همچنان، شبکه در این سال، بروشورها و خبرنامه های متعدی را به دستِ نشر سپرد و صفحهٔ اختصاصی حقوق بشر را در نشریهٔ پُر تیراژ و محبوبِ «کلید» باز نمود، تا پیامِ حقوق بشر را به خانواده های افغان، در تمامِ نقاطِ کشور وسیله شود. شبکه، از آغاز کار با هفته نامهٔ کلید تا کنون، توانسته است در ۶۴ شمارهٔ کلید، ۴۵ مبحث پیرامونِ حقوق بشر، جامعهٔ مدنی و توسعهٔ سیاسی و ۵۶ واژهٔ حقوق بشر را تفسیر و تشریح نماید.

برنامهٔ رادیویی "صدا":

برنامهٔ رادیویی «صدا»، که با همکاری رادیوی موفق «صبح بخیر افغانستان» و همکارانِ کارا و توانمندِ این برنامه به نشر می رسد، به یکی از اثرگذارترین برنامه های رادیویی در زمینهٔ گفتمانهای حقوق بشر و جامعهٔ مدنی، مبدل گردیده است. «صدا»، از طریق انترنت، به یکی از پُرشنونده ترین برنامه های رادیویی برای هموطنانِ برون از میهن مبدل گردیده است. «صدا»، در سالِ گذشته، چهل و هشت برنامه، با اشتراکِ متخصصینِ ملی و بین المللی، اعضای هردو اتاقِ شورای ملی، نمایندگانِ حکومت، جامعهٔ مدنی، سکتورِ سیاسی و خصوصی، مدافعینِ حقوق بشر، روشنفکران و دست اندرکارانِ امورِ فرهنگ و دانش، به نشر رسانید. درین برنامه ها، بیشتر از صد و بیست مهمان در ستدیو سهم داشت و با صدها تماسِ تلیفونی، از داخل و خارج از کشور، همراه بود.

ویب سایت شبکه:

صفحهٔ انترنیتی شبکه به کار آغاز نموده، علاقمندانِ فراوانِ خویش را پیدا کرده است. این ویب سایت، آیینه یی از سیمای شبکه است. در اینجا هرآنچه برای معرفی شبکه، نحوهٔ کار، ساختار، حمایت و هم آهنگی، نیاز است، دیده می شود. در این صفحهٔ انترنیتی، مقاله ها، تحلیلها و پژوهشهای مفید، پرسشها و پاسخها پیرامونِ شبکه، پیوندهای حقوقی، نشرات و تماسهای خوانندگان و بینندگان، نظم یافته اند. بخشِ نشرات و اطلاعات شبکه تلاش می نماید تا ویب سایتِ شبکه را به یکی از نشانیهای خوبِ ارزشی گفتمانِ حقوق بشر و جامعهٔ مدنی مبدل نماید.

اعلامیه ها و پیامها:

در سالی که گذشت، شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان بیش از بیست اعلامیه و پیام به

نشانی مردم افغانستان، دولت و جامعهٔ بین المللی به نشر سپرده است. این اعلامیه ها در موارد زیر می باشند.

- اعلامیهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان در پیوند با قتل افراد بیگناه در جریان حملات نظامی توسط نیروهای بین المللی حافظ صلح و ناتو در افغانستان؛
- پیام شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان به مناسبت روز صلح در افغانستان؛
- پیام شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان به مناسبت تدویر جرگهٔ امن میان افغانستان و پاکستان؛
- اعلامیهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان در پیوند با صدور حکم اعدام پرویز کامبخش، روز نامه نگار افغان؛
- فراخوان گفتمان ملی؛
- اعلامیهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان در پیوند با ایجاد محدودیتها در برابر آزادی رسانه ها در افغانستان؛
- بیجاشده گان افغان، قربانیان خسته؛
- پیام شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان به مناسبت نخستین سالگرد نشرات روزنامهٔ وزین «هشت صبح»؛
- پیام شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر در پیوند با نقش کنفرانس پاریس بر اوضاع افغانستان؛
- قتل خبرنگار، قتل تربیون آزادی بیان؛
- پیشنهادات نهادهای جامعهٔ مدنی به کنفرانس پاریس؛
- همایش نهادهای مدنی در شهر مزار شریف پیرامون مشکلات بیجاشده گان اهالی البرز ولایت بلخ؛
- تحسین از کارکردهای یک خبرنگار موفق؛
- انتخاب هم آهنگ کنندهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر؛
- انتخاب سخنگوی هیئت مدیرهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر؛
- اعلامیهٔ دفتر هم آهنگی زون شرق، در پیوند به قتل افراد بیگناه در اثر بمبارانهای نیروهای ناتو و ائتلاف؛
- تحقیقات، واکنشها و نتایج؛
- اعلامیهٔ شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، مرکز هم آهنگی غرب، در پیوند با بمباران قریهٔ عزیز آباد؛

- پیام شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان به مناسبت چهارمین سالگرد فعالیتهای تلویزیون طلوع؛
- اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، سرآغاز تحولات ارزشمند جهانی، به مناسبت شصتمین سالگرد اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر.

اعلامیه های شبکه، نقش با اهمیتی را بر تصمیم گیریهای دولت افغانستان برای رفع دشواریهای حقوق بشری داشته اند. اعلامیه های شبکه که به زبانهای دری، پشتو و انگلیسی به نشر رسیده اند از طریق رسانه های ملی و بین المللی به صورت گستردهء پخش گردیده اند.

بخش هم آهنگی:

در سال گذشته، شبکه توانست برنامه های گسترده را برای هم آهنگی بیشتر نهادهای مدنی و ایجاد تفاهم بین جامعهٔ مدنی و دولت افغانستان راه اندازی نماید. طرح گفتمان ملی، کنفرانس ملی در گسترهٔ آن، راه اندازی کنفرانس تحقیقی پیرامون وضعیت بیجا شدگان، مهاجرین و پناهندگان، همایش ملی حق دسترسی به اطلاعات در ولایت بامیان، نشست مشورتی نهادهای جامعهٔ مدنی با نهادهای دولتی در شهر ننگرهار، نشست مشورتی نهادهای مدنی با نهادهای دولتی در ولایت هرات، راه اندازی برنامه های هم آهنگی نهادهای مدنی و دولتی در شهر مزار شریف، از نمونه های این برنامه ها در سال گذشته به حساب می آید. هم چنان در سال گذشته، شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، در هم آهنگی با نهادهای دولتی و نهادهای مدنی، نقش نهادهای مدنی در برنامه های عدالت انتقالی، تجلیل از روز جهانی صلح و جامعهٔ مدنی و رسانه ها را راه اندازی نمود.

در سالی که گذشت، شبکه از شصتمین سالگرد اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر به شکل گسترده تجلیل به عمل آورد. به این مناسبت سمپوزیم اکادمیک و تحقیقی به اشتراک متخصصین و روشنفکران کشور راه اندازی گردید و برنامه های ویژهٔ تلویزیونی از طریق تلویزیونهای طلوع، آریانا و رادیوهای صبح بخیر افغانستان، رادیویی ملی، رادیوی آزادی و رادیوی بی بی سی راه اندازی گردید. همچنان به همین مناسبت، شمارهٔ ویژهٔ مجلهٔ انگاره به دست نشر سپرده شد.

در سالی که گذشت، شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، نقش با اهمیتی را در انعکاس اندیشه های جامعهٔ مدنی، وضعیت حقوق بشر افغانستان، نقش دولت در تأمین حقوق بشر، وضعیت فعالین حقوق بشر، قربانیان حقوق بشر در افغانستان، نقش جامعهٔ بین المللی در

حمایت از حقوق بشر را به گزارش حکومت افغانستان به UPR و شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد بازی نمود. در گزارش حکومت افغانستان به شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد دیدگاه های انتقادی و پیشنهادات اصلاحی شبکه، در نتیجهٔ نشست مشورتی با نهادهای عضو شبکه، ترتیب و به وزارت امور خارجهٔ افغانستان تحویل داده شده است. در این گزارش از شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان به عنوان منبع اطلاعاتی نامبرده شده است، که موفقیت مهمی برای شبکه به حساب می آید.

در سالی که گذشت، شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، توسط یکی از نهادهای معتبر بین المللی مورد ارزیابی تخصصی قرار گرفت. ارزیابی شبکه در ساحات تأثیر گذاری برقوانین، ظرفیت پروری، هماهنگی، استمرار برنامه ها، مدیریت، رهبری و تشکیلات اداری و ساختارهای اجرایی تمرکز داشت. ارزیابی شبکه نشان داد که شبکه در پهلوی آن که یک نهاد ارزشمند و تأثیر گذار اجتماعی است، دارای نکات قابل بهبود نیز می باشد. ارزیابی، که متشکل از توصیه های تخصصی در ساحات بالایی است، شبکه را کمک می نماید تا در بهبود برنامه های خویش گامهای مفیدی را بر دارد. مجموعه یی از توصیه های ارزیابی شبکه در کارگاه هفت روزهٔ شبکه، مورد بررسی قرار گرفت که نکات مثبت ومفید ارزیابی شبکه، شامل برنامه های شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان گردید. همچنان شبکه، کارگاه مشترکی را با نهادهای حامی شبکه، نمایندگی دولت شاهی دنمارک و نمایندگی دولت فدرالی سویس در افغانستان راه اندازی نموده و نکات قابل هضم در برنامه های شبکه از میان توصیه های ارزیابی کننده، شامل برنامه های مضمونی، اجرایی و مدیریتی شبکه گردید.

مرکز منابع:

مرکزِ منابعِ شبکه، در سالی که گذشت، گفتمانهای ارزشی حقوق بشر، جامعهٔ مدنی و حاکمیتِ قانون را راه اندازی نمود، که از جمله می توان از گفتمانِ «اسلام و حقوق بشر»، «حقوقِ زنان از دیدگاه اسلام»، «جامعهٔ مدنی چیست؟»، «چگونه شهروند خلق می شود؟»، «حقوق بشر و نسلهای بنیادی آن»، «سیر تأریخی حقوق بشر»، «هنجارها و ارزشهای اجتماعی و دینی" می توان نام گرفت. مرکزِ منابع، از طریقِ کتابخانه، اتاقِ مطالعه و مرکزِ خدماتِ انترنیتی خویش، توانست زمینه های حمایتی برای اعضای شبکه و جوانانِ دانشگاههای کشور را مساعد سازد.

در سالی که گذشت، شبکه به یکی از نهادهای قابلِ عطف در مناطقِ مختلفِ کشور مبدل گردید. در شمالِ کشور، دفترِ شبکه توانست ۱۷ برنامه، برای ولایاتِ بلخ، بغلان، سمنگان، تخار،

کندز، جوزجان و فاریاب، سرپُل، در غربِ کشور دفترِ شبکه توانست ۲۳ برنامه، برای ولایاتِ هرات، بادغیس، فراه و غور و در شرقِ کشور ۱۶ برنامه، برای ولایاتِ ننگرهار، کنر و لغمان، در زمینه های حمایتهای ظرفیتی از دیدگاههای مضمونی و مدیریتی، هم آهنگی نهادهای مدنی، تأثیرگذاری بر تصمیمگیرانِ محلی و منطقه یی، راه اندازیِ مباحث در زمینه های گفتمانِ حقوق بشر، نقشِ با اهمیتی را بازی نماید. در سالی که گذشت، شبکه توانست زمینه های خوبِ همکاری را با نهادهای دولتی محلی، دانشگاهها، نهادهای بین المللی و نهادهای اجتماعی کشور در محلات مساعد سازد. مسؤولینِ دولتی و نماینده گیهای بین المللی در محلات، از برنامه های شبکه حمایت نموده و در آنها شرکت می نمایند.

در سالی که گذشت، شبکه، از مشکلات و کمبودیهای مهمی نیز رنج برد. وخامتِ اوضاعِ امنیتی باعث گردید که شبکه نتواند در ولایاتِ جنوبی کشور فعالیتهایش را گسترش دهد. کمبودِ ظرفیت باعث گردید تا شبکه نتواند برنامه های بیشتری را به ولایاتِ دوردستِ کشور، به خصوص در قرا و قصباتِ دور افتاده، سازماندهی نماید. هرچند مبحثِ نظارت بر وضعیتِ اجرایی حقوق بشر، از قیمومیتهای شبکه نیست؛ ولی نبودِ میکانیزمِ نظارتی توسط نهادِ ملی حقوق بشر، نقشِ نهادهای مدنی را نیز محدود ساخته است. هرچند شبکه، در سالِ گذشته، با ارایهٔ پژوهشی توانست نقشِ نظارتی اش را از دیدگاه جامعهٔ مدنی ارایه دهد؛ امّا نبودِ فرهنگِ نظارت و قبولِ نقشِ نظارتی جامعهٔ مدنی در راستای نظارت و گزارشدهی، باعث گردید که حضورِ حکومت در این گفتمانها کمرنگ جلوه نماید.

با وجودِ دستاوردها و چالشهایی که در بالا از آن تذکر رفت، سالی که گذشت سالِ موفقیتهای مهمی برای شبکه به حساب می آید. بزرگترین دستاوردِ شبکه ایجادِ اعتماد بر کارایی و تخصص است. شبکه توانست با صدورِ اعلامیه ها و پیامهای خویش بر تصامیمِ دولت و جامعهٔ جهانی تأثیر بگذارد. در این سال، رسانه های ملی و بین المللی، برنامه های شبکه را بازتاب دادند و متخصصینِ شبکه در گفتمانهای مهمِ رسانه های پُربیننده، پُرشنونده و پُرخوانندهٔ ملی و بین المللی شرکت نمودند.

شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، از تمامِ اعضای خویش، همکارانِ ملی و بین المللی، روشنفکران، فعالینِ حقوق بشر، اعضای حکومت و پارلمان، جوانان و همهٔ آنانی که در راه ارزشهای حقوق بشر و جامعهٔ مدنی با ما همگام گشته اند، سپاسگزاری نموده، ابراز امیدواری می نماید تا سالِ پیشرو را با توسعهٔ بیشتر، تعهد، صمیمیت و همنوایی آغاز نماییم.